



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اندیشہ اسلامی

ترویج و اشاعت

دانشکدہ برائے تعلیمات اسلامیہ، جامعہ اسلامیہ

اسلام آباد، پاکستان۔ فون: 35833333۔ ای میل: andish@iiu.edu.pk



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه اسلامی ۱ و ۲

نویسنده:

رحمت الله شریعتی نجف آبادی

ناشر چاپی:

مهر زهرا (علیها السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	اندیشه اسلامی جلد ۲
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۳۰	مقدمه
۳۲	بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن
۳۲	دین چیست؟
۳۴	جوان و درک او از ویژگی های دین
۳۴	اشاره
۳۴	۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست
۳۵	۲- ارتداد و انواع آن
۳۵	اشاره
۳۹	انواع مرته‌ها و اصل آزادی
۴۲	۳- دین فطری است
۴۴	۴- جوان و دین ناب
۴۴	اشاره
۴۶	چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟
۴۷	۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد
۵۰	۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است:
۵۰	الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر
۵۲	ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین
۵۳	ج- بدن متغیر و روح ثابت
۵۵	د- خاتمیّت و رشد جامعه

- ۵۶ ۷- جوان و مراتب دین
- ۵۶ اشاره
- ۶۰ دین سهل و آسان است
- ۶۳ روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد.
- ۶۳ اشاره
- ۶۴ الف- سنّ جوان
- ۶۷ ب - فرصت جوانی
- ۷۳ ج - رغبت جوان به مذهب
- ۷۵ د- جوانان از نظر عقل و عاطفه
- ۷۵ اشاره
- ۷۶ جوان و کمبود شخصیت
- ۷۷ دوره های فرزند و ارزش جوانی
- ۸۱ ه - جوان و جمال
- ۸۱ اشاره
- ۸۴ چند نکته درباره عشق و زیبایی
- ۸۹ و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان
- ۹۵ ز- جوان و اشتغال
- ۱۰۰ ح- جوان و رفاقت
- ۱۰۰ ۱. نیاز به دوست خوب
- ۱۰۳ ۲. دوستی و سرایت
- ۱۰۵ ۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات
- ۱۱۰ ۴. مراتب دوستی
- ۱۱۴ ط- جوان و الگو پذیری
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۲۰ بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا
- ۱۲۲ ی- جوان و بزرگسالان

۱۲۲ اشاره
۱۲۵ قرآن و رابطه فرزندان با والدین
۱۲۷ ک- تغذیه و پیری زودرس جوان
۱۳۴ ل- جوان و دین اعتدالی
۱۳۸ بخش دوم: نبوت
۱۳۸ مقدمه
۱۳۹ نبوت در لغت و اصطلاح
۱۴۱ دلایل حسن بعثت انبیا
۱۴۲ دلایل وجوب عصمت انبیا
۱۴۶ عصمت و اختیار
۱۴۸ معجزه اثبات کننده صدق انبیاست
۱۴۸ تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص
۱۵۱ ابعاد اعجاز قرآن
۱۵۱ فصاحت و بلاغت
۱۵۵ نکته بلاغی دو آیه
۱۵۶ سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت
۱۵۷ هموردی با قرآن
۱۵۸ اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت
۱۶۰ پیش گوئی های قرآن
۱۶۱ بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است
۱۶۵ آیات محکم و متشابه
۱۶۶ تفاوت میان نبی و رسول و محدّت و امام
۱۶۹ نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی
۱۷۰ تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها
۱۷۳ معراج پیامبر اسلام
۱۷۸ خاتمیت رسالت

۱۷۸	خاتمیت، در لغت و اصطلاح
۱۷۹	راز خاتمیت
۱۸۰	خاتمیت در قرآن
۱۸۱	تفاوت میان اکمال و اتمام
۱۸۳	خاتمیت در روایات
۱۸۴	جهانی بودن آیین اسلام
۱۸۶	پیامبر ختمی مبعوث جنیان و ...
۱۸۸	شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت
۱۹۲	بخش سوم: امامت
۱۹۲	امامت در لغت و اصطلاح
۱۹۳	ضرورت وجود امام
۱۹۶	بطالان قیاس فقهی
۱۹۷	ادله قرآنی عصمت و امامت
۱۹۷	۱. امامت به ظالمان نمی رسد
۱۹۹	۲. آیه تطهیر
۲۰۳	۳. آیه «اولی الامر»
۲۰۴	۴. آیه ولایت
۲۰۶	۵. آیه تبلیغ
۲۰۹	۶. ادله روایی امامت
۲۱۱	حوض کوثر
۲۱۵	خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت
۲۱۷	بخش چهارم: مهدویت
۲۱۷	۱. تاریخچه
۲۱۹	۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات
۲۲۲	۳. مهدی در آیات قرآن
۲۲۶	۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان

۲۲۸	۵. علایم مشروط و حتمی ظهور
۲۳۲	۶. دجال و خردجال
۲۳۵	۷. دوران فترت نبوت و امامت
۲۳۹	بخش پنجم: رجعت
۲۳۹	۱. رجعت در لغت و اصطلاح
۲۴۰	۲. ماهیت و دلیل رجعت
۲۴۲	۳. رجعت در قرآن و روایات
۲۴۵	۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر (عج) نماز می خواند
۲۴۶	۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی (علیه السلام)
۲۴۷	۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی
۲۵۰	بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه
۲۵۰	مقدمه
۲۵۲	معنای ولایت مطلقه فقیه
۲۵۵	تاریخچه ی ولایت فقیه
۲۵۹	ولایت فقیه در اهل تسنن
۲۶۰	ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری
۲۶۴	انتصاب و انتخاب
۲۶۶	ویژگی های ولی فقیه
۲۶۷	دلایل روائی ولایت فقیه
۲۷۰	منابع
۲۸۵	درباره مرکز

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدید آور: اندیشه اسلامی جلد ۲/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۹-۴۳-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۸ - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Higher) Islamic religious education -- Study and teaching

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۱۶

ص: ۱

اشاره

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» جاثیه/۲۹

«فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةُ» بینه/۳

اندیشه اسلامی ۲

دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

عضو هیئت علمی تمام وقت

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ص: ۳

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی جلد ۲/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۹-۴۳-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۸ - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Islamic religious education -- Study and teaching (Higher

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۱۶

ص: ۴

بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن. ۱۱

دین چیست؟. ۱۱

جوان و درک او از ویژگی های دین.. ۱۳

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست... ۱۳

۲- ارتداد و انواع آن. ۱۴

انواع مرته‌ها و اصل آزادی.. ۱۷

۳- دین فطری است... ۱۹

۴- جوان و دین ناب.. ۲۱

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟. ۲۲

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد. ۲۳

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۵

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر. ۲۵

ب- خاتمیت و انعطاف پذیری دین.. ۲۶

ج- بدن متغیر و روح ثابت... ۲۷

د- خاتمیت و رشد جامعه. ۲۹

۷- جوان و مراتب دین.. ۳۰

دین سهل و آسان است... ۳۳

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد. ۳۵

الف- سنّ جوان. ۳۶

ب - فرصت جوانی .. ۳۸

ج - رغبت جوان به مذهب ... ۴۱

د- جوانان از نظر عقل و عاطفه. ۴۳

جوان و کمبود شخصیت... ۴۴

دوره های فرزند و ارزش جوانی.. ۴۶

ه - جوان و جمال. ۴۸

چند نکته درباره عشق و زیبایی .. ۵۱

و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان. ۵۳

ز- جوان و اشتغال. ۵۶

ح- جوان و رفاقت... ۶۰

۱. نیاز به دوست خوب.. ۶۰

۲. دوستی و سرایت... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات.. ۶۴

۴. مراتب دوستی.. ۶۸

ط- جوان و الگو پذیری.. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی- جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین.. ۸۰

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل- جوان و دین اعتدالی.. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص.... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی.. ۱۸۲

بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۵

مقدمه. ۱۸۵

معنای ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۷

تاریخچه ی ولایت فقیه. ۱۹۰

ولایت فقیه در اهل تسنن... ۱۹۳

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری.. ۱۹۴

انتصاب و انتخاب.. ۱۹۶

ویژگی های ولی فقیه. ۱۹۸

دلایل روائی ولایت فقیه. ۱۹۹

منابع. ۱۹۸

ص: ۵

۲. دوستی و سرایت... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات.. ۶۴

۴. مراتب دوستی.. ۶۸

ط- جوان و الگو پذیری.. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی- جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین.. ۸۰

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل- جوان و دین اعتدالی.. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص.... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

ص: ۶

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

ص: ۷

بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن. ۱۱

دین چیست؟. ۱۱

جوان و درک او از ویژگی های دین.. ۱۳

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست... ۱۳

۲- ارتداد و انواع آن. ۱۴

انواع مرته‌ها و اصل آزادی.. ۱۷

۳- دین فطری است... ۱۹

۴- جوان و دین ناب.. ۲۱

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟. ۲۲

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد. ۲۳

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۵

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر. ۲۵

ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین.. ۲۶

ج- بدن متغیر و روح ثابت... ۲۷

د- خاتمیّت و رشد جامعه. ۲۹

۷- جوان و مراتب دین.. ۳۰

دین سهل و آسان است... ۳۳

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد. ۳۵

الف- سنّ جوان. ۳۶

ب - فرصت جوانی .. ۳۸

ج - رغبت جوان به مذهب ... ۴۱

د - جوانان از نظر عقل و عاطفه. ۴۳

جوان و کمبود شخصیت ... ۴۴

دوره های فرزند و ارزش جوانی .. ۴۶

ه - جوان و جمال. ۴۸

چند نکته درباره عشق و زیبایی .. ۵۱

و - برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان. ۵۳

ز - جوان و اشتغال. ۵۶

ح - جوان و رفاقت ... ۶۰

۱. نیاز به دوست خوب .. ۶۰

۲. دوستی و سرایت ... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات .. ۶۴

۴. مراتب دوستی .. ۶۸

ط - جوان و الگو پذیری .. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی - جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین .. ۸۰

ک - تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل - جوان و دین اعتدالی .. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی.. ۱۸۲

بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۵

مقدمه. ۱۸۵

معنای ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۷

تاریخچه ی ولایت فقیه. ۱۹۰

ولایت فقیه در اهل تسنن ... ۱۹۳

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری.. ۱۹۴

انتصاب و انتخاب.. ۱۹۶

ویژگی های ولی فقیه. ۱۹۸

دلایل روائی ولایت فقیه. ۱۹۹

منابع... ۱۹۸

ص: ۸

نام کتاب درسی حاضر، «اندیشه اسلامی ۲» است که حاوی مطالبی نو درباره دین اسلام و روش جذب جوانان فرهیخته، مخصوصاً دانشجویان عزیز به آن و نبوت و امامت و مهدویت و رجعت و ولایت فقیه می باشد.

مخاطب اصلی این مجموعه، شُباب و برناها، به ویژه دانشجویان محترم است. آنچه در بخش اول آن لازم است روشن شود این که چه روش کاربردی و مفیدی باید در نظر گرفت تا جوانان، به دین اسلام، به گونه ای گرایش پیدا کنند که هم کل آن را، هر چند اجمالی باشد، درک کنند و هم آن به صورت باور در قلب آنان راسخ و نافذ شود تا پندار و خلق و عمل آنها به صبه و رنگ خدایی در آید.

اگر انسان، چنان که شایسته است خود را بشناسد متوجه می شود که پایه پر مایه حیات واقعی او دین اسلام است و لاغیر «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱)». وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲)».

دین بقدری وسیع و فراگیر است که کفاری که با آیین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و فرعونی که با دین حضرت موسی (علیه السلام)، مخالفت می ورزیدند، خود را دین دار معرفی می نمودند «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۳)». إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ (۴)». و به قول یکی از دانشمندان به نام «میرچالیاده»: دین هم کهن ترین، هم نافذترین و هم اثرگذارترین نهاد اجتماعی بشر است (۵).

بنابراین بسیار حائز اهمیت است که پیرامون رابطه ی دین و جوان و متد جذب او به آن قلم فرسایی شود. امید است، به اذن ذات اقدس اله این اثر پیش رو به ثمر در خور خود بنشیند، چرا که گفته اند: بعضی مواقع بد دفاع نمودن از یک ارزش، بدتر از عدم قبول و ابطال آن است. کسی که به راه غلط می رود بیشتر شانس دارد که به راه آید تا کسی که راه را غلط می رود (۶).

به همین دلیل خداوند به مؤمنان گوشزد می نماید که خطر دشمنان مسلمان داخلی بیشتر از

۱- آل عمران، ۱۹.

۲- آل عمران، ۸۵.

۳- کافرون، ۶.

۴- غافر، ۲۶.

۵- مبانی اندیشه اسلامی ۱، شماره ۲۶، ص ۵.

۶- علی شریعتی، امت و امامت، ص ۱۷.

خطر دشمنان کافر خارجی است «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ (۱)».

عده ای علوم تجربی را به جای دین و صنعت را در عوض خدا مورد توجه خود قرار داده اند تا بهشت موعود را در زمین بنا سازند که نتیجه دوزخی شدن دنیا و آخرت آنها شده و خواهد شد.

گفتنی است فحص و بحث درباره نبوت و ادامه آن که امامت و ولایت فقیه و به طور کلی آیین مبین اسلام است، رابطه مستقیم با خداشناسی دارد «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ (۲)».

در حقیقت اصل دین، توحید است که اگر «کما هو حقه» شناخته شود منتهی به معرفت عدل و نبوت و امامت و معاد و... می شود که کتاب پیش رو، عهده دار تبیین و توضیح و تفسیر آن هاست.

تنها این دین است که بر طبق سخن معصوم باید جان را فدایش نمود، چنان که باید مال را فدای سلامتی و بقای بدن و آرامش و لذت نفس و روح نمود و این با بیان قرآن: «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۳)»، منافات ندارد.

به این ترتیب شایسته و بایسته است همیشه خواستار بدن بلا بلاء و دین بلا هواء و عمل بلا ریاء باشیم (۴).

خلاصه این که اگر خواهان حیات ناب و زندگی طیب دنیوی و اخروی (۵)

و طالب نجات از ترس و اضطراب و استرس و پوچی و افسردگی و یأس و ترس خرافه گرایی و امراض جسمی و روانی هستیم، باید تنها به دین راستین اسلام و حبل الله المتین و عروه الوثقی حضرت رب العالمین چنگ بزنیم و لاغیر.

ص: ۱۰

۱- - مائده، ۳.

۲- - انعام، ۹۱.

۳- - حجرات، ۱۵.

۴- - نک: محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸۵.

۵- - نک: نحل، ۹۷ و انفال، ۲۴ و آل عمران، ۱۰۳.

دین چیست؟

دین به معنای کیش، ملت، صبغه، عادت، تدبیر، انقیاد، طریقت، شریعت، توحید «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۱)، عبادت خدا، پرهیزگاری، مقابل کفر و... است.

بعضی گفته اند دین از «دینا» به معنای «شناختن» و «اندیشیدن» آمده است و عده ای بر این باورند که از «دینو» و «دینو» به معنای «قانون»، «حق» و «داوری» و «دانو» به معنای «حکم کردن» و «دیه نو» به معنای «قاضی» اخذ شده است و جماعتی آن کلمه را فارسی و به معنای «دیانت» می دانند.

فردوسی گوید:

بود دین و شاهی چو تن با روان

بدین هر دو، آن پای دار جهان

منوچهری چنین سراید:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

و سعدی گوید: «دین به دنیا فروشان خرنند، یوسف را فروشند تا چه خرنند؟» (۲) همچنین به معنای طاعت هم آمده است. «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (۳) (از دین حق اطاعت نمی کنند) و طبق آیات «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۴) و «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۵) می توان نوشت: «الدین هو وضعُ الهی لِألی الألباب یتناول الاصلَ و الفروع (۶)»، یعنی دین، قرار داد الهی بـرای صاحبان عقل است که

ص: ۱۱

۱- - زمر، ۳.

۲- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه دین، قسمت امثال.

۳- - توبه، ۲۹.

۴- - آل عمران، ۱۹.

۵- - کافرون، ۶.

۶- - مجمع البحرین، دین.

شامل اصول و فروع می باشد، چنان که دو آیه فوق گویای آن است.

دین در اصطلاح و به معنای عام و در عرف قرآن عبارت است از: «سنت اجتماعی که میان جامعه دایر است و آن سنت اجتماعی یا همان دین حق و فطری (اسلام) است یا دینی است که از راه خدا منحرف شده است». (۱) خلاصه این که دین حق، جاّده ای است که انسان جز با راست روی روی آن نجات پیدا نمی کند و گمراهی از آن، سقوط در هلاکت و کانون فساد است. (۲) اما دین در معنی خاص، «مجموعه عقاید موروث و مقبول در باب روابط انسان با مبدأ وجودی و التزام بر سلوک بر مقتضای آن عقاید است». (۳)

بنا بر نظر علامه طباطبایی، «دین روش مخصوص در زندگی است که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دایمی باشد تأمین می نماید. پس در شریعت باید قانون هایی وجود داشته باشد که روش زندگی را به اندازه احتیاج روشن سازد». (۴)

به بیان دیگر دین عبارت است از: «یک سلسله معارف علمی و یک سلسله معارف عملی تابع آن، که مجموعاً اعتقادات اند و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است». (۵)

دین به عبارات مختلف، متفاوت می شود: آن را «دین فطری» گویند؛ به این جهت که فطرت و نوع ساختمان وجودی انسان مقتضی آن و هادی به سوی آن است و «اسلام» نامیده می شود؛ چون بنده، تسلیم اراده خداوند سبحان می گردد. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (۶) اراده خداوند، صفت فعل است که شامل مجموعه ای از جمله خلقت انسان و مقتضیات عمومی در فعل و ترک اوست و «دین خدا» نامیده می شود؛ چون حضرت حق از بندگانش فعل ها و ترک هایی خواسته است و آن خواسته همان اراده است - که بیانش گذشت - و گاهی «سبیل الله» نامیده می شود؛ زیرا حضرت ربّ العالمین از انسان خواسته است آن راه را بپیماید تا به منتهای کمال و سعادت ممکن خود برسد. (۷) «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَتَّبِعُونَهَا عِوَجًا». (۸)

ص: ۱۲

۱- - المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۹ سوره ی هود.

۲- - همان، ذیل آیه ۴۹ سوره ی نساء.

۳- - لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ذیل کلمه دین.

۴- - المیزان، علامه طباطبایی، ذیل آیه ۲۱۳ سوره ی بقره.

۵- - همان، ذیل آیه ۲۵۶ سوره ی بقره.

۶- - حکمت الهی عام و خاص، الهی قمشه ای، ج ۲، ص ۲۴۶.

۷- - المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۰۳.

۸- - اعراف، ۴۵.

علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^(۱)؛ اساس دین، شناختن او (خدا) است و شناختن کامل او، تصدیق و ایمان به اوست و کمال ایمان به او، اعتقاد به یگانگی اوست و کمال و تمامیت توحید او، اخلاص نسبت به اوست و کمال اخلاص، نفی صفات زاید از اوست.

جوان و درک او از ویژگی های دین

اشاره

برای این که جوان بیشتر به دین علاقه پیدا کند، لازم است به اجمال ویژگی های دین گوشزد شود:

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست

در قرآن کریم آمده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^(۲)؛ اکراه و تحمیلی در دین نیست؛ چرا که رشد - یافتن جاده مستقیم - از غی - نیافتن جاده مستقیم - متمایز و روشن شده است.

چون دین که عبارت است از یک سلسله معارف علمی و عملی، اعتقادی است و اسباب و علل اعتقادات قلبی، مثل مقدمات برهان، از سنخ باور و ادراک اند. حال اگر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» جمله خبری و بیانگر حال تکوینی باشد، از آن یک حکم دینی به دست می آید که اکراهی در دین نیست و اگر جمله انشایی باشد، در این صورت معنا این خواهد بود که: دیگران را از روی کراهت و اجبار وادار به اعتقاد و ایمان نکنید، بلکه باید با استدلال، دین را قبول کنند.

پس اسلام، با تدبیر پیشرفت کرده است نه با شمشیر. و جهاد در اسلام برای رفع و دفع ماده ی فساد؛ یعنی زورگویانی که نمی گذارند مردم آزادانه فکر کنند و دین صحیح را انتخاب کنند، است. به عبارت دیگر جنگ در اسلام به منظور جهان گیری و توسعه ارضی نیست، بلکه برای احیای حق و دفاع از نفیس ترین کالاهای فطرت؛ یعنی توحید می باشد.

بعد از آن که پرچم توحید برافراشته شد و امکان آزادی اندیشه فراهم گشت و زورگویان از قوم یهود و نصاری و... تسلیم شدند، مردم با دلیل و برهان، نه با تحمیل و بحران، دین فطری را پذیرفتند و کسانی هم که پذیرا نشدند آزاد بودند و مسلمانان با آنان نزاع نکردند.

ص: ۱۳

۱- - نهج البلاغه، خطبه اول.

۲- - بقره، ۲۵۶.

نظر عده ای از مفسرین که می گویند: آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات جهاد نسخ شده، نادر و بلکه نادرست است؛ زیرا اجبار تنها در اعمال ظاهری و حرکات بدنی تأثیر می کند، بنابراین «اگر کافری را به زور وادار به گفتن شهادتین کردند، مسلمان حقیقی نمی شود، چنان که اگر مسلمانی را با جبر و قهر مجبور به اظهار کفر کردند، کافر حقیقی نمی گردد»^(۱).

پس وظیفه این است که جوانان را با حجت و استدلال، به دین و امور مربوط به آن دعوت نمود، نه با قهر و غلبه و بد جلوه دادن آن، که جز فرار نتیجه ای ندارد. بعضی مواقع بد دفاع کردن از چیزی، بدتر از ردّ و ابطال آن است، به همین دلیل بزرگان دین گفته اند: «در امر به معروف لازم است مرض نابود شود نه مریض».

وقتی جوان عاقل، به خدا و دین او نیاز جَبَلی (ذاتی) دارد، باید با منطق با او برخورد شود، نه با مغالطه و مکر و فریب، پس زینده ی حاجت او، حجت، و لباس احتیاجش، احتجاج است. علی (علیه السلام) فرمود: «الْحَرِيَّةُ مَنْزَهُهُ مِنَ الْغُلِّ وَالْمَكْرُ»^(۲)؛ آزادی و آزادگی منزّه از غشّ و فریب کاری است.

مکر و فریب، حربه

نامرد مردم است

نامرد، حيله بازد و

مردی رها کند

۲- ارتداد و انواع آن

اشاره

با توجه به این که «دین، تحمیلی نیست و آنچه اسلام از مردم می خواهد ایمان است، نه تمکین و اطاعت مطلق»^(۳)، بر خلاف مسیحیت که «اصول دین خود را برای عقل منطقه ممنوع اعلام کرده است»^(۴). این سؤال مطرح است که چرا «حکم مرتد (فطری)» و از اسلام برگشته اعدام است و حکم زن مرتد، چه فطری و چه ملّی،^(۵) زندانی و تعزیر است، مگر این که توبه کنند؟^(۶)

اکثر فقهای اهل سنت، حکم مطلق ارتداد را اعدام می دانند مشروط بر این که مرتد توبه نکند.

ص: ۱۴

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۳۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۳- - مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۱۹.

۴- - مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۶۷.

۵- - مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان و یا از پدر یا مادر مسلمان به دنیا آمده باشد و پس از بلوغ و پذیرش اسلام، از اسلام برگردد و مرتد ملی کسی است که والدین او غیر مسلمان باشند و پس از بلوغ پذیرای اسلام شود سپس از اسلام برگردد. (ر.ک: تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۳۲۹)

۶- - مختار امینیان، از اسلام تا ارتداد، ص ۱۷۹.

إِنَّهُ [المرتد] لَا يُقْتَلُ حَتَّى يُسْتَتَابَ... هَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ. (۱)

در جواب سؤال و شبهه مذکور به چند مطلب اشاره می شود:

۱. ماهیت ارتداد از نوع عدم اعتقاد نیست، بلکه از نوع اعتقاد به عدم است؛ یعنی کسی که در مورد اصول دین اسلام سؤال و ابهام و شک دارد مرتد نیست، بلکه آن کس که در میان مسلمین اعلام و بیان می کند که اسلام دین باطلی است، در حالیکه قلباً به آن اعتقاد دارد، مرتد است. در عین حال فرعونیان کافر، مقصر و معاند بودند نه مرتد "وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا" (۲) آن ها که می گویند: ما دلیلی برای ردّ و اثبات خدا و اسلام نداریم، منصف اند و باید تحقیق کنند و حقیقت را بیابند.

کسی که به حق بودن اصول دین یقین دارد و هیچ گونه شبهه ای در آن ندارد اما از روی عناد و لجاج و یا تعصب یا انگیزه های سیاسی و اقتصادی و... آن را انکار می کند و التزام عملی و اخلاقی ندارد کافر [مرتد] می باشد. (۳) این معنا از آیه ۲۵ سوره محمد، استنباط می شود "إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أذْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ" (۴) بنابراین می توان گفت: «اساس ارتداد، ارتکاب جرم و گناه است». (۵)

جلد ۲۸ وسائل الشیعه اختصاص به «کتاب الحدود و التعزیرات» دارد که در قسمتی از آن تمام روایات در خصوص مرتد آورده شده است: از جمله در مورد تعریف و حکم مرتد فطری از قول امام محمد باقر (علیه السلام) آمده است: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يَقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَيَّ وَلَدَهُ» (۶) و از جمله آنکه امام صادق (علیه السلام) فرموده است: در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسلمانی نصرانی شد آن حضرت از او خواست توبه کند، او امتناع کرد، پس آن حضرت موهایش را گرفت سپس فرمود: ای بندگان خدا او را لگد کوب کنید آن ها چنین کردند تا مرد. (۷)

ص: ۱۵

۱- ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

۲- نمل، ۱۴.

۳- رساله استفتائات، حسین علی منتظری، ج ۲، ص ۵۲۷.

۴- محمد، ۲۵.

۵- قیامت، ۳ و ۵ و ۶.

۶- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، ص ۳۲۳، ۱۳۷۴.

۷- همان، ص ۳۲۴.

در مورد مرتد مَلّی روایت شده است که شخصی از برادر موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید یک مسیحی اسلام آورده سپس از آن برگشته است. در پاسخ فرمود: از او بخواهید توبه نماید پس اگر با توبه برگشت که هیچ والا باید کشته شود. (۱)

در خصوص حکم زن مرتد چه فطری و چه مَلّی قتل نیست بلکه زندان ابدی می شود و کتک می خورد و زندگی بر او تنگ می شود تا بمیرد مگر این که توبه نماید و آزاد گردد. (۲)

مرتد ندانسته و برخلاف دلیل منطقی به انکار اسلام می پردازد. او به جای اقرار به عدم شناخت اسلام، ادّعی ابطال آن را می کند. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (۳) به قول بعضی: «بعید نیست پدیده ارتداد، در صدر اسلام، از بعضی توطئه های سیاسی علیه اسلام و جامعه مسلمان حکایت می کرده و صرفاً به سبب تغییر عقیده و اظهار آن نبوده است». (۴)

اگر قاضی شرع در تحقیقات خود به این نتیجه برسد که شخصی به دلیل برخی از مشکلات فکری و شبهات، مرتد شده است؛ جایز نیست حکم ارتداد را بر او جاری کند، (۵) زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِدْرَأُوا الْحَيْدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (۶) اجرای حدود را با وجود شبهات دفع کنید.

۲. بسیاری بر اثر تکیه بر گمان، شتاب زدگی در قضاوت، تقلید از بزرگان، مغالطه و پیروی از هوی و هوس مرتد می شوند و الا بنا بر سخن امام صادق (علیه السلام): «اگر شخصی در چیزی که نمی داند اظهار نظر نکند، کافر نیست». (۷)

۳. حقیقت اسلام، برخلاف علم، تسلیم است. وقتی برای کسی صحت و صدق اسلام مسلم شد باید مصداق «آمَنَّا وَ سَيَلَّمْنَا وَ اتَّبَعْنَا» گردد. در حقیقت قبول اسلام مسؤلیت زا است. بر این اساس عده ای به جهت پیروی از خواهش های نفسانی از اسلام روی گردان می شوند. برخی به جهت مطرح و مشهور شدن، کافر و مرتد می شوند، مثل کسروی و سلمان رشدی. بنابراین گفته اند: «خَالِفٌ تُعْرَفُ» یعنی: مخالفت کن تا معروف شوی.

ص: ۱۶

۱- همان، ص ۳۲۷.

۲- همان، باب أن المرأة لا تقتل

۳- اسراء، ۳۶.

۴- رساله توضیح المسائل، حسین علی منتظری، مسأله ۳۲۱۲.

۵- ر.ک: جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، ج ۶، ص ۴۶.

۶- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، باب ۲۴؛ مقدمات حدود، ص ۳۳۶.

۷- اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸.

یکی از کسانی که به ظاهر مرتد است (و در واقع و اصل بی دین بلکه ضد دین) ولید بن یزید است. وی وقتی به قرآن تفأل زد آیه «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) آمد؛ بنابراین سخت متنفر شد و قرآن را در محلی قرار داد و با تیراندازی به آن این چنین سرود:

أَتِ وَعَد كَلْ جَبَّارِ عَنِيدِ

فَهَا أَنْ اذَاكَ جَبَّارِ عَنِيدُ

إِذَا مَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ

فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدِ (۲)

آیا تو جبار هر عنید و سرکش را تهدید می کنی؟ من همان جبار عنیدم. زمانی که روز حشر فرا رسید به خدا بگو که ولید مرا تکه تکه نمود.

انواع مرتدها و اصل آزادی

۴. لازم است میان کافر قاصر و مقصّر و کافر جاحد و معاند و کافر حربی و مرتد تفاوت قائل شد؛ زیرا مبنای ارتداد، هوی و هوس و بیشتر عامل سیاسی است. «وَقَالَتْ طَأْفَةُ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۳)؛ و گروهی از اهل کتاب گفتند که به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل شده، اول روز به خدعه ایمان آورید و آخر روز کافر شوید. شاید به این حيله آن ها نیز از دین اسلام برگردند.

این آیه به ترفندی که یهودیان در صدر اسلام به کار می بردند، اشاره دارد؛ سران یهود به پیروان خود دستور می دادند صبح گاهان به اسلام تظاهر کنید و شام گاهان به آن کفر ورزید تا مردم از اسلام گریزان شوند.

۵. آزادی اندیشه و فکر، غیر از آزادی عقیده است. اولی برخلاف دومی، مورد تأیید اسلام است. پس آن کسانی که می نویسند: «انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها است»، (۴)

نامتام است؛ زیرا «بسا عقیده هایی که صرفاً مبنایش تقلید است و حتی مزاحم آزادی بشر». (۵) به این ترتیب آزاد گذاردن مرتد، خلاف آزادی بشر است.

اگر طبق ماده نوزده منشور جهانی حقوق بشر هر عقیده ای آزاد باشد، عقیده کسی که معتقد است هیچ عقیده ای آزاد نیست، گرفتار پارادوکس و تناقض گویی شده است.

- ۱- - ابراهیم، ۱۵.
- ۲- - تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفاء، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۷۱۲، پاییز ۱۳۷۷.
- ۳- - آل عمران، ۷۲.
- ۴- - مجله کیان، شماره ۴۶، ص ۱۴، مقاله فقه در ترازو از: عبدالکریم سروش.
- ۵- - مرتضی مطهری، جهاد، ص ۵۵.

آیا عقیده شیطان پرستان که خونخواری و خوردن مگس و اوره ی خود را تجویز می کنند و خود را مطلق العنان و افسار گسیخته می دانند، سبب مرض و نابودی خودشان و دیگران نمی گردد؟ آیا باید گاوپرستان هندوستان که مدفوع گاو را به عنوان تبرک به سر و صورت خود می مالند، در اعتقاد خود و نشر آن آزاد باشند؟ و از توحید ناب اسلامی محروم؟ آیا در فرانسه بیان عقیده کسی که بر این باور است که آن کشور باید تجزیه شود آزاد است؟ جواب منفی است؛ چرا که گفته اند: اگر بینی نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه است.

۶. آزادی مرت_دان، مایه سستی عقاید مردم و جوانان، به خصوص ساده لوحان و عوام و عامل خدشه به وحدت ملی و سبب فتنه و اغتشاش و درگیری و خونریزی می گردد، به ویژه این که اگر فحاشی به مقدسات دینی، بر آن افزوده شود.

استعمارگران وقتی می خواهند ملتی را تحت سلطه خود درآورند، قبل از هر چیز به فرهنگ آن ملت حمله ور می شوند و سپس اقتصاد آن ها را نشانه می گیرند. همان کاری که فرعون

مرتکب شد "اسِيَتْخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ"^(۱)؛ و فرعون قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند. ملتی که به هویت فرهنگی ناب و مستدل خود پایبند باشد، محال است ذلت را بپذیرد.

۷. مرتد نباید در جامعه از آزادی بیان برخوردار باشد، زیرا چه بسا بیانی که از نوع گزارش و خبر و اطلاع و آگاهی نیست، بلکه از سنخ انشا و دستور و فعل و رفتار باشد. او با سخنان اهانت آمیز و یا مغالطه گونه خود مردم را علیه یکدیگر تحریک کرده، سبب اختلاف و بی ارزشی قداست های جامعه می گردد.

در واقع مرتد به مقابله با توحید بر می خیزد، آن توحیدی که متعالی ترین حقیقت انسانی و بهترین محصول آزادی و عدم مانع در تفکر و تعقل بشری در طول تاریخ است.

اسلام عواملی را که سبب نابودی آزادی فکر و توحید ناب است از میان می برد. وقتی آن عوامل نابود شدند، فطرت انسانی، انسان را به توحید اسلامی فرا می خواند و او را نسبت به آن شایق و چه بسا واصل می گرداند.

۸. مرتد در قلبش به اصول و فروع دین اذعان دارد یا حداقل در این خصوص، شک و شبهه و اشکال دارد ولی در لفظ و عمل خلاف آن را نشان می دهد و این یک نوع نفاق است که آزادی او برای جامعه مضر است. اساساً محقق و صادق باید در جامعه آزاد باشد نه کاذب و مکذّب و مضلّ و مخزّب.

ص: ۱۸

در مقابل، کسانی هستند که در قلب ایمان دارند، اما به زور و تحمیل، زبان به ارتداد می‌کشایند تا از دست کفار خلاصی یابند. در حقیقت آن‌ها مؤمن واقعی هستند، مثل عمار یاسر که آیه ی “مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ” (۱) در شأنش نازل شده است.

می‌توان گفت: آزادی مرتد بدتر از آزادی پلنگ تیز دندان و گرگ درنده است؛ چرا که آن، روح و روان را و این، تن و جسم را نابود می‌کند.

قاعده کلی این است: کسانی که در قلب مسلمانند اگر تحت فشار بگویند کافرند، کافر نیستند و افرادی که در قلب کافرند اگر با تحمیل بگویند مسلمانند مسلمان نمی‌باشند.

۹. طبق آیه “وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ” (۲) هر کسی حتی مشرکین می‌توانند در پناه اسلام به تحقیقات اسلامی دست یازند و سپس به مأمن خویش بازگردند.

اسلام مردم را با برهان و تدبیر به دین متقاعد می‌سازد، نه با بحران و تحمیل و تزویر و شمشیر. جهاد و قتال تنها بر علیه کسانی است که به توده و قوم خود اجازه تفکر و اندیشه نمی‌دهند و حق انتخاب را از آن‌ها سلب می‌کنند. آن‌ها انسانیت را که برتر از انسان است نابود می‌سازند، پس آن‌ها از مضرین مردم و پست‌ترین حیوانات درنده خوینند.

اگر دین به اکراه بود می‌بایست حضرت اله قبل از همه، مردم را «کرهاً او طوعاً» مسلمان قرار می‌داد. “وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ” (۳)؛ ای رسول ما اگر خدای تو می‌خواست، اهل زمین، یکسره ایمان می‌آوردند. تو کی توانی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خدا پرست گردانی.

ضمن این که از نظر عرف و عقل بلاشکال است که خداوند به جهت وصول انس_ان به سعادت مطلق سختگیری نماید. آن سخت_گیری که باعث سلب آزادی نمی‌شود و این جز لطف چیز دیگری نیست.

۳- دین فطری است

دین اسلام، به خصوص ایمان به خدا، فطری است؛ به این معنا که هم عقل، کلیات آن را تأیید می‌کند و هم انسان به طور ذاتی و غریزی به آن گرایش دارد و در این خصوص دیگر نیازی به

ص: ۱۹

۱- - نحل، ۱۰۶.

۲- - توبه، ۶.

۳- - یونس، ۹۹.

انبیا و معجزات آن ها نیست؛ چون معجزه تنها دلیل صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین خداوند می فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...» (۱)؛ بگویید به خدا و آنچه بر ما نازل شده است ایمان آورده ایم...؛ و این در جواب یهود و نصاری است که هر کدام می گفتند: ای مسلمانان، یهودی و یا نصرانی شوید (۲).

علاوه بر آن، ایمان، قبل از تکلیف است؛ یعنی شخص چون به خدا ایمان دارد می گوید: اکنون مکلف هستم یا نیستم و یا بالغ شده ام یا بالغ نشده ام، و از آن روشن تر و کلی تر، آیه ۳۰ سوره روم است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)؛ پس روی خود را به طور حنیف، (۴)

یعنی با میل از گمراهی به استقامت به سوی دین کن، منظور فطرت و دین خدایی است که او بشر را بر طبق آن فطرت الهی، یعنی توحید آفریده و سرشته است و در آفرینش حضرت حق دگرگونی نیست. این است دین مستقیم ولی اکثر مردم نمی دانند.

دین اصیلی که از آفریننده ی هستی ممکن سرچشمه گرفته است، به دلیل هماهنگی با فطرت و ساختار روحی و روانی انسان، به نیازهای روانی و اجتماعی او، به ویژه جوانان پاسخ می دهد و خود را با آن ها سازگار می نمایاند. بنابراین آیین حقیقی ریشه در وجود آدمی دارد و می توان گفت: انسان ها بالطبع دینی اند، (۵)

مشروط بر این که آن دین از جانب خداوندی باشد که خالق آن ها باشد.

روایات در معنای فطره الله مختلف اند که عبارتند از: ۱- دین الله، یعنی در بعضی از روایات به جای فطره الله، دین الله آمده است.

۲- توحید، و از همین باب است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر مولودی بر طبق فطرت توحید به دنیا می آید، سپس پدر و مادر او -ممکن است- او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی کنند، چنان که شتر، که حیوانی تمام عیار را نتیجه می دهد، آیا شده است که نتیجه ناقص بدهد؟» (۶)

ص: ۲۰

۱- - بقره، ۱۳۶.

۲- - بقره، ۱۳۵.

۳- - روم، ۳۰.

۴- - در مقابل حنیف (استقامت و راستی در دین)، جنیف (میل کردن به ظلم و باطل) قرار دارد. (المفردات للراغب الاصفهانی، ذیل کلمه حنیف).

۵- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۵۲ و ۵۳.

۶- - نک: ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ۱/۱۵۱ و دائرة المعارف طهور، فطرت.

۳- لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نبوت و ولایت. البته اینها بالاجمال هستند، نه بالتفصیل، چنان که اگر توحید بالتفصیل منظور شود، مستلزم نبوت و ولایت است.

و از همین باب است که روایت شده اطفالتان را به سبب گریه ی آن ها نزنید؛ زیرا گریه ی آن ها در چهار ماه اول، شهادت به «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و در چهار ماه بعد، صَلَات (دعا و صلوات) بر نبی مکرم است و در چهار ماه بعد دعا بر پدر و مادر است.

البته این علم اجمالی و فطری است که خود کودک متوجه آن علم فطری و غریزی نیست و علم به علم ندارد؛ به این معنا که احساس حاجت می کند، پس با گریه طلب رفع حاجت دارد و در حقیقت بر طرف کننده حاجت، خداوند سبحان است. بعد که کمی رشد پیدا کرد، از ناحیه پدر و مادرش متوجه می شود که واسطه ای میان خود و بر طرف کننده حاجتش وجود دارد، بدون این که آن را بشناسد، پس گریه اش طلب رحمت از پروردگارش برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) است تا به واسطه نبی، رحمت به او (طفل) برسد، و بالاخره وقتی پدر و مادرش را می شناسد، گریه او دعا برای آن هاست و طلب رحمت برای خودش از طریق آن دو است. (۱)

۴. معرفت رب؛ چون اگر غیر از این بود، وقتی از آن ها سؤال شود رب و رازقشان کیست، نمی دانند.

۴- جوان و دین ناب

اشاره

تذکر این نکات، جوانان را متوجه می سازد که دین و ایمان بسیار عمیق تر از آن است که فکر می کنند. بعضی از آن ها تصور می کنند اسلام همان است که بعضی از روشنفکر مآبان و متفلسفین معرفی می کنند و می گویند: ما طالب دین نو و فقه پویا و طرد کننده دین قدیم و فقه سنتی هستیم؛ در حالی که در حدیث آمده است: «علیکم بالامر العتیق» (۲)؛ بر شما باد به امر و کار سنتی.

حقایق و اصول نو و کهنه ندارد. آن ها ماوراء زمان و مکان اند؛ زیرا جمله «هر چیزی نو و جدیدش صحیح و مقبول است»، در قدیم هم مطرح و طبق نظر آن ها صحیح بوده است و این یعنی سنت گرائی، ضمن اینکه جمله مذکور از نوعی پارادکس و تعارض بر خوردار است.

علاوه بر آن، روشنفکر مآبان انتظار دارند دین بر طبق هوی و هوس آن ها پویا شود و بسط پیدا کند که این اومانستی و خود محوری است، نه خدا محوری. پس باید بر عکس آن باشند؛ یعنی لایزم است آن ها آن قدر شعور و معرفت دینی شان بالا برود که مطابق دین خدا و رضای او

ص: ۲۱

باشد و این همان «توحید ناب» و «خدا مرکزی» است.

چون فطرت جوان، سالم و دست نخورده است، پس زودتر دین را درک و به آن گرایش پیدا

می کند، چنان که علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «فبادرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ»^(۱)؛ من قبل از آن که قلبت قساوت پیدا کند و عقلت مشغول شود، به ادب کردنت مبادرت ورزیدم.

دلیل آن که خداوند می فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲)؛ اکثر مردم نمی دانند، این است که اختلافات و انحرافات که در حقایق دینی رخ داده است و بعضی از جوانان آن را پذیرفتند، معلول انحراف و خیانت علما و دانشمندانی است که مأمور ابلاغ دین حنیف و حقیقی به مردم به ویژه به جوانان هستند که به واسطه کتمان کردن آیین صحیح یا توجیه غیر وجیه و ناموجه و نادرست و تحریف مطالب، بر سایرین ظلم می کنند. پس چنانچه این آیین به شکل حقیقی و صحیح در میان جوانان انتشار یابد، به طور طبیعی آن را می پذیرند.

این که عده ای از پذیرفتن شریعت حق ابا دارند به این دلیل است که از آن اطلاع صحیح ندارند که آن هم طبق بیان قرآن، با کتمان دین حق، به علمای فاسد برمی گردد. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۳)؛ ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبّه می سازید تا چراغ حق را به باد شُبّهات خاموش کنید، در صورتی که به حقایق آن آگاهید. «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۴)؛ حق را به باطل مپوشانید تا حقیقت را پنهان سازید و حال آنکه به حقایق آن واقفید.

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟

ممکن است سؤال شود که اگر دین، فطری و غریزی و فطری است چرا عده ای از جوانان آن را نمی پذیرند؟

در جواب باید گفت صرف این که دین یا هر چیز دیگر غریزی و فطری باشد، کافی در پذیرش و عمل بر طبق آن نیست، بلکه علاوه بر آن باید تربیت و تشویق وجود داشته باشد و جوّ و محیط و خانواده و رفیق و سجایا و اخلاق و اراده و تصمیم انسان و... موافق آن باشند و شخص،

ص: ۲۲

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- اعراف، ۱۸۷.

۳- آل عمران، ۷۱.

۴- بقره، ۴۲.

انحراف و اشتغال به کارهای ضد آن نداشته باشد. برای روشن شدن مطلب به سه مثال اشاره می شود:

۱. انسان طبیعتاً و به نحو استعدادی، خطاط است ولی افزون بر آن باید تمرین کند و علاقه نشان دهد و نتیجه مثبت آن را نیز بداند تا بالفعل خطاط گردد و در آن ماهر شود.

۲. هر شخصی به ویژه هر جوانی، اعم از دبیرستانی و دانشگاهی، فلسفه الهی و حکمت دینی را به طور غریزی دوست دارد، لکن باید مسائل فلسفی در کتاب ها و بحث های او وجود داشته باشد و ذهن و رفتار و منش جوان مناسب آن باشد و مطالعاتی نیز در این زمینه داشته باشد تا او عملاً در فلسفه و حکمت رغبت و پیشرفت حاصل کند، یعنی استعداد عقلانی و برهانی او به فعلیت رسد، آن وقت فطری بودن آن به صورت باور و ایمان - که ملازم فعالیت ذهنی مناسب آن است - در می آید و به این دلیل است که همه فیلسوف نیستند.

۳. قرآن برای هر فرد، پذیرای فطری دارد، ولی باید زبان عربی و علوم مربوطه را فراگرفت و فرصت و فراغت داشت و دنبال مشغولیات ضد آن نرفت و همچنین با ترتیل، صوت زیبا و درک معانی نیز توأم باشد تا کم کم استعداد قرآنی به فعلیت در آید و غریزه درک و علاقه آن شکوفا شود؛

اما اگر عده ای شخص را در این امر استهزا کنند و یا آن شخص اخلاق ضد قرآنی داشته باشد و یا احیاناً دزد و قاتل و دنیا طلب باشد و جو و محیط و خانواده، مناسب نباشد و رفیق ناباب داشته باشد، چراغ علاقه فطری قرآنی او خاموش می شود.

پس غریزه، لازم و غیر کافی و یکی از علل است؛ یعنی آن، علت ناقصه محسوب می شود. بنابراین باید بقیه علل فراهم شود تا علل، تامه گردد و غریزه مربوطه، به فعلیت تام خود برسد. آن ها علل محدثه و ایجاد کننده اند و علل مبقیه و بقا دهنده نیز باید باشد. علل موجد و محدثه از اصطلاحات فلسفی (۱) اند که اشارتاً در این بحث آمده است.

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد

هر انسان ربّانی و به ویژه جوانان متدین به دین فطری؛ یعنی اسلام، از هر قید و بندی آزاد و رها هستند و بهترین حرّیت، بندگی انسان در مقابل خداوند است.

ص: ۲۳

۱- فلاسفه معتقدند خداوند هم موجودات را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد و هم آن ها را در وجود دوام می بخشد که اولی علت موجد و دومی علت مبقیه است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که در بَنَدَتِ تو ام آزادم

جوان با ایمان و تحصیل کرده، خود را از جبر اجتماع و محیط و تاریخ و آداب و رسوم دست و پا گیر و طبیعت جسمانی و غریزه حیوانی آزاد می یابد.

قرآن پیامبر ختمی را این گونه معرفی می فرماید: «يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۱).

ولی فرد مادی، خواهان آزادی و رهایی و هرزگی برای ارضای میل شهوانی و خاموش کردن آتش غضب خویش است. او افسار گسیخته و یله در سمت و سوی شکم و شهوت و شهرت و عیاشی و کیفی است. نویسنده سروده است:

اسیر سیرت سیرت چو گشته ام ای دوست

امی رانفس و آفاق بودنم زان روست

ژان پل سارتر، آزادی را با خداشناسی در تضاد می بیند. بنابراین خدا را به دلیل اصل آزادی مردود و نامعقول می داند. (۲) در حالی که نتیجه رد و طرد عالم قدسانی، گزینش و قبول وسوس شیطانی و هواجس نفسانی و آرزوهای طولانی و غرور و نادانی و اسارت دنیایی است.

طبق بیان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر کسی هوی و هوس را ترک کند، آزاد و دارای حریت است؛ «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا» (۳) سخن دیگر آن حضرت چنین است: بنده ی غیر خودت مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است؛ «و لا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۴) باز آن حضرت فرموده است: «لِأَنْ يَكُونَ الْحُرُّ عَبْدًا لِعَبِيدِهِ خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِشَهَوَاتِهِ» (۵)؛

اگر انسان آزاد، به بردگی بندگان خود تن در دهد، بهتر از آن است که بنده شهوت خویش گردد. سخن آن امام همام به بیان دیگر چنین است: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَدْلُ مِنَ عَبْدِ الرَّقِّ» (۶)؛ بنده شهوت خوارتر از بنده بندگی یا بنده ی زر خرید؛ یعنی بنده مملوک است، چه آن بندگی باعث خواری در آخرت می شود بخلاف این بندگی و در دنیا نیز گاه هست که خواری که به سبب آن حاصل می شود زیادتر است از خواری این. حافظ سروده است:

ص: ۲۴

۱- - اعراف، ۱۵۷.

۲- - علل گرایش به مادّیگری، مرتضی مطهری، ص ۱۵۳.

۳- - بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۳۷.

۴- - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۵- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۶- - شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۵۲، ح ۶۲۹۸.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخ

ن_ا_خ_ل_ف_باشم اگر من به جوی نفروشم

و سعدی چنین انشاد فرموده است:

جهان بر آب نهاده است و آدمی بر باد

غلام هم_ت_آن_م_ک_ه_دل_ب_رو_ن_ن_هاد

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است:

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر

دین اسلام که خاتم و اکمل الادیان است که آن هم بر اساس خاتم و اکمل الانبیاء است، کمال انسان را محدود (به حدود اسلام) می داند؛ یعنی تا جایی که برنامه دینی انسان به حدی رسید که کاملاً منطبق با خواسته های روحی و عقلانی وی شد و بالاتر از آن تصور نمی شود، متوقف می شود (و انسان دیگر نیازی به مکتب دیگر ندارد)؛ زیرا لازمه ثابت ماندن یک شریعت و قابل نسخ نبودن احکام آن، این است که کمال نهایی فردی و اجتماعی انسان (که همان تقرب به خداست)، همان اندازه ای که هست و باید باشد، (۱) در آن دین معتبر و در بیانات و نظامات آن منظور گردیده باشد. یعنی فقط اسلام و تقرب انسان باید مد نظر باشد و لا غیر.

و در این که ج_وان و به طور کلی انسان در برداشت و استنباط دینی و مت_دین_ش_دن و سی_ر و سلوک عقلانی و عملی به حدی متوقف نشود هیچ منافاتی میان آن ها و اصل اسلام ثابت وجود ندارد.

به بیان بهتر، دین کاملاً به خواسته های عاطفی، قلبی و برهانی جوابگو است. و طرح کلی دین به گونه ای است که به رشد و کمال -نسبت به ادیان قبلی- رسیده است چرا که توانسته است انسان را از جهت انسائیت اشباع کند و از این جهت کامل تر از آن قابل تصوّر نیست، ولی در عین حال انسان هر اندازه که خواست، می تواند از آن بهره گیرد.

بنابراین فاعلیت؛ یعنی اسلام به تمام و کمال خود رسیده است، اکنون نوبت قابلیت؛ یعنی انسان است. قرآن می فرماید: "أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا" (۲)؛ خداوند از [آسمان تشریح]، آبی [آب شریعتی که مایه حیات درخت تنومند جوان است] نازل کرد، که در هر رودی به قدر ظرفیتش [در هر جوان به اندازه قابلیتش] جاری شد. حکما گفته اند: العطیه بقدر القابلیه و نویسنده در ادامه گفته است: و إن كانت القابلیه هی من الفاعلیه.

ص: ۲۵

طرح کلی دین هیچ منافاتی با پیشرفت فردی و اجتماعی از لحاظ صنعت و زندگی مادی و معیشتی ندارد؛ زیرا اساس شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله)، اصل انسان که همان «روح» اوست، می باشد و اگر جسم را به شکل حقیقی و واقعی ملاحظه کرده است از آن جهت است که بدن باید در خدمت حیات معقول انسانی قرار بگیرد، حال اگر از این حیث به دین توجه شود در می یابیم که هیچ نقص و کاستی ندارد.

علاوه بر آن قرآن در عین ثباتش، انعطاف پذیر است؛ به این معنا که اگر فرمود: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيءْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ» (۱)، از کلمه قوه، که به صورت نکره است، به طور کلی نه جزئی می توان استفاده نمود و هر نیرویی را در هر زمان و مکانی که مورد نیاز است آماده کرد. در عین حال قرآن یک مصداق هم بیان کرده و آن بستن اسبان است که در قدیم بیشتر مورد احتیاج بوده و اکنون نیز در راه های کوهستانی، دهات، جنگ های پارتیزانی و چریکی، مسابقات و... مورد نیاز است.

آنچه اصل است و ثابت، ایمان به خدا و تقرب به او و اعتقاد به عدالت او و معاد و نبوت و امامت است؛ به این معنا که اگر بشر و به خصوص جوان در این مسائل موفق شد، بقیه مسائل متغیر زندگی را خود می تواند حل نماید. آنچه که جوان از عهده حلش بر نمی آید، دین است، نه مسائل مادی، مثل صنعت، خدمات، تولید، توزیع و... .

مگر شوروی سابق از لحاظ مادی، تکنیک، لغو مالکیت خصوصی و...، از نظر ظاهرینان، در اوج قله رفعت نبود؟ پس چه شد که روسیه، رو سیاه تاریخ شد؟ آیا جز این نبود که سردمداران و حاکمانشان کالبدهایی خالی از معنویت داشتند؟

آن ها مثل اسرائیلی ها ادعا می کردند که شکست ناپذیرند، ولی با نامه ای که از امام خمینی به آن ها رسید، شد آنچه شد، یعنی بسیاری از ناشدنی ها شدنی شدند و جوانان لبنانی با ایمان به غیب و ولایت مطلقه فقیه، با وجود تجهیزات کم، کاری کردند که سربازان اسرائیل زودتر از موعد مقرر، فرار را بر قرار ترجیح دادند و رسوای تاریخ شدند و از همه مهمتر شکست فاحش و عقب نشینی آن ها در جنگ تجاوزکارانه ی هفت هفته ی علیه مردم مظلوم غزه است.

گرایش مردم به خصوص جوانان به اسلام سبب بروز انقلاب اسلامی و ظهور خیزش قرآنی در جهان اسلام شده است. آن ها با الگوگیری از ایران شیعی و توأم با امامت مطلقه ولی فقیه

توانستند ثابت کنند که تنها دین اسلام عامل نجات و سعادت مطلق آن‌ها و مردم غرب و شرق، در دنیا و آخرت است.

ان شاء الله آن‌ها به زودی پرچم پیروزی مطلق را به دست صاحب اصلی، امام عصر (عج) خواهند سپرد.

اگر جوانان در تقویت ایمان خود به عالم غیب، کوشا باشند می‌توانند به سعادت جسمی و مادی و معنوی و روحی در دنیا، و سعادت مطلق ابدی در عالم آخرت برسند، و اما اگر از دین و طاعت حضرت حق و رسولش و ولایت ائمه و جانشین‌های عام آن‌ها جدا شوند، نه زندگی شرافتمندانه دنیوی دارند و نه حیات خالص و سراسر خوشبختی اخروی و از این

نظام الهی نیز بی‌بهره می‌مانند.

دشمن با تهاجم فرهنگی سعی می‌کند بهترین نیروها و عصاره جامعه اسلامی را که جوانان هستند، به نیهیلیسم و پوچ و پوک‌گرایی و به انواع اعتیادهای غیر مشروع و غیر عرفی، به خصوص شیطان پرستی سوق دهد و از جهان بینی الهی، نماز، روزه، استقلال، آزادی معنوی و... دور سازد. خلاصه این که اسلام شیعی در هر عصری و نسلی و مصری و مکانی جوابگوی امور مادی و معنوی و دنیوی و اخروی است.

ج- بدن متغیر و روح ثابت

دین می‌گوید: «حیات انسان وسیع تر از عالم ماده و دنیاست». «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۱)؛ به درستی که زندگانی، به حقیقت دار آخرت است، اگر می‌دانستند. و اصل بشر، روح و عقل و عاطفه است که ثابت و باقی و واحد است و بدن انسان هر آن، متحول و متبدل و زیاد و کم و گم و گور می‌گردد و سرانجام روح از آن جدا می‌شود. سعدی گفته است:

تن آدمی شریفست به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت (۲)

در هر صورت تن باید در خدمت معنویت و تعالی روان قرار بگیرد، نه این که انسان آن را نابود سازد. تن پروری غیر از تقویت و سالم سازی بدن است؛ چرا که گفته اند: «عقل سالم در بدن سالم است».

این است که روایت شده: «إِنَّ لِبَدَنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا (۳)» و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ كَتَمَ الْأَطْبَاءَ

ص: ۲۷

۱- - عنكبوت، ۶۴.

۲- - نک: حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۲۲۱، ۱۳۸۱.

۳- - ابوبکر بیهقی، شعب الایمان، ح ۳۵۸۶ و محدث نوری، مستدرک، ۱۱/۱۵۴.

مَرَضُهُ خَانَ بَدَنَهُ»^(۱)؛ کسی که از اطبا مرضش را کتمان کند به کالبدش خیانت کرده است. و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «السَّوَاكُ يَذْهَبُ بِالذَّمَعِ وَيَجْلُو الْبَصَرَ»^(۲)؛ مسواک زدن آب ریزش چشم را می برد و چشم را جلا می دهد.

و از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً»^(۳)؛ هر دارویی که

مریض مصرف می کند باعث به وجود آمدن مرض دیگری می شود. و امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ»^(۴)؛ مبعوض ترین چیز در نزد خداوند شکم پری است.

اسلام، دنیا و علم تجربی و ماده و جسم انسان و روح او را ضد هم تلقی نمی کند. «و لذلک حدّ ارسطوطاليس الانسان بالناطق المائت و بالناطق الماشی برجلین و ما اشبه ذلک»^(۵)؛

به همین سبب ارسطو انسان را به «ناطق میرا» و «ناطق رونده با دوپا» و نظیر آن تعریف کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أُطْلِبُ الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» که منظور از آن، علم روز است؛ هر چند کسب آن نیاز به طی مسافت زیاد داشته باشد، چرا که در چین علم دین نبود. بنابراین انسان و به خصوص جوانان عزیز این مرز و بوم، می توانند به کمک دنیا، تعالی روح پیدا کنند، چنان که روایت شده: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»؛ هر چند امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «منظور از آن (سخن پیامبر)، معرفت نفس است، آن معرفتی که در آن، معرفت ربّ گنجانده شده است»^(۶).

که منافات با آنچه بیان شد ندارد؛ زیرا تفاوت به اعتبار است.

به این ترتیب دین هیچ تعارض و منافاتی با پیشرفت اقتصادی، سیاست داخلی و خارجی، هنر و جلوه های زیبای زندگی، امور مربوط به تجهیزات نظامی و... ندارد، بلکه به وسیله دین است که می توان در آن امور توسعه و پیشرفت حاصل کرد، پس خوشبختی بشر در گرو طهارت جامعه است. علی (علیه السلام) می فرماید: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي إِصْلَاحِ الْجُمْهُورِ»^(۷)؛ از کمال سعادت این است که آدمی در راه اصلاح جامعه مجاهده نماید.

ص: ۲۸

۱- سید هاشم رسولی محلاتی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹.

۳- کلینی، روضه کافی، ص ۲۷۳ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۰۸، باب استحباب ترک المداواه...

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۴۸، باب ۴.

۵- احمد بن محمد مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۸۸.

۶- قوائم الانوار و طوابع الاسرار، ابوالقاسم شیرازی ص ۵۱.

۷- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۵۰.

بعضی از جامعه شناسان معاصر بر این باورند که بنابر اصلی که از نفس توحید برمی آید نه تنها میان معاش و معاد و دنیا و آخرت تضادی نیست، بلکه آن ها هم آهنگ و علت و معلول همنند. کسی که در این جا کوردل است در آن جا هم کوردل است. بهشت، عبارت است از باغی که بذرش را در زندگی این جهانی می افشانیم. (۱)

د- خاتمیت و رشد جامعه

این حقیقت در این جا مطرح می شود که مگر دین اسلام نبود که ما را، که هیچ قوه و نیروی نظامی نداشتیم، در مقابل دشمن تا به دندان مسلح و مجهز شاه و صدام، پیروز نمود؟ پس همین دین می تواند ما را به طریق اولی در حال کنونی و زمان صلح نیز به ترقیات روز افزون مادی و روحی نایل سازد.

این دین، دزدی، تجاوز، کم کاری، فحشا، بزهکاری، خیانت، خلاف وعده، اعتیاد، بیکاری،

تبعیض، رشوه خواری، عدم اطاعت از پیشوای عادل جامعه و... را تحریم کرده است و به بدکاران وعید عذاب و به خوبان وعده ثواب داده است. آیا اینها عامل پیشرفت زندگی مسلمانان نیست؟

ضمانت اجرایی اعمال خوب و معقول و مدیریت صحیح در حیات فردی و اجتماعی، مربوط به تدبیر به دین اسلام است و تنها همین آیین، زندگی خوب دنیوی و سلامتی و امتیث جامعه و سعادت مطلق فردی را تضمین می کند و لاغیر. بعضی از غربی ها به بعضی از دستورات اسلامی عمل کردند و به پیشرفت آن چنانی نایل آمدند و مسلط بر ما شدند.

اگر صرفاً مادیت اُس و اساس باشد مسلماً زندگی مادی هم مختل می شود. محصول لائیک و بی دینی و سکولاریسم و جدایی دین از زندگی، جز عقده، اعتیاد، خودکشی، مرض های روحی و مقاربتی، قطع نسل، قتل، اختلال در امتیث و... چیزی به دنبال ندارد.

آنچه پایه پر مایه است، آرامش است نه آسایش که اولی، دومی را به دنبال می آورد. بیشتر آمریکایی ها و اروپایی ها آسایش و رفاه دارند، ولی اطمینان خاطر و آرامش قلبی و وقار و سکینت ندارند و آن ها در واقع آسایش هم ندارند؛ چرا که آرامش، اساس آسایش است؛ یعنی بی دینی آسایش را می بلعد.

اساساً همه تمدن ها، فرهنگ ها، اخلاق، ادبیات، هنر، عرفان، برهان، ایمان، کتابت، پوشش، ظرافت ها و... از انبیا و جوامع دینی و الهی سرچشمه گرفته است.

ص: ۲۹

چنانچه ایمان به غیب، مبنای مردم، خاصه جوانان و به خصوص جوانان تحصیل کرده نباشد، هر کاری بیهوده است. این نظر را، هم تاریخ و هم عقل و هم وجدان بشری و هم تجربه تأیید می کند که نظیر آزموده را آزمودن خطاست؛ حافظ چه خوب گفته است:

هر چند کازمودم از وی نبود سودم «مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ، حَلَّتْ بِهِ النِّدَامَةُ»^(۱).

پس تنها نباید مرزهای ورود مواد مخدره و... را بست، بلکه لازم است جوانان را نیز با فرهنگ غنی اسلام آشنا نمود و کتابخانه و کتابخوانی و کتب مربوطه را در فضای مناسبی افزایش داد و و از آن سو نیز باید مانع بعضی از روشنفکران خود فروخته شد، که مغز جوانان معصوم را از دین تهی می کنند.

گفتنی است: «افرادی مانند اقبال لاهوری که وحی را تجربه درونی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند تا بتوانند الگوهای سنتی را کنار بزنند و راه گریزی از خطاپذیری وحی و دین پیدا کنند و نقش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در تعبیر تجربه ی باطنی با مقتضیات زمان و مکان هماهنگ سازند»^(۲)،

چقدر سخیف فکر می کنند و در اشتباه فرو رفته اند. او اسلام را با مسیحیت مخلوط نموده است.

۷- جوان و مراتب دین

اشاره

دین بر طبق قرآن و برهان، همان اسلام است. قرآن می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ

الإِسْلَامُ»^(۳)؛ همانا دین پسندیده در نزد خدا اسلام است؛ چرا که اسلام، تسلیم محض در مقابل خداوند است و طبق بیان آن کتاب مقدس: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^(۴)؛ هیچ دینی غیر از اسلام قبول نیست؛ این دین، دارای مراتب و ضعف و شدت است:

اولین مرحله اسلام، قبول ظاهر اوامر و نواهی آن است که با آدای شهادتین تحقق می یابد، خواه آن در قلب نفوذ پیدا کند یا نفوذ نکند و قلب با آن مخالفت کند. چنان که خداوند می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^(۵)؛ اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید ولیکن بگویید: اسلام آوردیم

ص: ۳۰

۱- لغت نامه دهخدا، ندامت.

۲- اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۷ و نک: یوسفیان، کلام جدید، ص ۲۵۷ و ۲۷۰، تابستان ۱۳۸۹.

۳- آل عمران، ۱۹.

٤- - آل عمران، ٨٥.

٥- - حجرات، ١٤.

و هنوز ایمان در قلب هایتان داخل نشده است.

دومین مرحله اسلام، اولین مرحله ایمان است که آن، اقرار و اعتقاد قلبی و اجمالی و سر بسته به معنای شهادتین است که لازمه آن، عمل در غالب فروع دین است. به عبارت روشن تر، تسلیم و انقیاد قلبی به اکثر اعتقادات حقه ی تفصیلی همراه با اعمال صالح است، اگرچه ممکن است در بعضی موارد تخطی و تخلفی به وجود می آید.

چنان که خداوند در وصف متقین می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ» (۱)؛ آنان کسانی اند که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم امر ما شدند. که این اسلام (در این آیه) بعد از ایمان، غیر از اسلام مرحله اول است.

سومین مرحله از اسلام، مرتبه دوم ایمان است و آن اعتقاد تفصیلی به تمام حقایق دینی است، چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۲)؛ به درستی مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند.

وقتی نفس به ایمان مذکور انس گرفت و به اخلاق مناسب آن متخلق شد و متمکن و توانا گردید، سایر قوای حیوانی و سبعی، از جمله قوای مایل به هوس های دنیا و لذایذ و زخارف فانی آن، رام آن اخلاق می شوند و انسان به گونه ای خدا را می پرستد که گویی او را می بیند. پس چنانچه او را ندید، حداقل معتقد است خداوند او را می بیند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۳)؛ خداوند را به نحوی عبادت کن که گویی او را می بینی، پس اگر او را ندیدی، او تو را می بیند. او در باطن و سترش، چیزی را نمی یابد که حاکی از عدم انقیاد نسبت به امر و نهی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد تا باعث سخط و غضب از ناحیه قضا و قدر حضرت حق برای او گردد، چنان که خداوند فرمود: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۴) و نیز فرمود: «وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۵).

ص: ۳۱

۱- زخرف، ۶۹.

۲- حجرات، ۱۵.

۳- نك: الميزان، ۱/۳۰۵.

۴- نساء، ۶۵.

۵- مؤمنون، ۳.

و از همین باب است آیه: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^(۱)؛ چون خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: تسلیم شو، آن حضرت در جواب ادیبانه و ظرافتمندانه خود فرمود: تسلیم پرودگار عالمیان شدم که این امر تشریحی و اختیاری، نه امر تکوینی، است و در آغاز عمر او بوده است.

و در این مرحله، رضا، تسلیم، تحمل، صبر، زهد کامل، و رَع، حَب (به اهل بیت (علیه السلام))، و دشمنی (نسبت به هوی و هوس و کفار و دشمنان اهل بیت (علیه السلام)) به معنای کامل خود می رسند.

حکم و حال انسان در این مرحله، حال عبد مملوک نسبت به مولایش است و آن تسلیم صرف در قبال اراده و رضای اوست و حال و امر، در (قبول و باور به) مالکیت پرودگار عالمیان، جداً بیشتر است، بلکه اصلاً قابل مقایسه نیست. (وی باور دارد که) او (خداوند) حقیقت مالکیتی را دارد که غیر از او هیچ چیز در ذات و صفات و افعال خود استقلال ندارد و این همان امکان فقری و هویت تعلقی صدرایی است که (ممکنات نسبت به حضرت حق دارند که) در حکمت متعالیه اثبات می شود.

هیچ اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ که نه از هیچ نشان است و نه از سایه هیچ

چهارمین مرحله دین و اسلام، سومین مرحله از ایمان است که چه بسا عنایت ربانی شامل حال انسان در مرحله سوم ایمان بشود و این حقیقت را به صورت باور و ایمان به او نشان دهد که مالکیت تنها از آن خداست و هیچ چیزی سِوای او، به هیچ وجه، مالکیت نسبت به خودش، جز به اذن او ندارد و هیچ ربّی غیر از او واقعی نیست و این مقام و توفیق و افاضه الهی است که اراده انسان در آن بی تأثیر است. انسان در این مرحله تکویناً مصداق فرمان حضرت حق می شود.

گویا قول حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) که به خدا می گویند: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا»^(۲)، اشاره به این مرحله، که مرحله چهارم از دین اسلام است، داشته باشد و این، می نماید که یک امر تکوینی و خارج از خواست آن ها باشد؛ یعنی درخواست اسلام و ارائه مناسک حج به آن حضرت و پسرش اسماعیل، درخواستی است که زمامش به دست آن دو نیست.

گفت همان الله تو لیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

ص: ۳۲

۱- - المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، ذیل آیه ۱۳۱ سوره ی بقره.

۲- - بقره، ۱۲۸.

پنجمین مرحله اسلام و دین، همان مرحله چهارم ایمان است و آن فراگیری آن حالت مذکور در تمام شئون انسان است، یعنی درک و ایمان و اعتقاد به این که در تمام احوال و افعال

و ازمان، او هیچ است یا هیچ نیست و تمام وجودش مصداق آن معنا است. چنان که خداوند فرمود: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ.» (۱)

پس چنین مؤمنی باید به یقین رسیده باشد که هیچ استقلالی برای هیچ چیز جز خدا وجود ندارد و هیچ سببی نیست مگر به اذن حضرت حق، تا او این قدرت را داشته باشد که خود را در مقابل مکروهات و بلاها کنترل کند، و خود را نبازد و جَزَع و فَزَع و حَزَن و آسَف در مورد ناملايمات، چه واقعی و چه محتمل، به خود راه ندهد و الا نمی شود که از هیچ چیز ترس و دلهره نداشته باشد و هیچ امری او را محزون و ناراحت و یا سر مست نکند. پس اسلام و دین، بعد از اسلام مرحله چهارم است.

امام خمینی فرمود: «من هیچ موقع از دشمن ترسیدم و این دشمن بود که از من می ترسید». این قدرت، حاصل از یقین و عبودیت در حد بالاست. او وقتی به پیروزی رسید همان حالت ایمانی سابق خود را همچنان دارا بود و حفظ می کرد.

پس ای جوان دلیر و دلبر و برومند! تدبّر کن و بیندیش که چه سرمایه دینی و معنوی عظیمی داری که به هیچ وجه قابل مقایسه با دنیا و مافیها و ادیان دیگر نیست، و نکند ظاهربینان تو را فریب دهند که قرآن در وصف آن ها فرمود: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۲)؛ اکثر به امور ظاهری دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی خبرند.

البته همین حالت هم می تواند درجاتی داشته باشد که بحث آن از حد این بحث خارج است.

دین سهل و آسان است

وقتی اصول دین، فطری و غریزی و عقلانی است، پس درک آن برای عموم مردم، به ویژه جوانان فرهیخته سهل و مقبول است و طبق روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فروع آن هم آسان است؛ به این معنا که هدف احکام عملی، مشقّت و رنج دادن به مکلفین نیست، بلکه تربیت و شکوفایی استعدادهای اوست؛ مثلاً اگر شخصی برای وضو و غسل آب پیدا نکرد باید تیمم کند، آن هم نه این که همه بدن را در تیمم بدل از غسل به خاک آلوده کند، بلکه قسمتی از آن را که اهل بیت (علیه السلام)

ص: ۳۳

۱- - یونس، ۶۳-۶۲.

۲- - روم، ۷.

معین فرموده اند که همان تیممی است که معمول است و الا و در غیر این صورت آیین محمدی (صلی الله علیه و آله) سخت بود و بسیاری از دین خارج می شدند. مولانا در مثنوی فرموده:

سخت گیری و تعصّب، خامی است

تا جنینی، کار خون آشامی است

نقل می کنند عمار یاسر یا بنا بر نقل بعضی عمر، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آبی هم نداشتم تا غسل کنم. حضرت پرسید: در این صورت چه کردی؟ عرضه داشت تمام لباس هایم را در آوردم و بر زمین غلت زدم! حضرت فرمود: الاغ چنین می کند!!! سپس آن حضرت از «باء» در آیه «فَأَمْسِ حُواً بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» (۱) استفاده کرد و دستورات لازم را به او داد. (۲)

خداوند در دنباله آیه می فرماید: «مِا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَـكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۳)؛ خداوند نمی خواهد به ضرر شما حَرَج و مشقتی قرار دهد، بر عکس اراده او این است که شما را از لحاظ روحی پاک کند (چون وضو، غسل، و تیمم اسباب طهارتند) و نعمتش را (که دین است) بر شما تمام نماید. شاید شکر گزار باشید.

روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَا بُعِثْتُ بِالرَّهْبَانِيَّةِ الشَّاقَّةِ وَلَكِنْ بِالْحَنِيفِيَةِ السَّمْحَةِ» (۴)؛ من به رهبانیت و کناره گیری، آن هم با اعمال سخت (و دنیاگرایی یهود) برانگیخته نشده ام ولی به دین حق گرا و معتدل و سهل و آسان مبعوث گردیدم. باز روایت شده که آن حضرت فرمود: «بُعِثْتُ عَلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ» (۵).

اساساً قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ناپذیر و مؤید یکدیگراند (۶) و می توان گفت: وحی، عمق عرفان و عرفان، عمق برهان و برهان و فلسفه، عمق علوم تجربی و علوم تجربی، عمق حواس باطنی و حواس باطنی، عمق حواس ظاهری و حواس ظاهری، عمق پدیدارهای مادی و بدن اند. در اسفار آمده است: حاشی الشریعه الحقه الهیه البیضاء أن یکون احکامها مصادمه للمعارف الیقینیة الضروریة و تباً لفلسفه یکون قوانینها غیر مطابقه للکتاب والسنة (۷)؛ از

ص: ۳۴

۱- - مائده، ۶.

۲- - المیزان، علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۲۳۸.

۳- - مائده، ۶.

۴- - مجمع البحرين، الشیخ فخرالدین الطریحی، ج ۲، ص ۳۷۴ ذیل کلمه سمح.

۵- - من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ترجمه غفاری، ج ۱، ص ۴۰۶.

۶- - سبزواری، شرح المنظومه، منطق، ص ۴۷، پاورقی شماره ۳۶، به کوشش حسن زاده، تابستان ۱۳۶۹.

شریعت حق و الهی و روشن دور است که احکام و قوانینش با معارف یقینی و ضروری فلسفه، در تعارض باشد. و هلاک باد فلسفه ای که قوانینش مطابق با کتاب آسمانی و سنت نبوی نباشد.

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن‌ها بستگی دارد.

اشاره

تلاش مبلغین و اندیشمندان اسلامی باید بیشتر متوجه جذب و کشش معنوی جوانان باشد؛ زیرا کودکان که مکلف نشده اند و پیران نیز خلق و خویی، چه مثبت و چه منفی، که پیدا کرده اند به صورت ملکه و عادت درآمده است و تغییر آن‌ها بسیار دشوار است.

علاوه بر این، سالخوردگان بیشتر در شرف مسافرت از سرای فانی به سرای باقی اند، ولی جوانان، مخصوصاً جوانان دبیرستانی و دانشگاهی و فرهیختگان بازاری و کارگر و... به گونه ای هستند که بهتر می توان آن‌ها را به دین دعوت نمود، زیرا هیچ صفتی در آن‌ها به صورت ملکه در نیامده است و اگر خصوصیت منفی در آنان وجود دارد به صورت حال و غیر مستحکم است که می شود آن را به آسانی تغییر داد. ضمن این که از کودکان نیز نباید غافل ماند، به دلیل این که دشمن بیشتر کشتن کودکان را نشانه می گیرد.

به ویژه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لَا يُهْدَى اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ» (۱)؛

این که خداوند به دست تو ای علی مردی را هدایت کند، برای تو از همه چیزهایی که خورشید بر آن‌ها طلوع و غروب می کند بهتر است.

نقل می کنند جهانگیرخان قشقایی که از فقیهان بزرگ عصر خود بود، در جوانی شاهنامه خوان و تار زن بود. در یکی از روزها از سمیرم به اصفهان آمد تا تار خرابش را تعمیر کند. از شخصی سراغ تار ساز را گرفت. او تار ساز معروف جلفا را به وی نشان داد و در ضمن به او گفت: ای جوان! دنبال علم و دانش برو که از تار زدن خیلی بهتر است. گفته آن ناصح دلسوز در وی اثر خود را گذاشت. از این رو، تار زدن را کنار گذاشت و با عشق زیادی به فراگیری علم پرداخت و یکی از بزرگان حکما و فقها و مدرسین اصفهان گردید. (۲)

افزون بر آن، ثمره ی شجره ی درخت تنومند جوان تربیت شده به معرفت و اخلاق مذهبی، مدت ها دوام دارد و دیگران قادرند از او بهره ها ببرند، اما در این خصوص باید به چند مسأله توجه کرد:

ص: ۳۵

۱- نهج الفصاحه، ص ۶۵۲، به کوشش مرتضی فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

۲- مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۵۶۸، تابستان ۱۳۸۶.

در زبان عربی به جوانی، «شَبَاب»، و به مرد جوان، «شَاب» و به زن جوان، «شَابَه» می گویند. عقیده بر این است که شَبَاب و جوانی، از زمان بلوغ تا چهل سال است. (۱)

بعضی آن را از سن سی تا سن چهل می دانند. (۲) در حدیث آمده است که سی ساله جوان است «ابن ثلاثین سِنَّهٔ یَسْمَى شَابًا». (۳) ابن منظور هم جوان را شصت ساله می داند: «اذا بلغ الرجل ستین...». (۴)

این نظر با کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أَكْثَرُ أَعْمَارِ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السُّتَيْنِ وَ السَّبْعِينَ» (۵)؛ بیشترین عمر امت من بین ۶۰ تا ۷۰ سال است، منافات دارد.

قرآن می فرماید: «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَدَّكَّرُ» (۶)؛ آیا به شما به مقداری که برای یک نفر ممکن باشد فکر کند و پند گیرد و در امور دین و عواقب حالش نظر کند، مشروط بر این که بخواهد فکر کند و متذکر شود، عمر ندادیم؟ که در مقدار آن اختلاف است. بعضی آن را سی سال دانسته اند. از علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «عمری که فرزند آدم نمی تواند بهانه بیاورد که نمی توانستم بیندیشم و...، شصت سال است» (۷). و عده ای چهل سال را نیز گفته اند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «آن آیه توییح و سرزنش کسی است که هیجده ساله است» (۸) و از فرصت استفاده نمی کند.

بعضی ملاک رشد را تنها به سن می دانند و بر این اساس ابوبکر پیر را بر علی (علیه السلام) جوان ترجیح دادند، که درست نیست؛ چرا که قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (۹)

دلیل دیگر این که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «لیس الاكبر هو الافضل بل الافضل هو الاكبر» (۱۰)؛ اکبر، افضل نیست بلکه افضل، اکبر است.

ص: ۳۶

۱- المنجمد، معلوف، ذیل کلمه شَبَاب.

۲- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه شَبَاب.

۳- مجمع البحرين، الشیخ فخرالدین الطریحی، ج ۲، ص ۸۵.

۴- لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۲.

۵- نک: مصباح الانس، الفناری، ص ۶۴۶، ۱۳۷۴؛ شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۸۲، باب ۱.

۶- فاطر، ۳۷.

۷- علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۷/۵۱.

۸- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۶۴۱.

٩- - حجرات، ١٣.

١٠- - ناسخ التواريخ، حالات رسول (صلى الله عليه و آله)، سپهر، ص ٣٧٨؛ بحار الأنوار، ج ٢١، ص ١٢٣.

حقیقت انسان نه مذکر و نه مؤنث است و منحصرأً نفس انسان مورد خطاب الهی است؛ یعنی صرف زن و مرد بودن در ارزش ها و ارزشمند بودن ها و ضد آن ها تأثیر ندارد، بلکه تنها روح، صاحب درجه و درکه و دارای ایمان و کفر است و جز تقوی، هیچ معیار و مقیاسی برای کمال و سیر و سلوک و معراج مؤمن وجود ندارد. (۱) و صرف زمان و عمر، وسیله سنجش نیست.

نهایت اینکه، در بهشت همه جوان اند و مویی بر صورت احدی نمی روید؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اهل الجنة جُرْدٌ مُرْدٌ مُكْحَلُونَ» (۲)؛ اهل بهشت جوانان بی موی مطلق و مردان بی ریش اند [پسران خوب روی] و سر مه کشیده.

همچنین آن حضرت فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرِهِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورِهِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ثُمَّ يَلَوْنَهُمْ عَلَى أَشَدِّ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ اضْئَاءً» (۳)؛

اولین دسته ای که داخل بهشت می شوند دارای صورتی هستند که مثل ماه شب چهاردهم می درخشند، سپس کسانی که مانند کوكب و ستاره ی بزرگ در نهایت درخشندگی هستند به دنبال آن ها وارد جنت می شوند.

در مقابل، آن حضرت در وصف اهل نار فرمود: «ضرس الكافر يوم القيامة مثل جبل أُحُد» (۴)؛ دندان کافر در روز قیامت مانند کوه أُحد است. و نظیر آن، گفتار آن حضرت است که فرمود: «بعضی مردم در روز قیامت با صورت هایی محشور می شوند که صورت های بوزینگان و خوکان نسبت به آنان زیباست».

و مانند آن، روایتی است که: «مخالف امام به گونه ای محشور می شود که سر او مثل سر الاغ است». ملاصدرا مخالف امام را مخالف امام در افعال نماز جماعت نیز دانسته می فرماید: «من خالف الامام في افعال الصلاة يحشر و رأسه رس الحمار» (۵). در واقع وی مأموم را که در نماز جماعت جلو یا عقب می افتد احمق معرفی می کند (۶).

تمام این روایات مربوط به تجسم عمل است، نه این که جسم و ظاهر و زمان اصالت داشته باشد و اگر زمان و مکان، سعد یا نحس داشته باشد مربوط به انسان سعید یا منحوس واقع در آن هاست.

ص: ۳۷

۱- عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص ۷۵-۹۱.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

۳- همان، ص ۳۴۹.

۴- نک: شرح المنظومه، ملاحادی سبزواری، ص ۳۴۱.

۵- ملاصدرا، الاسفار، ج ۹، ص ۵.

۶- همان.

جوانان باید بدانند که به تجربه ثابت شده که قابلیت تعلیم و تربیت در دوران جوانی به خصوص کودکی بسیار زیاد است. ارزش یک سال دوران پیش از بلوغ چند برابر دوران بلوغ و یک سال دوران بلوغ چند برابر دوران جوانی و یک سال دوران جوانی چند برابر دوران کهولت و میانسالی است و همچنین است دوران کهولت نسبت به پیری.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!

نیست فردا گفتن از

شرط طریق (۱)

باید دانست سالک اول ابن الوقت است، بعد که بالا می آید و محیط بر زمان و مکان می شود ابوالوقت می گردد و آن هنگام به طی الزمان و طی الارض دست می یابد و چنین انسانی ابوالاوقات و ابوالازمان و ابوالامکنه می شود (۲).

جوانی فیض الهی است و فیض بالا-تر از آن، شب زنده داری است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا - فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تَعْرَضُوا عَنْهَا» (۳)؛ در ایام زندگی شما، لحظاتی فرا می رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید، پس خود را در مسیر فیض الهی قرار دهید و از آن اعراض نکنید.

و نیز آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَلَكًا يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَيُنَادِي يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ إِذْ أَوْقَعْتَهُ فِي بَطْنِ مَرْيَمَ إِذْ نَفَخَتْ فِيهَا مِنْ رُوحِي فَتَعَرَّضْ لَهَا وَ لَا تَعْرَضْ عَنْهَا» (۴)؛ خداوند فرشته ای دارد که هر شب نازل می شود و ندا در می دهد که ای جوانان بیست ساله جدیت کنید و برای نیل به سعادت مطلق اجتهاد و مجاهده نمایید. مولوی در این خصوص چنین می سراید:

اندر این ره می تراش و می خراش

ت - ادم - آخ - ردم - ی

ف - ارغ - م - ب - اش (۵)

دوران شباب، ایام مؤاخذة و مسئولیت و بیداری و به خود آمدن و تعلیم دیدن و تربیت شدن و کمال جدیت در احراز کمالات معنوی است و الا جوان مصداق سخن امام باقر (علیه السلام) می شود که فرمود: «قال موسى: يا رَبِّ أُمَّيْ عِبَادِكَ ابْغَضُ إِلَيْكَ قَالَ جِيفَةً بِاللَّيْلِ بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ» (۶)؛ حضرت

ص: ۳۸

۱- - مثنوی مولوی، دفتر اول، ص ۹.

۲- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۹، ص، ۱۷۷، ۱۳۹۴

- ٣- - فيض كاشاني، حسن ديلمى، محجه البيضاء، ج ٥، ص ١٥.
- ٤- - ارشاد القلوب، حسن ديلمى، ترجمه طباطبايى، ص ١٢٩؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٥٧.
- ٥- - مثنوى مولوى، دفتر اول، ش ١٨٢٢.
- ٦- - سفينه البحار، شيخ عباس قمى، ج ٢، ص ٦٢٤؛ بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ١٨٠.

موسی (علیه السلام) از خداوند پرسید کدام دسته از بندگان بیشتر مورد غضب تواند؟ خداوند فرمود: کسانی که در شب مثل مردار در خوابند و در روز عاقل و باطلند. او نیز از موارد «خرسی شاهی و پالان دو هزار (۱)» است.

در نتیجه فرصت طلایی جوانی از دست می رود که ثمره آن بر دادن ای دریغاست. علی (علیه السلام) فرمود: «اتَّهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» (۲)؛ فرصت های خیر را غنیمت بشمارید که به راستی همانند گذشتن ابر بهاری می گذرد. سعدی می گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگردد این پنجاه روزه دریا بی (۳)

دیگری گوید:

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس (۴)

در این خصوص قرآن چه زیبا فرموده است: «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لِمَا تَنَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ» (۵)؛ از چیزهایی که خداوند به تو داده است دار آخرت را طلب کن و نصیب و بهره ات را از دنیا [برای قیامت] فراموش مکن و نیکویی کن، چنان که خداوند در مورد تو نیکویی کرد.

در تاریخ حیات و زندگی معقول و منقول خویش هیچ چهار فرمانی به این شیوایی و زیبایی و خلاصه و با اشاره و تام و کامل، که اولی امر و دومی نهی و سومی باز امر و چهارمی دوباره نهی باشد، ندیده و نخواهم دید. چه خوب است که آن ها با سه اصل عملی در آیین زردشت مقایسه شود که عبارتند از: گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک (۶) و با هشت قانون بودا، مثل دیدگاه درست و اندیشه درست و رفتار درست و... (۷)

سنجیده شود تا دانسته شود تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

ضمن این که جوانان باید متوجه باشند که جوانی و فراغت و ثروت، مفسده و هلاکت دارد و

ص: ۳۹

۱- لغت نامه دهخدا، خر، ضرب المثل.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳- سعدی، گلستان، ص ۸.

۴- نک: حکمت های قدسی، جواد محدثی، ص ۳۵، ۱۳۹۶.

۵- - قصص، ۷۷.

۶- - حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، تهران، ۱۳۸۵.

۷- - حسن یوسفیان، مبانی اندیشه ۲، ص ۱۱۴، ش ۲۳.

آن ها از دام های مهم شیاطین است.

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجِدَّةَ

مفسده للمفسده (۱)

آن شعر به این معناست که:

جوانی و بیکاری و خواسته

بسی فتنه ها زین سه برخاسته (۲)

و بنابر گفتار حضرت علی (علیه السلام) «از صحت، قوت، فراغت، جوانی، نشاط و ثروت برای طلب آخرت غافل مشو» (۳).

و باز آن حضرت فرمود: «ما أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الدَّهَابِ وَالشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ» (۴)؛ چه نزدیک است به دنیا، گذران و رفتن و به جوانی، پیری و در هم شکستن و نیز فرمود: «فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضِهِ الشَّبَابَ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ» (۵)؛ کسی که در عنفوان جوانی و نیرومندی است، آیا جز در انتظار خمیدگی پیری است؟

انسان وقتی پیر و فرسوده و فرتوت شد نه فقط قدرت جوانی و شادابی را، بلکه توان جذب مواد غذایی و قوت بدنی و لذت ها و خرمی های شباب و... را نیز از دست و کف می دهد و می گوید:

آن قوت جوانی، آن صورت بهشتی ای بی خرد تن من، از دست چون بهشتی؟

از پیران باید پرسید جوانی چیست، زیرا «هرچه در آینه جوان بیند _ پیر در خشت خام آن بیند» (۶)،

نه از جوانان مگر جوانی که به فیض الهی نایل آمده است. نعم قول اسماعیل بن قاسم بن سوید:

فِيالَيْتِ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ يَوْمًا

فاخبره بما فَعَلَ الْمَشِيبُ (۷)

یعنی: پس ای کاش جوانی روزی برگردد تا خبرش کنم که پیری چه به سر من آورد.

علی (علیه السلام) فرمود: دو چیزاند که کسی فضل و قدرشان را نمی شناسد مگر این که آن دو را از

ص: ۴۰

- ۲- - نک: بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۱۵.
- ۳- - فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۴۱۶.
- ۴- - غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۰۴.
- ۵- - نهج البلاغه، خطبه غراء، خطبه ۸۲.
- ۶- - سندبادنامه، محمد سمرقندی و لغت نامه دهخدا، خشت.
- ۷- - الجامع الشواهد، محمدباقر الشریف، ج ۲، ص ۲۵۲.

دست بدهد: یکی جوانی اوست و دیگری عافیت و سلامتی؛ «شَيْثَانٍ لَا يَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا: الشَّبَابُ وَ الْعَافِيَةُ» (۱).

حافظ در این مورد چه خوب سروده است:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش وه که ب_س ب_ی خ_ب_ر از غلغل چندین جرسی

یک جوان باید سعی نماید عمر خود را به وسیله عوامل ظاهری همچون ورزش و تغذیه سالم و مقوی و عدم استرس و هم و غم و غصه و عوامل باطنی و معنوی مانند ایمان و ترک گناه، طولانی و همراه با صحت نماید. امام زین العابدین می فرماید: و الذنوب التي تعجل الفناء قطيعه الرحم و... (۲)؛ گناهانی که زندگی را به فنا و نابودی می کشاند عبارتند از: قطع رحم و سوگند دروغ و دروغ و زنا- ان لقمان (عليه السلام) كان يقول: يا بُنَيَّ اياك و الزنا، فان اوله مخافه و آخره ندامه- (۳) و ستم و سد معبر و ادعای پیشوایی غیر حق بر مسلمین (از همه امور سریع تر برای فنا کشتن پدر است).

ج - رغبت جوان به مذهب

اخيراً جمعی از روان شناسان، چهار احساس معروف و اصیل و فطری که بی آن که نیازی به دلیل خاصی داشته باشند را به نام های حس دانایی و حس زیبایی و حس نیکی و حس مذهبی که گاهی آن را گرایش به کمال مطلق تعبیر می کنند معرفی نموده اند (۴).

میل و نیل جوان به کیش و آیین الهی و امور مربوط به آن بیشتر از هر دورانی است. ما خود شاهد بودیم که جوانان چه آسان به جبهه می رفتند و شهید می شدند؛ همانان که

قبلاً در براندازی رژیم منحوس پهلوی سر از پا نمی شناختند.

در زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) جوانان بیشتر به ندای آن حضرت پاسخ مثبت می دادند، بنابراین قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند: برادرزاده ات جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف ما شده است؛ «فقالوا یا اباطالب... إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ أَفْسَدَ شَبَابَنَا وَ فَرَّقَ جَمَاعَتَنَا» (۵).

ص: ۴۱

۱- - غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۵۵۱ و حسن شیخ الاسلامی، هدایه فی تنظیم غررالحکم، ص ۲۹۳، ۱۳۷۱.

۲- - محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۲۷۱ و نک: فرهنگ جوان، ص ۴۹۸.

۳- - تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، ۳/۳۹۷ و جلال الدین سیوطی، الدر المثور، ۶/۲۷۷.

۴- - قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۳۰ بقره.

۵- - اعلام الوری، حسن بن فضل طبرسی، ص ۳۹.

زمانی که مُصَعَب بن عُمیر، نماینده مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای تعلیم قرآن مجید و نشر معارف اسلامی به مدینه آمد، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را اجابت کردند. «... يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَيَجِئُهُ الْأَحْدَاثُ» (۱) حتی خود مُصَعَب جوان بود و در مقابل شکنجه نزدیکان خود سخت مقاومت کرد. او در غزوه بدر در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در جنگ أُحُد نیز حضور جدی داشت و شهید شد. «... وَقُتِلَ بِأُحُدٍ شَهِيدًا» (۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ با کشور نیرومند روم بسیج کرد و آن حضرت اُسامه بن یزید که هیجده ساله بود را به فرماندهی برگزید که عمر و ابوبکر و... می بایست تحت امر او می بودند و این باعث مخالفت آن ها شد. «... وَاسْتَعْمَلَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ عَشَرَ سَنَةً» (۳)

و آن حضرت عتاب بن أُسَید بیست و یک ساله را والی مکه قرار داد و او اولین امیری بود که پس از فتح مکه، در آنجا اقامه جماعت کرد. «وَوَلَّى عَتَابَ بْنَ أُسَيْدٍ وَعمره احدى و عشرون سنه امر مکه و امره ان يصلی بالناس و هو اول امیر صلی بمکه بعد الفتح جماعه».

طبق بعضی روایات، اصحاب کهف هم جوانانی بودند که قرآن از آن ها با نام «فَئِیْهِ» (جمع فِئِی) نام می برد. (۴) و این هیچ منافاتی با بعضی از روایات دیگر ندارد که می گویند آن ها کهول و میانسال بودند، ولی چون مؤمن و متقی بودند «فِئِیهِ»، که کلمه ای است مشوب به مدح، نامیده شده اند. (۵) پس «فِئِیهِ» به معنای «جوانمردان» می باشد و فتوت هم از این باب است، چنان که از «جوان»، «جوانمردی» اتخاذ شده است و از «مرء»، «مروت».

دلیل آن میل و نیل و جذب و وصل به مذهب این است که نوعاً همه استعدادها در جوانی به فعلیت می رسند و اگر جوان تحت تدبیر مریبان متدین و عاقل و زمان و مکان شناس قرار نگیرد، بر اثر افراط و زیاده روی در قوای شهوی و غضبی و تفریط در قوای علمی و عقلانی و وجدانی، ممکن است به انحطاط کشیده شود. به این دلیل است که روایت شده: «الشباب شعبه من الجنون (۶)؛

ص: ۴۲

- ۱- همان، ص ۵۷.
- ۲- اسدالغابه، اسدالله شعبانی، ص ۳۶۹.
- ۳- همان، ص ۶۴.
- ۴- کهف، ۱۳.
- ۵- المیزان، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۶۴.
- ۶- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، فی حقیقه العشق، ص ۲۹۰، ۱۳۸۰.

جوانی شعبه ای از شعب جنون است».

عده ای نسبت به جوانان بدبین اند؛ چون عقیده دارند که نیروی سکسی و جنسی و سببیت در آن ها بیدار می شود، در حالی که نمی دانند استعداد های مذهبی و عاطفی و عقلانی آن ها نیز به فعلیت می رسند و این وظیفه مربیان است که آن ها را در تعدیل و تنظیم قوا هدایت کنند. ضمن این که چه بسا قدرت شهوت و درندگی در پیری بیشتر از جوانی باشد. به همین دلیل است که بیشتر شهدا و جانبازان و... از جوانان است.

و اساساً جوانان متدین بیشتر مورد توجه و عنایت حضرت حق اند. خداوند می فرماید: «الشباب، المؤمن بقدری، الراضی بکتابی، القانع برزقی، التارك لشهوته من اجلی، هو عندی كبعض ملائکتی. (۱)» در حقیقت این گونه جوانان، نظیر بعضی از ملائکه مقرب پروردگارند.

د- جوانان از نظر عقل و عاطفه

اشاره

درجات عقل افراد با مقایسه با سنین عمرشان، آنان را به گروه های «عادی»، «فوق عادی» و «دون عادی» تقسیم می کند. گروه «عادی» رشد عقلشان با سنین عمرشان تقریباً هماهنگ است و از این نظر خطر کمتری آن ها را تهدید می کند. این گروه که اکثر جوانان را تشکیل می دهند باید از افراد با تجربه و کامل و متدین، به خصوص پدر و مادر دلسوز و آگاه خود کمک بگیرند.

و گروه «فوق عادی» درجه درک و هوششان بیشتر از سنشان است و خطر غرور آن ها را تهدید می کند و گروه «دون عادی» عقلشان نسبت به سنین عمرشان کمتر است. این افراد نباید نا امید و مأیوس باشند.

حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: «مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ» (۲)؛ کسی که عقل وی از سایر قوایش کامل تر نباشد هلاکت و سقوط او، از آسان ترین حوادث در زندگانی اوست. علی (علیه السلام) فرمود: «عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طَوْلُهُ لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ خَاوِيًا» (۳)؛ بزرگی اندام و طول قامت برای کسی که روانش از عقل و فکر تهی است فایده نخواهد داشت. باز آن حضرت فرموده: «و رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ اوْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ» (۴)؛ اندیشه پیر را از جست و خیز و

ص: ۴۳

۱- - کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۶ و جواد محدثی، حکمت های قدسی، ص ۱۶.

۲- - بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱، ص ۹۴.

۳- - غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۴- - فرهنگ آفتاب، عبدالمجید معادی خواه، ج ۴، ص ۱۹۵۵ و سید رضی، خصائص الائمة، ص ۹۵.

چُست و چالاکي جوان بيشر دوست دارم. منظور از اين عقل، تعقل است، نه هوش.

اگر بدانيم: اساساً در جهان مسيحيت ميان علم و عقل و دين و وحى تعارض وجود دارد(۱)، يعنى هر چه علم و تعقل پيشرفت کند دين به ويژه خداپرستى افت و افول پيدا مى کند(۲)، در حقيقت آن ها که عقل دارند دين ندارند و آن ها که دين دارند عقل ندارند، آن وقت پي به ارزش و عظمت اسلام از حيث حمايت آن از عقل و قلب خواهيم برد.

در حالى که دوزخيان در جهنم، سبب دخولشان را به جهنم، عدم استماع و يا عدم تعقل مى دانند(۳) و خداوند هدف از خلقت جهنم را عدم تفقه جن و انس(۴) قرار داده است.

منظور از عقل عقلى است که انسان غذاي مناسب آن را که وحى است به آن بدهد و از آزمندى و طمع و هوى و هوس به دور باشد(۵).

کم هوشى درجاتى دارد و در مواردى بسيار شديد است. ممکن است فرد پانزده ساله، از عهده کارهاى که کودک عادى چهارساله انجام مى دهد، برنماید(۶). اين افراد احتمالاً به دليل قدرت جسمى، خيال مى کنند مثل مردان توان همه کارى را دارند، بنابراین امکان دارد دست به کارهاى خطرناک بزنند.

جوان و کمبود شخصيت

عده اى کمبود شخصيت خود را با استعمال دخانيات و مواد مخدره، اذيت و آزار و ترور، شايعه سازى، افتراء، غيبت، خدشه دار کردن امنيت و سلامت جامعه، و... جبران مى کنند.

برخى از جوانان از اصالت برخوردار نيستند؛ چرا که از لحاظ استعمال دخانيات، خود را شبیه بزرگترها، و از جهت تراشيدن ريش، خود را مانند دختران و پسر بچه ها مى کنند، چنان که ميان سالها از اين لحاظ خود را شبیه امردها و زنان مى نمايند. و اين نوعى از تعارض در رفتار نيز است.

پيامبر(صلى الله عليه و آله) مى فرمايد: خير شُبابکم من تزَيّا بزَيّ کهلکم و شرّ کهلکم من تزَيّا بزَيّ

ص: ۴۴

۱- ر.ک: علم و دين، ايان باربور، ترجمه بهاءالدين خرمشاهى، ص ۱۴۳.

۲- همان، ص ۷۷.

۳- ملک، ۱۰.

۴- اعراف، ۱۷۹.

۵- نهج البلاغه صبحى صالح، حکمت ۲۱۱ و ۲۱۹.

۶- اصول روانشناسى، مان، ص ۴۷.

شُبَّابِكُمْ (۱)؛ بهترین جوانان شما کسانی اند که خود را به سبک بزرگ سالان بیارایند و بدترین بزرگ سالان کسانی اند که خود را به سبک جوانان بیارایند.

و از همین باب است تکبر و نخوت و غرور، که اساس آن حقارت و پستی است. در این حالت فرد با صفت خود بزرگ بینی، می خواهد نقص های خود را جبران کند، در حالی که ذلت خود را افزون می کند. علی (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مِنْ خَوْفِ الذُّلِّ مُتَعَجِّلُوا الذُّلَّ» (۲)؛ اینها حکم کسانی را دارند که از ترس خواری، به سوی ذلت و خواری می شتابند و با این کار، پستی و حقارت خویش را افزایش می دهند.

دلیل این که جوانان، بیشتر مایل به دین هستند این است که آن ها به مادیات آلوده نشده اند و ذهنشان به خرافات عادت پیدا نکرده است. بر همین اساس امام صادق (علیه السلام) به ابی جعفر احوّل، که از مبلغین مذهب تشیع بود فرمود: «علیک بالأحداث فإنهم أسرع الی کلّ خیر» (۳)؛ توجه تبلیغی خود را بیشتر متوجه نسل جوان معطوف بدار؛ زیرا جوانان نسبت به هر خیری سریع ترند.

و همچنین، چنان که قبلاً بیان شد، آن حضرت فرمود: «بادروا أحداثکم بالحديث قبل أن یسبکم إلیهم المرجئه» (۴)؛ در تعلیم احادیث اسلامی به نوجوانان خود مبادرت کنید قبل از آن که مرجئه (۵) از شما نسبت به آن ها سبقت بگیرند.

دوره های فرزند و ارزش جوانی

دلیل آن امر، یعنی سرعت در تربیت هم این است که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ

ص: ۴۵

۱- - حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ۱/۴۱، ۱۴۱۲ ق.

۲- - غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳- - کلینی، روضه کافی، ص ۹۳.

۴- - کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

۵- - مرجئه یک گروه از متکلمین اسلامی محسوب می شوند که ایمان را تنها امری قلبی می دانند، بنابر نظر آن ها می توان نماز جماعت را به امامت فردی مثل معاویه خواند و به این ترتیب غیبت از معاویه و یزید حرام است. آن ها نمی دانند روی این حساب خداوند که از فرعون و قارون و ابوجهل و... بد گفته است العیاذ بالله غیبت کرده و کار حرام مرتکب شده است. آن ها می گویند: کما أن الکافر عندنا، هو الکافر عندالله فکذلک نجد المؤمن اذا أقرّ بایمانه، أنه عندالله مؤمن...؛ چنان که کسی را ما کافر می دانیم، نزد خدا هم کافر است، همچنین مؤمن زمانی که به ایمانش اقرار نمود او را نزد خدا مؤمن می دانیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: چگونه این دو برابرند، در صورتی که کفر فقط اقرار بنده است به این که خدایی نیست ولی ایمان ادعایی، جز با دلیل ثابت نمی شود که آن، نیت و اقرار و عمل است، پس آن ها مرتکب قیاس مع الفارق شده اند. زیرا مؤمن

وقتی در ایمانش صادق است که دارای عقیده قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضا باشد (کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۶، ترجمه مصطفوی).

فی شبابه کان بمنزله الرّسم فی الحجّری (۱)؛ کسی که در جوانی اش تعلیم ببیند، آن فراگیری به منزله نقش در سنگ است. و نظیر آن از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «العلّم فی الصّغر کالنّقش فی الحجّری» (۲)؛ معلومات دوران کودکی همانند نقشی است که بر سنگ، حجاری شده است، یعنی با گذشت زمان محو نمی شود و همواره باقی و ثابت خواهند ماند.

در همین راستا امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ قرء القرآن و هو شابّ مؤمنّ، اختلط القرآن بلحمه و دمه» (۳)؛ کسی که در جوانی قرآن تلاوت کند، اگر با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خونس در می آمیزد.

از روایتی از امام صادق (علیه السلام) که بیان فرمود: «الغلام یلعّب سبع سنین و یتعلّم الكتاب سبع سنین و یتعلّم الحلال و الحرام سبع سنین» (۴)،

استفاده می شود که تعلیم، به ویژه «تعلیم خط» باید از آغاز هشت سالگی و تعلیم حلال و حرام از آغاز پانزده سالگی شروع شود و قبل از آن دو، فرزند به باری پردازد. البته این منافات ندارد که بعضی از آن ها در بعضی دیگر داخل گردد.

زمانی، در روز اول باز شدن مدرسه ها به دخترم که می خواست به دبستان برود گفتم: با چادر برو. بنابراین او چادر بر سر کرد و به مدرسه رفت. ظهر که آمد دیدم چادر ندارد. علت را پرسیدم، جواب داد: معلم گفته: چادر دست و پا گیر است، مخصوصاً اگر باد بیاید. پیش خودم گفتم این همان تر شاه سابق و ساقط است.

بنابراین سریع به اداره آموزش و پرورش شکایت بردم و در نتیجه، آن ها بخشنامه کردند که کسی حق جلوگیری از پوشش کامل و برتر -چادر- دختران را، هر چند نابالغ باشند، ندارد. ولی دختر بچه من همچنان با اکراه چادر می پوشید، ضمن این که مرتب مرا هدف طعنه خود قرا می داد. من به او می گفتم: باید از هم اکنون با حجاب کامل باشی تا ملکه ات شود. بحمدالله در آخر سال به دلیل این که به سال اولی های دبستان که با چادر بودند جایزه دادند، نسبت به من خوش بین شد.

آن چه بیان شد با روایات دیگر هیچ منافاتی ندارد، از جمله این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین» (۵)؛ فرزند در هفت سال اول سید پدر و مادر

ص: ۴۶

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه شیب، ص ۶۸؛ النوادر (لراوندی)، ص ۱۸.

۲- ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ کنزالفوائد، محمد الکرّاجی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

۵- حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۲۳.

است؛ یعنی بر آن‌ها آقایی می‌کند و والدین باید او را مورد رحمت و رأفت خود قرار بدهند و امر او را اطاعت بکنند و در هفت سال دوم که به مقدار قابل ملاحظه‌ای نیرومند شده است دیگر مورد ترحم و عطوفت نیست، بلکه بنده است و خوب و بد را تشخیص می‌دهد و در رفتار و گفتارش مسئول است و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، بنابراین مانند برده باید فرمانبردار والدین باشد و در هفت سال سوم دارای عقل است که لازم است مثل وزیر مورد مشورت قرار بگیرد و بار مسئولیت به دوش گیرد.

در روایت دیگری از قول علی (علیه السلام) نقل شده است: «یرفّ (گرامی داشته می‌شود) الصبی سبعاً و یؤدّب سبعاً و یستخدّم سبعاً و منتهی طوله فی ثلاث و عشرين سنه و عقله فی خمس و ثلاثین و ما کان بعد ذلک فبالتجارب» (۱) که این روایت به اعتبار و شرایط و حقایق و افراد و زمان و مکان دیگر است؛ پس تعارض و اختلافی در روایات وجود ندارد.

پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من پنج خصلت کودکان و اطفال را دوست دارم: اول آن که پیوسته گریان اند (گریه کمال است)، دوم آن که بر سر خاک گرد می‌آیند (دنبال زرق و برق دنیا نمی‌روند، ضمن این که آن حضرت می‌فرماید: برجسته «انّ التراب ربيع الصبیان» (۲)؛ بدون شک خاک، بهارستان و بوستان کودکان است. آن‌ها که از خاک بازی اطفالشان جلوگیری می‌کنند نمی‌دانند افراط در نظافت به جسم زیان می‌رساند و سیستم دفاعی بدن را در برابر میکروب‌ها ضعیف می‌کند)، سوم آن که بدون حقد و کینه خصومت دارند (مثل خدا سریع‌الرضانند)، چهارم آن که برای فردا چیزی ذخیره نمی‌کنند، پنجم آن که خانه می‌سازند، سپس به دست خودشان خراب می‌کنند (۳). دلیل دیگر این که قلب جوان از قلب پیر رقیق‌تر است این که وقتی برادران یوسف (علیه السلام) برادرشان، عزیز مصر، را شناختند و اقرار کردند: ما خطاکاریم، آن حضرت فرمود: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۴)؛ امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می‌آمرزد، چون او ارحم‌الراحمین است.

ولی چون به پدر، حضرت یعقوب، گفتند: بر ما خطاکاران از خداوند آمرزش بخواه، آن

ص: ۴۷

۱- حمود، الفوائد البهیه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- علی هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۸/ ۱۵۸.

۳- المواعظ العددیه، محمد بن محمد، ص ۲۵۹.

۴- یوسف، ۹۲.

حضرت استغفار را (برای شب جمعه) به تعویق انداخت. «قَالَ سَيُؤْفَأُ سَيَتَغْفَرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱). امام صادق (علیه السلام) دلیل آن تقدیم و این تأخیر را چنین بیان می فرماید: قلب جوان از قلب پیر رقیق تر است؛ «لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقُ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ» (۲)، در حالی که تحمل ظلم و جنایت مستقیماً متوجه شخص یوسف و بخشش نیز حق او بود و جنایت (از ناحیه برادران) نسبت به یعقوب (علیه السلام)، به سبب جنایت آن ها نسبت به یوسف بود و بخشش نیز حق حضرت یعقوب (علیه السلام) نبود.

خلاصه، جور دیدن و عفو، با لذات مربوط به یوسف جوان و بالعرض منوط به یعقوب (علیه السلام) بود.

ه - جوان و جمال

اشاره

زیبایی و عشق و هنر سراسر عالم را فرا گرفته است. از کما ظهر صنعه و جماله فی کل الحقائق، سری عشقه الحقیقی فی کل عشق فَعَشَقَهُ النِّدَاءُ وَ بَاقِيَ الْعَشَقَاتِ صَدَا. لَوْلَا اِخْتِلَافُ الْعُنْوَانِ لِرَجْعِ اِلَى الْاَوَّلِ. اذ قِيلَ: اِذَا تَمَّ الْعَشَقُ فَهُوَ اللهُ (۳)؛ زیرا چنان که صنعت و جمالش در همه حقایق ظاهر و آشکار است، عشق حقیقی او در هر عشقی سریان و جریان دارد، پس عشق خداوند، ندا و دعوت اوست و باقی عشق ها، صدا و پاسخ به آن (عشق حقیقی) است. به همین دلیل گفته شده است: وقتی عشق به غایت و نهایت خود می رسد، خدا به شمار می رود.

هنرمندترین هنرمندان خداوند است، چون زیباترین زیباها و احسن الخالقین تنها اوست (۴).

بنابراین معشوق ترین معشوق ها نیز اوست و طبق اصل اتحاد عشق و عاشق و معشوق، او عین عشق است و عاشق ترین عاشق ها نسبت به ذات خودش است و در مرحله بعد عشق به آثار خود دارد؛ چرا که گفته شده: «مَنْ أَحَبَّ ذَاتَهُ فَأَحَبَّ آثَارَهُ» (۵)، که بهترین اثر او حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا آن حضرت فرمود: «كَانَ يَوْسُفُ أَحْسَنَ وَلَكِنِّي أَمْلَحُ» (۶)؛

یوسف (علیه السلام) زیباترین فرد بود ولی من از او نمکین ترم. و همین طور تا برسد به ناقص ترین ناقص ها که در اصطلاح فلسفه به آن

ص: ۴۸

۱- - یوسف، ۹۸.

۲- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۷، ماده قلب، ص ۳۴۳.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۳۰۴، تعلیقه سبزواری، شماره ۱.

۴- - مؤمنون، ۱۴.

۵- - سبزواری، اسرار الحکم، ص ۱۲۸، ۱۳۶۱.

۶- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۹۷ ذیل کلمه ملح.

«هیولی»، یعنی «ماده المواد» گویند؛ یعنی حضرت اله، هیولی را نیز دوست دارد.

پیامبر عشق و دین عشق و خدا عشق

ز ت ح ت الارض تا فوق السماء عشق

جوان یکی از مصادیق معشوق خداوند است. بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد که با خوبرویان نمکین صورت و مشکین چشم معاشرت نمایید؛ «علیکم بالوُجوه الملاح و الحیدق السود» (۱) و باز فرمود: «أطلبوا الخیر عند حسان الوُجوه» (۲)؛ خیر و خوبی را نزد خوبرویان جستجو کنید. سعدی با اقتباس از سنت نبوی چنین سروده است:

که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد

خطا بود که نبیند روی زیب را

و دیگری گفته است:

دیده را فایده آن است که دلبر بیند

ور نبیند چه بود فایده بینائی را (۳)

در اینجا مناسب است به اموری که موجب نشاط اند اشاره شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود: النشره فی عشر اشیاء: المشی و المركوب و... (۴)؛ ده عمل است که باعث شادابی و نشاط می شود: پیاده روی، سواری با مرکب، در آب فرورفتن، تماشای گیاهان سبز، خوردن (با اشتها)، آشامیدن، نگاه به زن (محرم) زیبا، مباشرت با زنان (جماع)، مسواک زدن و گفت و شنود با افراد مجرب و دانا.

نباید از این مسأله سوء استفاده شود و موارد زیبایی و عشق، در عرض زیبایی مطلق قرار گیرد، زیرا همچنان که انسان از وجود ناقص به وجود کامل پی می برد، از عشق ناقص نیز به عشق مطلق راه می یابد. به همین دلیل عرفا گفته اند: «إذا تَمَّ العشقُ فهو الله» (۵)؛ وقتی عشق به کمالیت و تمامیت خود برسد همان خداست.

حافظ چه خوب سروده است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او چو مرده به فتوای من نماز کنید

شخصی سه تا خرگم کرده پیش واعظ مسجدی آمده سراغ آن ها را گرفت. واعظ روی منبر از مخاطبانش پرسید چه کسی از مال دنیا بدش می آید؟ خشک مقدسی گفت: من. باز سؤال نمود

- ١-- همان.
- ٢-- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٩.
- ٣-- نك: حسن حسن زاده آملی، نمط ٣، ص ٧٦٤، ١٣٩٤.
- ٤-- مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ٣٢٢.
- ٥-- ملاصدرای، الاسفار الاربعه، ج ١، ص ٣٠٤، تعلیقه سبزواری.

چه کسی از خوش قیافه متنفر است؟ دیگری جواب داد: من و سرانجام پرسید چه کسی از صدای زیبا متنفر است؟ دیگری پاسخ داد: من. واعظ روبه آن شخص کرده گفت: این هم سه تا خر شما.

خر گمشده را بخواند که ای یار

این_ک_خر_تو، بی_ار_افس_ار(۱)

حکیم سبزواری گفته است: «ارادت و محبت، مراتب دارد: ادنا مرتبه آن، شهوت و رغبت حیوانی و بالا-تر از آن، ارادت عقلانی است. تا به مرتبه عشق و محبت نفس ناطقه به خود و عشق و محبت عقل (کلی) به خویش برسد و سرانجام، عشق ذات حق به خویشتن است که عرفا از آن به «اذا تم العشق فهو الله»، تعبیر و یاد کرده اند. (۲) و اساساً تعشق ها از او سرچشمه می گیرند.

و جامی چه زیبا سروده است:

از ندای تو درافتاد صدای_ی_به حرم

خواست صد نعره ی لیبک ز اهل عرفات

در غیر این صورت مظاهر زیبای عالم به منزله بت تلقی می شود. و این، شرک و فساد است؛ به این معنا که به زیبایی، به عنوان آیه و نشانه حضرت حق نگریسته نمی شود.

آنچه بیان شد «زیبایی ائی» است؛ یعنی از زیبایی معلول به زیبایی علت پی بردن و «زیبایی لمی» عکس آن است، چنانچه دو روایت بعدی بیانگر آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النَّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ» (۳)؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد و دوست می دارد اثر نعمت زیبایی خود را بر بن_ده اش ببیند. و ب_از آن حض_رت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ» (۴)؛ خدا زیبایی و خودآرایی را دوست دارد.

چند نکته درباره عشق و زیبایی

هرچه موجودی از زیبایی بیشتری برخوردار باشد، بیشتر نشان دهنده جمال ذات اقدس اله است. بنابراین جوان به ویژه جوان تحصیل کرده ی مؤمنِ ملیح، بیشتر دالّ بر علم و جمال مطلق خداوند است. او الحق و الانصاف آیه الله العظمی است.

ما وظیفه داریم جوانان را در امر زیبایی جهت دهیم و بگوییم: زیبایی ها در طول یکدیگرند و همه آن ها به زیبایی صِرف و جاوید و قائم بالذات می رسند، نه این که آن ها در عرض زیبایی

۱- - جامی، هفت اورنگ، لیلی مجنون، بخش ۵، در معنای عشق صادقان و صدق عاشقان.

۲- - حکیم سبزواری، اسرارالحکم، ص ۸۳، ۱۳۶۱.

۳- - کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۴- - همان، ص ۴۴۰.

مطلق هستند، که اولی توحید جمیل است و دومی شرک چرک. ضرب المثلی است که می گوید: دختر جوان و ماه رویی بر پشت بام قالی تکان داد، که در واقع خودش را نشان داد. اولی بهانه، دومی نشانه است. در حدیث قدسی آمده است: کُنْتُ كِنزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ (۱).

چرخ

با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

به این ترتیب نباید جوان تجمل گرا را از خود برانیم که اصلاً صحیح نیست؛ چرا که گفته اند: «دارند گی و برازند گی» (۲).

پری روی، تاب مستوری ندارد

در ار بندی، سر از روزن در آرد

باید به جوان فهماند که زیبایی و جمال، امر مادی نیست و از عالم غیب است و در عین حال نباید زیبایی محدود، مانع وصول و قرب به جمال بی نهایت و دائمی شود.

این همه آثار صنع، از فرّ اوست

ج_مله ن_قشی از نقوش پَرّ اوست

زیبایی منحصر به زیبایی بدن انسان و جسم و طبیعت نیست، بلکه عوالم ملکوت، جبروت، علم، فلسفه، عرفان، قرآن، هنر، برهان، ایمان، جوانمردی، نماز، ایثار، زکات، حیا، حجاب، عقل، حلم، فراست، و... نیز زیبااند. امام حسن عسگری (علیه السلام) فرمود: «حُسْنُ الصُّورِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ» (۳)؛ زیبایی صورت، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و فکر، جمال باطنی اوست. و اگر جوان زیبا و هنرمند و دارای قدرت و شهرت و ثروت، عالم و متدین باشد زیبایی اش افزون تر می شود.

باید دانست: اکثر افراد خوش سیما، خوش صدا اند و اکثر خوش صوت ها خوش سیما، چرا که اعتدال در صورت، اعتدال در تارهای صوتی را در پی دارد و بر عکس. به همین دلیل خانم ها که زیباترند خوش صوت ترند و اکثر کسانی که از تقارن و اعتدال صورت و صوت برخوردارند خوش سیرت نیز هستند و چون چنین است، زیبایی چند چندان می شود و در این جاست که حیا و حجاب و پوشش تجلی پیدا می کند.

جوانان باید زیبایی ظاهر خود را مخصوصاً زیبایی صورت و مو و دندان و لطافت پوست

-
- ١- - نك: محمد علي شاه آبادي، رشحات البحار، ص ١٤٢.
 - ٢- - علي اكبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه برازندگي.
 - ٣- - محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٥.

خود را با دخانیات و مواد مخدره و غصه خوردن و... خدشه دار نسازند.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در این خصوص چنین فرموده است: «سَبَعَهُ يُظْلَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ... شَابٌ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ» (۱)؛ جوانی که در عبادت خداوند پرورش یافته یکی از هفت گروهی است که در ظل رحمت و زیبایی خداوند جای دارد. و نیز آن حضرت فرمود: «التَّوْبَةُ حَسَنَةٌ لَكِنَّهَا فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ» (۲)؛ توبه خوب است ولی در جوانی بهتر و زیباتر است.

چه خوب است جوان بگوید: ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی جميعاً. انه لا يغفر الذنوب الا انت (۳).

آنچه مهم است این است که جوان نباید از حد اعتدال خارج شود، لهذا فلاسفه گفته اند: «اگر چیزی از حدش خارج شد، به ضدش تبدیل می شود؛ اذا جاوز الشيء حده انعكس ضده» (۴). برای مثال وقتی محاسن جوانی می روید، باعث زیبایی بیشتر او می شود. به همین دلیل به ریش، محاسن گویند و چنان که بیان شد تراشیدن آن، او را شبیه دختران، بلکه پسر بچه ها می کند و به سلول های صورت آسیب می رساند، بلکه زخم می کند و این از حد خود تجاوز کردن و خلاف طبیعت است؛ چون هر یک از آن ها حکم خاصی را اقتضا می کنند.

از سوی دیگر جوان نباید با سیگار کشیدن خود را مانند بزرگسالان قرا دهد که این حقارت و خود کم بینی است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «شارب را بزیند و ریش بگذارد و خود را به یهود و گبران و... شبیه مسازید». چنان که آن حضرت کراهت داشت به فرستادگان کسری که سیبل داشتند و بی ریش بودند نظر کند و به آن ها فرمود: پروردگار مرا به چیدن شارب و گذاشتن ریش امر فرموده است. (۵)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «فكان ذلك (الشعر) علامة الذکر و عزّ الرجل الذي يخرج به من حدّ الصّبا و شبه النساء و إن كانت أنتی یبقی وجهها نقیاً من الشعر لبقی لها البهجه و النّضاره التي تحرك الرجال لما فيه دوام النّسل و بقاؤه» (۶)؛ موقعی که طفل بالغ می شود اگر پسر باشد در

ص: ۵۲

۱- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- مجموعه ورام، مسعود بن عیسی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳- محیی الدین بن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴- نک: رحمت الله شریعتی، حکمت احکم، ص ۳۸۵، ۱۳۹۳.

۵- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۱۱۷۷، حاشیه زیارات جامعه کبیره، انتشارات پیروز.

۶- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۶۲.

صورتش موی می روید و این نشانه جنس مرد و مایه عزت و شخصیت او است؛ چه بدین وسیله از حد کودکی و شباهت زنان خارج می شود و اگر دختر باشد پاک و بدون مو باقی می ماند تا طراوت و جذابیت که عامل و محرک مردان و مایه دوام نسل انسان است، در وی محفوظ باشد. بنابراین، زن ریش دار زشت است و مرد بی ریش زشت تر و ریش کوسه ای زشت ترین.

همچنین تیره شدن عقل در عشق سوزان شهوانی، خروج از حد وسط، و ظلم و عامل عدم تکامل انسانی است. علی (علیه السلام) فرمود: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ (عمیاء) عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَيْمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ» (۱)؛ چشم انسان علاقه مند و عاشق، از دیدن عیوب محبوب خویش نایبناست و گوشش از شنیدن قبایح و زشتی های وی ناشنواست. وحشی بافقی چه خوب و زیبا سروده است:

اگر در کاسه چشمم نشینی

به جز از خوبی لیلی نبینی

و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان

والدین نباید در برخورد با فرزندان جوانشان از حد اعتدال خارج شوند و آحاداً آن ها را مورد ضرب و شتم قرار دهند؛ چون اگر عاقلند که از اندرز و موعظه، پند می گیرند و اگر دیوانه اند جایشان در منزل نیست و ضرب و شتم نه تنها سودی نمی بخشد، بلکه مصائبی نیز به بار می آورد. (۲)

این حیوانات هستند که جز با ضرب تازیانه فرمان نمی پذیرند. «إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَبِ وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ». (۳)

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «لَا تَضْرِبُهُ وَ اهْجُرْهُ وَ لَا تُطَلِّ» (۴)؛

فرزند خود را نزنید، بلکه از او دوری و قهر کنید ولی طول نکشد.

از طرف دیگر نباید به فرزند بیش از حدّ محبت نمود و او را لوس و نر کرد که یکی از علایم آن این است که موقع حرکت به بازوی پدر تکیه می کند. (۵) جایز نیست که فرزند جوان هر چه خواست برایش تهیه کنند که آن سُکر و مستی آور است و چنان که بیان شد، سُکران نعمت و غفلت حاکی از آن، بدتر از سُکران خمر و شراب است. علی (علیه السلام) فرمود: «سُكْرُ الْعَفَلَةِ وَ الْغُرُورِ أْبَعْدُ إِفَاقَةً»

ص: ۵۳

۱- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- علی قائمی، خانواده و مسائل جوانان و نوجوانان، ص ۲۵۹.

۳- فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۵.

٤- - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٩٩.

٥- - محمد تقی فلسفی، کودک، ج ٢، ص ٢٦٨.

مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ»^(۱)؛ مستِ غفلت و غرور دیرتر از مستِ عقلانیِ شراب به هوش می آید.

لقمان حکیم وقتی فرزند خود را نصیحت می کرد، آمرانه و تحکم آمیز، یا تلخ و کدورت انگیز، یا موهن و تحقیر کننده، یا ذلت بار و آمیخته به تملق نبود، بلکه او با زبان اندرز و نُصح و خیرخواهی، سخن می گفت. «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ....»^(۲) نصیحت مشفقانه و دلسوزانه والدین، فرزند را منقاد و رام می نماید؛ به همین دلیل

ص: ۵۴

۱- - آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محلاتی، ۲/۲۵۵.

۲- - لقمان، ۱۳.

گفته اند: «اول پند، آنگه بند» و «و هر چه در بند آنی بنده ی آنی» (۱).

امر به معروف باید توأم با دعوت به خیر باشد. (۲) به بیان دیگر باید هم امر، معروف باشد و هم امر به معروف و حتی نهی از منکر نیز باید معروف باشد، هر چند نهی از منکر است.

اساساً دعوت قرآن با حکمت و استدلال، موعظه حسنه و مجادله به طریق احسن است که آن حضـرت مطـابق قابـلیت فرزند خود از روش پند و نصیحت است فاده می کند.

ممکن است فرزند جوان یا هر شخص دیگر از راه استدلال وارد شود که باید با او با دلیل برخورد کرد و یا این که با او مجادله به طریق حسن بل احسن نمود، اگر وظیفه، مجادله باشد؛ یعنی طرف بحث مجادله کند. در هر حال نباید از راه سفسطه و مغالطه و شعرگونه؛ یعنی تخیلی صرف، در این موارد وارد شد. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۳) خلق را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن.

افزون بر آن، علم و تجربه جوان کم است، بنابراین اعتذار او پذیرفته می شود. علی (علیه السلام) فرمود: عذر نادانی جوان پذیرفته و مقبول است و علم او در جوانی حقیر و محدود و محصور است؛ «جَهْلُ الشَّابِّ مَعْدُورٌ وَعِلْمُهُ مَحْقُورٌ» (۴).

پس انسان نباید همیشه از در منطق و استدلال خشک وارد شود، گاهی یک محبت کوچک اثری می بخشد که از هیچ چیز دیگر حاصل نمی شود. در حقیقت، در شرایطی، خُلت مؤثرتر از

ص: ۵۵

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بند، امثال.

۲- آل عمران، ۱۰۴.

۳- نحل، ۱۲۵.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۵۵۰.

حجت است. نقل کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) با یک یهودی همسفر شد و همچنان در حرکت بودند، ناگهان یهودی گفت: بنا بود شما به شهر کوفه بروی، پس چرا دنبال من می آیی، آن حضرت فرمود: طبق دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما به گردن من حق بدرقه پیدا کرده ای، در نتیجه آن یهودی مسلمان شد. (۱)

یادم نمی رود که کسی برخورد تندی با یکی از وزرای اصفهانی شهید رجایی (پرورش) کرد. او در جواب گفت: تو از موسی (علیه السلام) بهتر نیستی و من از فرعون بدتر نیستم، اما خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش فرمود: «قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (۲)؛ با فرعون به نرمی سخن بگویند شاید متذکر شود یا بترسد.

برخورد تحمیلی و تهدیدآمیز و آمرانه و با تحکم، عایدی جز دشمنی و کینه توزی ندارد. علی (علیه السلام) فرمود: «الإفراطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نيرانَ اللَّجَاجِ» (۳)؛

افراط در سرزنش، آتش های لجاجت را مشتعل می کند. فرزندان به دلیل این که مادرشان زیاد امر و نهی می کنند نسبت به او لجوج اند و بر عکس نسبت به پدر مطیع، چرا که دستور و سرزنش او کمتر است. البته این امر طبیعی می نماید، زیرا پدر بیرون خانه و مادر داخل آن است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَعَنَ اللهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوقِهِمَا» (۴)؛

خدا لعنت کند پدر و مادری که با اعمال ناروای خود فرزندان را به تجاوز علیه خودشان وامی دارند. از آن طرف امام صادق (علیه السلام) نیز به فرزندان دستور داده است: «مَنْ نَظَرَ إِلَى أَبِيهِ نَظْرَ مَاقِتٍ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللهُ لَهُ صَلَاةً» (۵)؛

هر چند پدر و مادر ظالم هستند نباید با چشم بغض و کینه به آن ها نگاه کرد و الا نمازشان قبول نیست. در مقابل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطُهُ فِي سَخَطِهِمَا» (۶)؛ خشنودی خداوند در خشنودی پدر و مادر است و خشم او در خشم آن دو است.

این، رضا و سخط طولی است و اما رضا و سخط عرضی در گفتار امام حسین (علیه السلام) است که فرمود: من طلب رِضَى اللهِ بسخط الناس كفاه الله امورَ الناس و من طلب رضى الناس بسخط الله و

ص: ۵۶

۱- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده خلق، ص ۴۱۶.

۲- - طه، ۴۴.

۳- - حسن بن شعبه، تحف العقول، ص ۸۴.

۴- - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۰.

۵- - کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۶۱، مکتبه الاسلامیه.

۶- - نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۵۰۳؛ پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

كَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ (۱)؛ هر کس رضای خدا را بخواهد هر چند به سبب غضب مردم باشد خداوند امور او را، که به وسیله مردم اصلاح می شود، کفایت می کند و هر کس رضای مردم را توأم با غضب خدا طلب نماید، خدا او را به مردم وامی گذارد.

ز - جوان و اشتغال

قرآن در زمینه اشتغال می فرماید: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (۲) و به تحقیق، در زمین به شما سلطه و اقتدار و قدرت تصرف بخشیدیم و به نفع شما در آن مایه های زندگی قرار دادیم، ولی اندکی از شما شکر گزار نعمت های خداوند هستید. (۳)

یکی از معضلات خطرناک جامعه، بیکاری جوانان است و تا این مسأله مورد توجه جدی دولتمردان قرار نگیرد، مشکلات ناشی از آن رفع و دفع نمی گردد. نباید هم و غم قوه اجرایی تنها در استخراج معادن مادی خلاصه شود.

آن ها باید مردم، مخصوصاً جوانان را به منزله معادن هنر و ظرافت، صنعت، قدرت، فرهنگ، استقلال، معنویت، اخلاق، خلاقیت، منبع ثروت و... به حساب آورند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مَعَادُنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (۴). باید از هر انسانی، به خصوص جوان فرهیخته، به اندازه لیاقت و توانائیش استفاده کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اعملوا فكلُّ ميسرٍّ لما خُلِقَ له» (۵). مولوی گفته است:

داند او خاصیت هر جوهری

در بیان جوهر خود چون خری

که همی دانم یجوز و لایجوز

خود ندانی این که حوری یا عجوز (۶)

رسانه ها مثل روزنامه ها، جراید، رادیو، تلویزیون و... باید از بحث های حاشیه ای، تکراری، جناحی، فرو جناحی، حزبی، روزمرگی و بلکه روز مژگی دست برداشته، مقالات و نوشته ها و سخنان و فیلم ها و سریال های خود را به سمت و سوی حل این مشکل اجتماعی قرار و سوق دهند.

امروزه بعد از امر فرهنگی مسأله اصلی، اقتصاد و اشتغال توده عظیم و برومند و بالنده جوانان

ص: ۵۷

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۹.

۲ - اعراف، ۱۰.

۳ - شیخ طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۵۵؛ اعراف، ۱۰.

۴- - کلینی، روضه کافی، ص ۱۷۷.

۵- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه یسر، ص ۷۳۲.

۶- - مثنوی مولوی، دفتر سوم، ش ۲۶۵۰، ذفولیان. خود ندانی تو یجوزی یا عجوز (آخرین مصراع).

کشور عزیز ایران است. اشتغال و کارآفرینی علاوه بر حل مسأله معیشتی باعث می شود مواد مخدره، دزدی، بی عفتی، ناامنی، فکر گناه، خودکشی، غیبت، تهمت، افترا، شایعه سازی، مصرف گرایی و... از جامعه رخت بر بندد. به این دلیل است که گفته شده: «النفس ان لم تشغلها شغلتك»^(۱)؛

نفس را مشغول کنید و الا آن شما را مشغول می کند.

اساس تمام اغتشاشات و ایجاد ناامنی های اخیر و در آینده، فقر، اعم از فقر فرهنگی و معیشتی و کاری و... است. پیامبر رحمت می فرماید: کاد الفقر أن یكون کفراً^(۲)؛ فقر نزدیک است به کفر منتهی شود، لذا می طلبد که دولت مردان در فقرزدایی جدیت تمام داشته باشند.

یک عده آنقدر شغل و مسؤولیت، آن هم چه بسا متفاوت دارند که اساساً تمرکز در اندیشه و عبادت توأم با توجه و معنویت را فراموش کرده اند، و یک دسته هم اصلاً کار و شغلی ندارند و عاطلند و باطل!

دسته اول حکمشان حکم قرآن است که می فرماید: «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»^(۳). در ضرب المثل ها آمده است: خر ملانصرالدین ایام هفته کار می کرد و روز جمعه به سنگ کشی می رفت^(۴).

باید در این خصوص برنامه ریزی کرد و از ملاحظات و جانب داری های بی جهت دست کشید. برای مثال کسی که سی سال کار کرده باید واقعاً بازنشست شود و حقوق کافی نیز دریافت کند، و شخص دیگری به جای او استخدام شود و برای ساعت های اضافی در مدارس و دانشگاه ها و... نیز باید نیرو استخدام کرد. البته این منافات با این ندارد که از مردان مجرب و آزموده و بازنشسته استفاده در خور بشود.

نباید در یک خانواده، زوج و زوجه و کلیه فرزندان اداری باشند، آن هم با حقوق های گزاف و همواره جایزه های بجا و نابجا و در حد بالا دریافت کنند و در یک خانواده دیگر حتی در یک قبیله، لیسانسیه ها و فوق لیسانسیه ها چند سال منتظر استخدام باشند و عاقبت هم به نتیجه ای نرسند. پس امکانات و توانایی ها باید در سطح جامعه تعمیم پیدا کند. چیزی که مردم را ناراحت

ص: ۵۸

۱- - تعلیم و تربیت، مرتضی مطهری، ص ۴۱۴. شهید مطهری این را در آن کتاب به عنوان حدیث نبوی نقل کرده است، اما سند آن در کتاب های روایی یافت نشد. حسن زاده آملی در کتاب «اتحاد عاقل به معقول» صفحه سیزده (یا صفحه ۱۱، به تاریخ ۱۳۷۵) از قول حکما نقل کرده است که: نفس را مشغول بدار و گرنه او تو را مشغول می کند.

۲- - حصال شیخ صدوق، ۱/۱۲.

۳- - لیل، ۴.

۴- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خر، ص ۹۶۲۱.

می کند تبعیض است، نه تفاوت بر محوریت عدالت و استحقاق.

نباید زنان را، به جای تربیت فرزند و خانه داری مجبور کرد به بازار کار و کارخانه ها، آن هم کارهای سخت و خشن، بروند و با حقوق کم و برای جذب مشتری بیشتر، مشغول کار شوند و از آن سو مردان جوان تحصیل کرده بیکار بمانند.

از طرف دیگر بسیار زشت است مردم، مخصوصاً جوانان را مصرف گرا و غیر مولد بار آورد تا واردات قاچاق و غیر قاچاق نسبت به صادرات افزایش چشمگیر پیدا کند و سبب ایجاد شغل در خارج، و بیکاری و رکود و اقتصاد انفعالی در داخل کشور گردد.

لازم است تولید داخلی و خرید آن و ترویج و تقویت کشاورزی و کنترل آب و استفاده بهینه از ثروت، مخصوصاً آب و زمین به صورت فرهنگ در آید و نهادینه گردد و الی بیکاری و فساد ناشی از آن افزایش می یابد و ایران ویران می شود. دشمن با واردات کالاهای ارزان و مرغوب و بعضاً خلاف شرع مانع پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی می شود، بنابراین باید تولید زیاد شود و مصرف کاهش یابد و جنس داخلی را به خرید و فروش رساند، هر چند بعضی از آن ها گران و یا از کیفیت خوب برخوردار نباشد؛ حداقل، شرعی و کارآفرین و اشتغال زا است. البته سطح کیفیت و مرغوبیت نیز در آینده نه چندان دیر بالا خواهد رفت. سه قوه باید حامی و هادی شرکت های خصوصی باشند و بر آن ها فرض است در جهت بهبود وضع اقتصادی نهایت جدیت را داشته باشند تا واردات بدل به صادرات گردد و سرمایه های عظیم به ویژه نفت به نابودی کشیده نشود و این ها با تقویت صنعت مادر توسط دولت منافات ندارد.

کشاورزی و طبابت و هر صنعت جدید و مفید و بعضاً سنتی باید مورد حمایت اقتصادی و هدایت علمی و فنی مجریان امور قرار گیرد، چرا که ایران با جمعیت کم و نیروی زیاد و مستعد و کارآموده و باهوش جوان و دارای فرهنگ غنی و ریشه دار و زمین وسیع و آب فراوان، چه تحت کنترل و چه غیر تحت کنترل، می تواند در سطح جهان در اندک زمان به تولید زیاد و با کیفیت عالی برسد و نیز صادر کند که نتیجه آن، اشتغال زایی و اقتصاد مقاومتی است.

امروزه اقتصاد در دنیا حرف اول را می زند. وقتی مملکت الگویی نمونه می شود که در امر معیشت مشکل نداشته باشد. پس اکنون بجاست صادرات و واردات تحت کنترل دقیق دست اندرکاران نظام در آید تا از هر جهت این مرز و بوم به پیشرفت چشمگیر نایل آید.

والدین و مسئولین مدارس و دانشگاه ها و دولتمردان و... باید بیشتر به پیشگیری توجه کنند تا درمان، و آن جز به تبلیغ اسلام ناب که حامی کار و کارگر و صنعت است _ به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اطلب العلم و لو بالصحین» _ و تعلیم و تربیت دینی و عدالت و عدم تبعیض تام میسر نیست. «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَقِيَّةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَةٌ»^(۱)؛ عدالت سپر محافظ بلا و سبب بهشت باقی است.

مردم از بلایای زمینی و آسمانی ن_اراحت نیستند، چون تبعیض در آن ها وج_ود ندارد، پس گفته اند: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ بلیه و مصیبت وقتی فراگیر شود خوب است. در حالی که ناراحتی آن ها از تبعیض است، نه از تفاوت و عدالت.

از سوی دیگر توصیه بزرگان دین به جوانان این است که نباید دنبال سرگرمی های نامشروع و غیر عرفی مثل قمار، مطالعه کتب رمان و افسانه ای، توقف بی جا در معابر عمومی، به سر بردن با رفقای ناباب، دیدن فیلم های مبتذل ویدئویی و ماهواره ای و رؤیت تصاویر در مبایل و... بروند و الا از مهمات واقعی حیات باز می مانند. (۲)

علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ تَسَرَّعَ إِلَى الشَّهَوَاتِ، تَسَرَّعَ إِلَيْهِ الْآفَاتُ» (۳)؛ آن کس که در شهوات، تندروی کند، آفت ها و بلاها نیز با سرعت به سوی او می شتابند. و باز آن حضرت فرمود: «وَلَوْعَ النَّفْسِ بِاللَّذَاتِ يُغْوَى وَيُزْدَى» (۴)؛

حرص شدید به لذایذ و مشتهیات، آدمی را گمراه می کند و از راه سعادت منحرف می سازد و سرانجام باعث هلاکت و نابودی او می شود. و بالاخره فرمود: «طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تُدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ» (۵)؛ جان خود را از شهوات پلید منزله سازید تا به مدارج عالی انسانی برسید.

اشتغال به کار مفید و معقول و عرفی علاوه بر تأمین مایحتاج زندگی از مرض مخصوصاً سرطان و پیری زودرس جلوگیری می کند. پیرترین مرد شوروی «شیرعلی» کشاورز معروف بود که در سال ۱۹۷۲ به سن ۱۶۷ سالگی درگذشت. (۶)

مهمترین عاملی که انسان را از غم و غصه نجات می دهد کار است. به همین دلیل گفته اند: بیگاری به از بیکاری است (۷). بعضی از پزشکان گفته اند: آنچه می خورید باعث زخم معده و

ص: ۵۹

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

۲- ر.ک: جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- تصنیف غررالحکم و دررالکلم لآمدی، محقق: مصطفی درایتی، ص ۳۰۴، ۱۳۷۴.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۵- تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۶- نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۹۲.

۷- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بیگاری.

اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد مثل نگرانی و غم و غصه ی ناشی از تبعیض و ظلم و اختلاف طبقاتی، موجب پیدایش زخم معده است. (۱)

ضمن این که امروزه سبب بسیاری از امراض، خوردنی هاست، در حالی که در گذشته اکثر، نخوردنی ها عامل بیماری میشدند. روانشناسان گفته اند: اگر درون گرایی بعضی از جوانان از حد اعتدال تجاوز نماید به نوعی «در خود فرورفتگی عاطفی یا اوتیسم» می انجامد که مشخصه ی آن قطع ارتباط با دیگران است که تنها کار درمان آن است. (۲)

ح- جوان و رفاقت

۱. نیاز به دوست خوب

هیچ فردی نمی تواند ادعا کند که به دوست نیاز ندارد و قادر است به تنهایی زندگی کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «التَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» (۳)؛

دوستی با مردم نصف عقل است. تنهایی طولانی، سبب افسردگی می شود. بنابراین انسان بعد از پدر و مادر و برادر و خواهر و... به دوست صمیمی و صدیق احتیاج مبرم دارد. حافظ گوید:

همه کس طالب یارن_د چه هشی_ار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت (۴)

هرکسی که می خواهد میان مردم محبوب باشد و او را دوست بدارند باید با آن ها دوستی کند. از وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اعرابی این است که: «تَحَبُّبٌ إِلَى النَّاسِ يَجْبُوكُ» (۵).

در اسلام نه تنها برای دوست یابی تأکید فراوان شده است بلکه برای استحکام آن دستور این است که شخص به دوستش اعلام کند که دوستش دارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی مردی را دوست می داری آن را به اطلاع او برسان تا دوستی مستحکم گردد؛ «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَانَّهُ أَثْبَتُ لِلْمُودَةِ بَيْنَكُمَا» (۶). هر چند در این خصوص ملامت حاصل آید.

پرسی_دم از طیبی احوال دوستا گفت_ا

فی بعدها عذاب فی قربها السلامه

ص: ۶۰

- ٢- - نیلی پور، فرہنگ جوان، ص ٥٧٢.
- ٣- - الاصول من الکافی، کتاب العشرہ، ج ٢، ص ٦٤٣.
- ٤- - لغت نامہ دہخدا، ذیل کلمہ ہشیار.
- ٥- - کلینی، الاصول من الکافی، ج ٢، ص ٦٤٢.
- ٦- - الاصول من الکافی، کتاب العشرہ، ج ٢، ص ٦٤٤.

گفتم ملامت آید گر گرد دوست کردم

و الله مـ ارأینا حـ بآبـ لاملامـه (۱)

هنر هر انسانی به انتخاب دوست صمیمی و صدیق و عالم و دائمی است، به نحوی که هیچ کدام از آن ها در حق دیگری خیانت نکند و هر کدام عامل سعادت دنیا و آخرت دیگری باشد و این جز رفیق متدین که مصداق آتم آن اولیاء الله به ویژه معصومین (علیه السلام) است، نیست؛ چرا که در دعای مستحبی روز دحو الارض آمده است: «واجعلنی من مُرافقی اولیائک و اهل اجتباؤک و اصطفائک» (۲)

مهم این است که انسان بتواند دوست حمیم و صمیم خود را به خوبی حفظ کند. امام علی (علیه السلام) در نکوهشِ نداشتن و از دست دادن دوست فرموده: «اعجزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَاعَجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ» (۳)؛

ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد و ناتوان تر از او کسی است که دوستی از دوستان را که به دست آورده است، از دست بدهد. زیرا دوست یافتن آسان تر از نگه داشتن آن است. و باز آن حضرت می فرماید: «مَنْ أَعَانَكَ عَلِيٌّ دِينَكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ» (۴)؛ دوست و رفیق کسی است که تو را در راه دینت یاری دهد. خیر اخوانک من اعانک علی طاعه الله (۵)

انسان به ویژه جوان، همیشه حتی در سفر و برای آخرت، محتاج رفیق خوب و شایسته و درخور و پاک و مجرب است. اساس و پایه گسترش دین و انحطاط آن، رفقای با ایمان و بی ایمان است.

در وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) آمده است: از خانه که برای سفر خارج می شوی تنها مباش؛ زیرا شیطان ملازم شخص تنها است (۶) و باز روایت شده است: «الرَّفِيقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ» (۷) و «الرَّفِيقُ ثَمَّ السَّفَرُ» (۸) علی (علیه السلام) می فرماید: سَلْ عَنْ (سؤال کن از) الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ (همسایه) قَبْلَ

ص: ۶۱

۱- حافظ، غزل شماره ۴۲۶.

۲- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۵۷۰، اعمال روز دحو الارض.

۳- نهج البلاغه، از کلمات قصار ۱۱.

۴- شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص ۷۹.

۵- مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳.

۶- مولی محسن کاشانی، محجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

۷- کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۲ و المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۸.

۸- المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

در اهمیت و ارزش رفاقت شعر سعدی به خاطر می آید:

آن ها که خوانده ام همه از یاد من برفت

الاح_دی_ث_دوس_ت_ک_ه_تکرار می کنم

۲. دوستی و سرایت

به همین دلیل گفته اند: «دوست واقعی آن است که یار شاطر (چالاک و چابک) باشد نه بار خاطر». که آن از سعدی است که گفته است: در خدمت مردان یار شاطر باشم نه بار خاطر(۲).

دوست آینه تمام نمای انسان است و بر عکس؛ به این معنا که هر کس را می توان از دوستش شناخت و از دوست می توان به معاشر او پی برد، چنان که علی (علیه السلام) فرمود: «فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ»(۳)

و باز روایت شده که: «لَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِرَفِيقِهِ»(۴)؛

مرد به وسیله دوستش شناخته می شود. دو رفیق، عجیب در یکدیگر اثر می گذارند، خواه بدانند یا ندانند. قال علی (علیه السلام): «لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛(۵) با شرور دوستی مکن، زیرا طبیعت تو طبیعت بد او را می رباید و تو متوجه نیستی.

از لقمان نقل شده است که به پسرش گفت: ... کما لیس بین الذئب و الکبش خُله کذالک لیس بین البارّ و الفاجر خُله، من یقترب من الزّفت یعلّق به بعضه... (۶)؛ چنان که میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد همچنین میان نیکوکار و بدکاره دوستی نباشد و هر کس به قیر نزدیک شود پاره ای از آن به او می چسبد و همچنین هر کس با تبهکار در زندگی شریک شود از روش های او بیاموزد.

به حکم تجرد ارواح گاهی بعضی از حقایقی که بر شخص کامل نازل می شود بر ندیم و همنشین و جلیسش، چه خوب باشد و چه بد، نیز نازل می شود؛ چنان که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این جهت بیشترین بهره را برد ولی ندیم دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام عبدالله بن ابی سرح، چون لایق مجاورت آن حضرت نبود، از جهت مذکور سوء استفاده نمود و نفسش او را گمراه ساخت؛

زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات «و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» را به او املا فرمود

- ١- - نامه ٣١ نهج البلاغه فيض الاسلام، ص ٩٣٦.
- ٢- - لغت نامه دهخدا، خاطر.
- ٣- - نهج البلاغه، نامه ٦٩.
- ٤- - مولی محسن کاشانی، محجه البيضاء، ج ٤، ص ٥٨.
- ٥- - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢٠، ص ٢٧١، کلمه ١٤٧.
- ٦- - الاصول من الکافی، ج ٢، ص ٦٤٢.

تا بنویسد بر زبان آن ندیم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱) جاری شد، لذا ادعا نمود قرآن بر او نیز نازل می شود و بر این اساس مرتد گشت. البته در این باب توجیحات دیگری نیز وجود دارد که ذیل شعر [۱۱] در «منطق شرق» نویسنده آمده است.

و در مقابل، آن امام همام فرمود: «مَعَ الْإِنصَافِ تَدْوُمُ الْأُخُوَّةِ» (۲)؛ روابط برادرانه با وجود انصاف و رفتار عادلانه قابل دوام و بقاست. و باز فرمود: «عَلَيْكَ بِمُجَالَسَةِ أَصْحَابِ التَّجَارِبِ فَإِنَّهَا تُقَوِّمُ عَلَيْهِمِ بَأْغَلَى الْعَلَاءِ وَ تَأْخُذُ مِنْهُمْ بِأَرْحَصِ الرُّخْصِ» (۳)؛ با مردان آزموده همنشین باش، چه اینان متاع گرانقدر تجربه های خود را به گران ترین بها تهیه کرده اند و تو آن را با ارزان ترین قیمت، به دست می آوری.

در مورد هر سعادت مند یا شقی که مطالعه کنیم یا او را ببینیم، در می یابیم که رفیقش او را چنین یا چنان قرار داده است. به این دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (۴)؛ شخص بر دین خلیل و رفیقش است. و از همین باب است: «النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (۵)؛

مردم به امرايشان شبیه ترند تا به پدرانشان. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ببینید با چه کسانی دوست می شوید؛ زیرا هیچ کسی نمی میرد مگر این که دوستان خوب و بدش در برابرش متمثل و مجسم شود. (۶)

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات

قرآن، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دوستی را تأیید کرده است؛ مثلاً در آن، این دو جنبه به خوبی گوشزد شده است. «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۷)؛ دوستان در این روز -روز قیامت- نسبت به یکدیگر دشمنند مگر متقین.

در قیامت، تأویل آیات و حقیقت اشیاء بروز و تجسم پیدا می کند. حقیقت دوستی در معصیت، همان دشمنی در آخرت است و جلوه ای از دوستی ها در توسعه دینی، حورالعین، غلمان، بهشت و

ص: ۶۳

۱- مؤمنون، ۱۴-۱۲.

۲- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۵، کلمه ۸۴۶؛ بزرگسالان و جوان، محمد تقی فلسفی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۴۸.

۵- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۶ و الاصول من الکافی، الکلبینی، ج ۲، ص ۶۴۲.

۶- الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۳۸.

۷- زخرف، ۶۷.

رضوان الله است، چنان که در دنباله آیه مذکور، این آیه آمده که مؤید آن مطلب است: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»^(۱)؛ شما و ازواجتان در بهشت در حالی داخل شوید که مسرور هستید.

در آیه دیگر خداوند می فرماید: «يَقُولُ... يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^(۲)؛ کافری می گوید: ... ای وای کاش فلانی را به عنوان رفیق اتخاذ نمی کردم. مفسرین در شأن نزول این آیه گفته اند: عقبه بن ابی معیط، هرگاه از سفری به مکه باز می گشت، همه از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) را طعام می داد؛ چون به آن حضرت علاقه داشت. روزی آن حضرت فرمود: به شرطی من از طعامت تناول می کنم که مسلمان شوی و او پذیرفت، ولی «أَبِي بِنِ خَلْفٍ» ناخلف اجازه نداد و گفت: دوست من نخواهی بود مگر این که نسبت به آن مرد (رسول الله) اسائه ادب کنی و او چنین کرد، و او روز قیامت خواهد گفت: ای وای! کاش راه آن حضرت را در پیش می گرفتم و بدبخت نمی شدم.

جوانان باید بدانند حقیقت رفقاییشان در عالم آخرت تجسم عینی می یابد. هرچند در این عالم نیز جلوه هایی از آن رخ بنماید. اگر از اولیاء الله باشند به صورت زیبا و اگر از اشرار باشند به صورت کریه و زشت در برابر او متمثل می شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: انظروا من تحادثون؟ فانه لیس من احد ينزل به الموت الا مثل له اصحابه الى الله ان كانوا خياراً فخياراً و ان كانوا شراراً فشراراً و لیس احد يموت الا تمثلت له عند موته^(۳)؛

بنگرید که با چه کسی رفیق می شوید؟ زیرا هیچ کس نیست که مرگش فرا رسد جز آن که یارانش در پیش خدا برابرش مجسم شوند، اگر از نیکان باشند، از نیکانند (و بدان ها شاد شوند) و اگر از بدان باشند، از بدانند و هیچ کس نیست که بمیرد مگر این که هنگام مرگش من (پیامبر) در برابر او مجسم می شوم.

رفیق ناباب و ناصاف و ناپاک که به رفیقش می گوید: من در حق تو خیانت نمی کنم، دروغ می گوید؛ زیرا وقتی او به خداوند و خود خیانت کرد به رفیقش که هیچ، بلکه به نزدیک ترین خویشاوندش، مثل والدینش نیز خیانت می کند.

زلیخا عاشق حقیقی یوسف (علیه السلام) نبود. او می خواست به کام خویش برسد، هر چند عشق به آن حضرت، تار و پود و اساس و کنه وجود او را فرا گرفته بود.

ص: ۶۴

۱- التبیان، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۲۱۳.

۲- فرقان، ۲۸.

۳- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

نام جمله چیز یوسف کرده بود(۱).

بنابراین وقتی در مقابل یوسف شکست خورد دشمن درجه اول آن حضرت شد، پس او را به زندان انداخت. اما در مقابل، علی(علیه السلام) وقتی بر یکی از عاشقان حقیقی اش حدّی (به خاطر لغزشی) جاری کرد، او انگشتان قطع شده اش را در دست دیگرش گذاشت و گفت: من جنایت کردم و علی(علیه السلام) همچنان معشوق من است. این است تفاوت میل شهوی و شیطانی، و عشق علوی و رحمانی.

از امام صادق روایت شده است: «رفیقی که روزی به نفع رفیقش خیانت می کند حتماً روز دیگر به ضرر او خیانت خواهد کرد، و رفیقی که به نفع رفیقش به دیگری ظلم کند، قطعاً روز دیگر به نفع دیگری و به ضرر رفیقش ظلم خواهد کرد، و کسی که به نفع دوستش سخن چینی کند، وقت دیگر به ضرر او سخن چینی خواهد کرد، بنابراین با خائن و ظالم و نمام رفاقت نکنید»(۲).

حتی بعضی معصومین(علیه السلام) فرموده اند: «رفیقی که روزی برای فضیلتی که در تو نیست مدحت می کند، روز دیگر برای صفت بدی که از آن منزهی مذمت می کند»(۳).

چون مبنای این نوع دوستی ها خودیت حیوانی و انانیت شیطانی است.

بعضی از فُسّاق ممکن است با شخص آبرومند و وجیهی باب رفاقت باز کنند تا هم او را مانند خودشان کنند و هم تنها نمانند و هم این که بدی خود را در پیش وجدان مرده خود توجیه کنند که مثلاً همه بدند و رواج، عامل جواز است و دیگران را نیز فریب دهند. علاوه بر آن شخص خوب، حداقل چیزی که عایدش می شود این است که مورد اتهام دیگران قرار می گیرد و آبروی خود را از دست می دهد. پس لازم است پاکان، پر و زیرک و باهوش باشند، نه پاک و صاف و پوک و پوچ.

یکی از دبیّران به من می گفت: محصلی با ایمان دارم؛ زیرا همیشه از امام زمان(عج) سؤال می کند و مرا به میهمانی نیز دعوت می کند. به او گفتم: احتمال بده بهایی باشد و به همین طریق باب رفاقت را با دانش آموزان معصوم هم باز کند. مدتی بعد به من گفت: همان بود که گفتم. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَوْلَى النَّاسِ بِمَالَتِهِمْ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التَّهْمَةِ»(۴)؛ شایسته ترین مردم به اتهام

ص: ۶۵

۱- - مثنوی معنوی، دفتر ششم، ش ۴۰۲۱، به کوشش دزفولیان.

۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۷۵/۲۲۹.

۳- - الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۳ و ۲۹۲.

۴- - الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۴ و ۲۹۱.

کسانی هستند که با اهل اتهام درآمیزند.

اکثر قریب به اتفاق ترک تحصیل کنندگان، معتادان، بزهداران و... وقتی داستان زندگی خود را شرح می دهند می گویند: رفیق باعث شد که چنین و چنان کنند و باشند. و مردان بزرگ نیز از راه رفیق به مقامات عالیہ رسیدند.

از دانشجویی پرسیدم چرا نماز را ترک نمودی؟ گفت: رفقا به من مشروب تعارف کردند و من خجالت کشیدم رد کنم. گفتم: بایستی آنها شرم می کردند. نباید به رفقا همیشه «بله» گفت. گاهی هم لازم است «نه» گفت و ترک رفاقت نمود.

بعضی از رفقا احمق؛ یعنی پاک و صاف، ولی پوک و پوچ هستند که به جای این که به نفع رفیق خود کارکنند به ضرر او کار می کنند. پس نباید با این افراد باب دوستی را باز کرد. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْتَبِرَ عَقْلَ الرَّجُلِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَحَدِّثْهُ فِي خِلَالِ حَدِيثِكَ بِمَا لَا يَكُونُ فَإِنَّ أَنْكَرَهُ فَهُوَ عَاقِلٌ وَإِنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ اِحْمَقٌ» (۱)؛ اگر بخواهی در یک مجلس، عقل مردی را آزمایش کنی، در خلال سخنانت مطلبی را ذکر کن که ناشدنی است. اگر متوجه شد و انکارش کرد عاقل است، ولی اگر آن را پذیرفت و ناسنجیده تصدیق کرد او مرد احمقی است. علی (علیه السلام) فرمود: «وَأَفْرِزْ كُلَّ الْفَرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَحْمَقِ» (۲).

شایان ذکر است همچنان که در تعلیم و تربیت انسانی «اصل تدریج» مسلم است، در افساد و اضلال نیز آن اصل مورد قبول است؛ مثلاً کسی را که می خواهند معتاد کنند اول با او رفیق می شوند، بعد به او سیگار تعارف می کنند سپس خودش، تفننی و غیر رسمی آن را دنبال می کند. سپس ممکن است سیگارهایی به او بدهند که با مواد مخدره عجین شده باشد و بالاخره به مجرد این که او معتاد شد، اسیرش می کنند و در پایان نیز کار او به جاهای پست و باریک و تنگ و تاریک می کشد. چه بسا تدریج در فسق، توأم با تسریع باشد و یا به جای تدریج، حالت دفعی و یکبارگی حاکم شود.

گویند: نجاشی شاعر مخصوص علی (علیه السلام) و در تقوا در سطح بسیار والایی بود. در یکی از روزهای ماه رمضان هنگام عبور به مسجد به یک دوست نااهلی برخورد نمود.

آن دوست او را به منزلش برد و گفت: برای نماز فرصت هست و آهسته سرش را به گوشش

ص: ۶۶

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۱، ذیل ماده حمق؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

نزدیک نمود و اظهار داشت: شراب و کباب گوشت بیره دارم. میل بفرمائید. نجاشی ابتدا یکه ای خورد و گفت: شراب و کباب و ماه رمضان؟ گفت: روزه ات را با آن دو افطار کن و بعد توبه کن که دو نفر سرانجام آن دو را میل نمودند و شروع به بد مستی نمودند که همسایه ها به اطلاع حضرت علی (علیه السلام) رساندند.

حضرت حکم جلب آن دو را صادر نمود ولی نجاشی فرار نمود و تنها صاحب خانه در مسجد هشتاد ضربه تازیانه خورد.

طایفه نجاشی ابتدا از راه خواهش سپس از راه تهدید خواستند از اجرای حد جلوگیری کنند که آن حضرت قبول نکرد. در نتیجه او به معاویه پناهنده شد. (۱)

شیاطین جنی و انسی، هر کس را مطابق استعداد و مقام و شائش، بر طبق قاعده تدریج، فریب می دهند. برای نمونه وقتی من قصد مطالعه کنم شیطان یک مرتبه نمی گوید مطالعه را ترک کن، بلکه از در خیرخواهی وارد می شود و ابتدا می گوید: در هنگام شب، اول غذای مقوی میل کن، بعد می گوید: بنشین و مطالعه کن، سپس دستور می دهد: تکیه بزن و بعد فرمان می دهد: پاهایت را دراز کن، و در پایان دستور می دهد: بخواب و بخوان. در نتیجه خوابم می برد و مطالعه در طول شب دراز ترک می شود، که در اینجا معصومین (علیه السلام) دستور داده اند که اصلاً به شیطان اعتنا نکنید تا قهر کند و برود؛ زیرا او به دلیل غرورش زود قهر می کند، و اگر یک جواب منفی شنید به سرعت دور می شود، چنان که روایت شده و یا از مکاشفات و یا یک اصل روان شناسانه است: «الشَّيْطَانُ مُتَكَبِّرٌ إِذَا عَصَى لَا يَعُودُ»؛ شیطان متکبر است، پس وقتی مورد عصیان و نافرمانی قرار گیرد بر نمی گردد و قهر می کند.

البته یک قاعده کلی هم وجود دارد و آن این است که: هر گناهکار و فاسقی، خود بزرگ بین است و باید نسبت به آن ها تکبر کرد. علی (علیه السلام) فرموده است: «التَّكَبُّرُ عَلَى الْمُتَكَبِّرِينَ هُوَ التَّوَاضُّعُ بِعَيْنِهِ» (۲)؛ تکبر کردن با افراد متکبر، عین تواضع است. یعنی وقتی نسبت به متکبر، تکبر ورزیده شود، در واقع به متواضع، تواضع شده است.

در روایات آمده است که رفقایان را آزمایش کنید؛ امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «رفیقی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره ی تو به بدی سخن نگوید و مذمت ننماید، شایسته

ص: ۶۷

۱- - حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۲/۶۴، ۱۳۸۷

۲- - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۸، کلمه ۴۱۰.

رفاقت است» (۱). اولیای خداوند امر فرموده اند: «نه آن چنان با کسی رفیق شو و همه اسرار را به او بگو و درباره ی او بذل و بخشش زیاد داشته باش که بعد از جدایی پشیمان شوی، و نه آن چنان در وقت فراق و جدایی، بدگویی کن تا باب رفاقت برای همیشه بسته شود و احیاناً اگر با او رفیق شوی سخت نادم و خجالت زده شوی».

۴. مراتب دوستی

باید گفت؛ دوست و دوستی دارای مراتبی است که در رأس آن ها تنها حضرت جلّ و علا قرار دارد و بقیه به ترتیب الاشرف فالاشرف است؛ چون فقط در رفاقت با خداوند است که اتصال و اتحاد و درک حضوری و عشق ذاتی و دائمی و مستحکم پا برجاست و همه محبت ها نیز از او شروع می شوند و سرچشمه می گیرند و به او ختم می گردند. در دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) آمده است: «خسرت صَفْقَةً (معامله) عبید لم تجعل له من حبك نصیباً» (۲).

دوست نزدیک تر از من به من است

و آن عجب تر کـه من از وی دورم

چه کنـم با که توان گفت که دوست

درکنـم ارمـن و مـن مهـجـورم (۳)

اوج و قله عشق و دوستی در نهمین مناجات از مناجات های پانزده گانه حضرت سیدالسادین (علیه السلام) است که می فرماید: «یأمنی قلوب المشتاقین و یا غایه آمال المحبّین اسئلک حبّک و حبّ من یحبّک و حبّ کل عمل یوصلنی الی قربک... و امنن بالنظر الیک علیّ و انظر بعین الوُدّ و العطف الیّ و لا تصرف عنی وجهک...» (۴)؛

ای آرزوهای قلب های مشتاقان و ای نهایت آرمان های دوستان! از تو درخواست محبت و محبت کسی که دوستت دارد و دوستی هر عملی که مرا به قربت تو واصل سازد دارم... و برای دیدنت، بر من منت بگذار و خدایا به چشم دوستی و مهر به من بنگر و صورتت را از من بر مگردان...

انسان نباید دشمن داشته باشد و تا می تواند باید برای خود دوست هم سنخ انتخاب کند و این مقصود وقتی حاصل می شود که شخص، متدین باشد. علی (علیه السلام) فرموده است:

وَ لَیْسَ کَثِیراً أَلْفٌ خِلٌّ وَ صَاحِبٌ

وَ إِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَکَثِیرٌ (۵)

- ۱- - احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ص ۹۷.
- ۲- - مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه، ص ۵۰۸، حسین سجاده.
- ۳- - سعدی، گلستان، باب دوم، ص ۸۰ دانش.
- ۴- - شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، نهمین قسمت از مناجات خمس عشر.
- ۵- - شیخ صدوق، امالی، ص ۶۶۹.

هزار دوست و همنشین بسیار نیست، ولی بدون شک یک دشمن برای شخص زیاد است.

اما در عین حال اگر فردی دشمن پیدا کرد، چه بسا سبب خیر او شود. «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»^(۱)، چرا که بیشتر دوستان فقط از انسان تعریف می کنند و عیوب او را نمی گویند و از این طریق باعث غرور طرف مقابلشان می شوند، ولی دشمن صراحتاً عیب گویی می کند، در نتیجه انسان بیشتر مراقب اعمال خود می گردد.

دوستی با مردم دانا نکوست

دشمن دانا به از نادان دوست^(۲)

وقتی ع_لی (علیه السلام) در نهروان، از جمیل، پیر آزموده، که سالیان دراز منشی ساسانیان بود، پرسید: شایسته است انسان چگونه باشد؟ جواب داد: باید دشمنان او زیاد باشند و دوستان او کم. «قال یَجِبُ أَنْ یَكُونَ قَلِیلَ الصِّدِیقِ کَثِیرَ العَدِوِّ...»^(۳)، مثل آن که زیادی کشتی بان، باعث غرق کشتی می گردد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «أعداء الرِّجْلِ قَدْ یكونونَ أَنْفَعَ مِنْ إِخوانِهِ لِأَنَّهمْ یهدونَ إِلِیهِ عُیوبَهُ فِیتَجَنَّبُها وَ یخافُ شَماتَتَهُمْ به فیضبطُ نِعْمَتَهُ وَ یَنَحَرُّ مِنْ زِوالِها بِغایَةِ طَوْفِهِ»^(۴)؛ گاهی دشمنان بیش از برادران و دوستان برای آدمی مفیدند؛ زیرا آنان نقایص شخص را می یابند و به او اهدا می کنند و او از ترس شماتت دشمن، خویشتن را اصلاح می کند و بدین وسیله نعمتی را که دارد محافظت می نماید و با تمام قدرت از زوال آن جلوگیری می کند.

چه بسا در کلاس درس عده ای رابطه خوبی، بنا به عللی، با اینجانب، نداشته باشند. پس سعی می کنند انتقاد کنند، بلکه انتقام بگیرند. بنده هم سعی می کنم که آن موارد را در نمره آن ها تأثیر ندهم و نهایت کاری که ممکن است انجام دهم این است که با آن ها با عدل، نه با فضل، برخورد کنم، چون در برخورد مؤدب نیستند. اما دوستان، به جز عده ای، همیشه از من تعریف و تمجید می کنند که هر چند بالطبع به این تعریف ها علاقه دارم، اما باید آن منتقدین را نیز سبب تکامل خود بدانم. اگر چه از همه بهتر، دوست مؤمن و با تجربه ای است که مؤدبانه و سړی و دقیق انتقاد می کند.

در کتاب «الاصول من الکافی» چندین باب در مورد نوع برخورد برادران دینی با یکدیگر

ص: ۶۹

۱- لغت نامه دهخدا، عدو.

۲- محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل کلمه رابطه، ۱۳۶۰.

۳- نک: محمد تقی فلسفی، بزرگسالان و جوان، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ الدعوات للراوندی، ص ۲۹۷.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۱ کلمه ۱۲۷.

وجود دارد: از جمله آن‌ها به زیارت برادران ایمانی رفتن، مصافحه و دست دادن، معانقه، تقبیل و بوسیدن، ادخال سرور بر مؤمن و... می‌باشد. هرکس مایل است از آن‌ها اطلاع بیشتری کسب نماید به آن کتاب مراجعه نماید. (۱)

در این جا فقط باید به دو نکته توجه شود: ۱. بوسیدن جوان از روی شهوت حرام است و اگر مسلم شود که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده است باید حد بخورد و حدش از سی تا نود تازیانه است که هر قدر حاکم شرع صلاح بداند او را می‌زند. (۲)

۲. نگاه کردن از روی شهوت به جوان‌آمرد، یعنی پسری که هنوز مو در صورتش ظاهر نگشته است، حرام است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: فتنه‌ی جوان زیبای‌آمرد از فتنه دختر باکره بیشتر است. (۳)

گفتنی است تمام دوستی‌ها و محبت‌ها باید در طول رفاقت و عشق به خدا باشد؛ زیرا والاترین محبت و عشق، عشق به خداست. علی(علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذُءُ حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» (۴)؛

خوش‌ترین و لذیذترین چیز در بهشت، عشق به خدا _ یا عشق خداوند به بهشتی‌ها _ و عشق در ذات خدا و «الحمد لله» گفتن است که بنده‌ی خالص حضرت حق، مصداق آن‌هاست که در بهشت تجسم عینی پیدا می‌کنند. (۵) قرآن در مورد بهشتی‌ها می‌فرماید: «وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۶)؛ و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است. چنان‌که قبلاً بیان شد.

بالا-تر از همه آن‌ها رضا و محبت حضرت حق از آن‌هاست. خداوند به آن‌ها می‌فرماید: رِضَايَ عَنْكُمْ وَمَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ. (۷) طبیعی است که چنین محبت و رضایتی، محبت و رضایت بنده را هم در پی دارد، قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۸)

ص: ۷۰

۱- - کلینی، الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۹۲.

۲- - شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳- - وسائل الشیعه، نکاح، باب ۲۱، ص ۴۳.

۴- - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۹۲، ۱۳۸۱.

۵- - متن عربی مصباح از رسائی تام و کامل برخوردار نیست، لذا در ترجمه نیاز به تأویل دارد.

۶- - سوره ی مبارکه ی یونس/ ۱۰.

۷- - تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۶ و ۸۸ عن ثویر (راوی)؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸، ص ۴۰ و ۱۴۱.

۸- - فجر، ۲۷ و ۲۸.

خوش آن ساعت که بی خشم و غضب با ما تو بنشین

نه در دل عـقـده ای مـا را، نه بر ابـرو تو را چینـی (۱)

موطن اصلی انسان، آن سویی و آسمانی است، نه این سویی و زمینی. به همین دلیل خداوند می فرماید: به سوی پروردگارت برگرد. عمار گوید:

تو فکندی ز وطن دور مرا دستم گیر

که چنین بی دل و بی صبر ز حبّ الوطنم (۲)

و منظور از وطن در حدیث «حب الوطن من الایمان»، وطن آخرتی است. شیخ بهایی در این خصوص چنین سروده است:

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن جایی است کاورا نام نیست (۳)

اساساً تا خدا به سوی انسان نیاید بشر به سوی او نمی رود. که این همان نحوه اتحادی است که میان عاشق و معشوق تحقق دارد. هم عاشق میل به معشوق دارد و هم معشوق میل به عاشق.

سعدی چه خوب انشاد فرموده است:

یا بفرما به سرایم یا بفرما به سر، آیم

غرضم وصل تو باشد چه تو آیی چه من آیم

ط- جوان و الگو پذیری

اشاره

بدیهی است که جوان وقتی کسی را دوست بدارد، از حرکات، لباس ها، فرهنگ و... او تقلید می کند. در حقیقت او رفیق خود را مقتدا فرض می نماید و این تقریباً یک مسأله غریزی است و نباید با اصل آن مبارزه کرد، بلکه باید به او جهت مستقیم و فرهنگ اصیل داد و اسلام و شخصیت های بزرگ آن را به او شناساند تا از فاسقان و بی دینان نقش نگیرد و از تشابه با آن ها اجتناب کند.

کسی که به استادش علاقه مند است، به احتمال زیاد رشته تحصیلی او را دنبال می کند و سعی می کند خود را با او در اندیشه و اخلاق و عمل و نوع حرکات وفق دهد. فرد دیگری فوتبالیست یا خطیب یا شاعر یا قدرتمند یا صاحب جمال و... برایش ارزش دارد، بنابراین نا خود آگاه مسحور او می شود و هکذا...

این ها همه از باب سرایت و تعمیم است. به این معنا اگر جوان شیفته صورت یا سیرت و یا

ص: ۷۱

۱- نک: صاحب الزمانی، روح بشر، ص ۱۶۱.

۲- لغت نامه دهخدا ذیل کلمه وطن

۳- همان

صوت کسی شد، شیفته تمام و کل بدن و لباس و شغل و عقیده و رشته تحصیلی و... او می شود و به عکس اگر مثلاً از رفتار و یا اخلاق کسی نفرت حاصل نمود آن نفرت را به سراسر و همه او و متعلقاتش سرایت می دهد و این، نیز طبیعی و غریزی است.

قاعده کلی این است که گروهی، مردم و به ویژه جوانان را تحقیر می کنند و عقلشان را می ربایند، در نتیجه این ها از آن ها اطاعت می کنند، چنان که قرآن می فرماید: فرعون قوم خود را سبک و خوار می کرد و عقل آن ها را می رباید (۱) و خود را بزرگ و روشنفکر جلوه می داد، پس آن ها از او فرمان می گرفتند؛ چرا که آن ها قوم فاسقی بودند. اگر آن ها فاسق نبودند تبعیت ظالمانه را نمی پذیرفتند. «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (۲) چنان که بحث آن گذشت.

دسته ای دیگر رَجایِ واثق به حضرت حق و روز جزا دارند و از ذاکرین هستند، بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته و لایق قدوه و پیروی خوبی برای آن هاست؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۳) خلاصه این که اصل الگوپذیری، فطری ثانوی جوان است، به این ترتیب نمی توان آن را نابود کرد، بلکه باید آن را جهت داد؛ چرا که همه در هر چیزی مثل اصلاح سر و صورت، لباس، مسکن، برخورد، نگاه، احترام، اندیشه، اخلاق، عمل و... انگاره و اقتدایی خاص دارند.

انسان باید الگو و رفیقش تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او و کسانی که آن ها تعیین و معرفی کرده اند باشد تا نتیجه مثبت و سعادت مطلق عایدش شود. قرآن کریم در این خصوص می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۴)؛

و کسانی که خدا و رسول او را پیروی می کنند، پس آنان (در روز رستاخیز) با افرادی، که خداوند نعمت خود را در بهشت بر آن ها تمام کرده است، از جمله پیامبران (به ویژه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)) و صدیقین (آن ها که اصلاً دروغ نمی گویند) و شهدا (ناظران و عالمان و گواهان نسبت به اعمال و نیات مردم و تحویل کنندگان آن آگاهی و گواهی و اداکنندگان آن گواهی در عالم آخرت) و صالحین (که منظور از این سه دسته ائمه هدی (علیه السلام) در بهشت می باشند)، همنشین خواهند بود و آنان (و اشخاصی که پیرو آن ها هستند) تنها رفقای خوب (برای مردم به ویژه جوانان)

ص: ۷۲

۱- - المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۱۱۷.

۲- - زخرف، ۵۴.

۳- - احزاب، ۲۱؛ مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۵۴۸.

۴- - نساء، ۶۹.

روایت شده است که: آیه مذکور در مورد «ثوبان»، مولای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. او عاشق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و طاقت فراق آن حضرت را نداشت. یک روز در حالی که رنگش تغییر کرده و جسمش لاغر گردیده بود نزد آن محبوب آمد. حضرت ختمی مآب از او پرسید: چرا رنگت دگرگون شده است؟ جواب داد: ای رسول خدا نه مریض هستم و نه دردمند، وقتی شما را نمی بینم شوق دیدارتان را پیدا می کنم، در نتیجه شما را ملاقات می کنم؛

اما وقتی به یاد قیامت می افتم، می ترسم آنجا شما را نبینم، برای این که می دانم شما با پیامبران در موطن بالا سکونت داری و اگر من داخل بهشت شوم در منزل پایین تر از منزل شما خواهم بود و از لقای شما محروم خواهم ماند و چنانچه به بهشت نیایم، ابداً شما را نخواهم دید. بنابراین آیه مذکور نازل شد و آن حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست بنده ایمان نمی آورد مگر این که او من را از خود و پدر و مادر و اهل و فرزندانم و مردم، بیشتر دوست داشته باشد».^(۱)

علی (علیه السلام) در این باب فرموده است: «فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ»^(۲)؛

پس به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله) که از همه خلائق نیکوتر و پاکیزه تر است اقتدا نموده، از آن بزرگوار پیروی کن؛ زیرا آن حضرت اسوه و نمونه و سزاوار پیروی کردن است برای کسی که پیروی کردن، شایسته اوست و انتساب شایسته اوست برای کسی که بخواهد به او نسبت داشته باشد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود بوده و دنبال نشانه او برود.

در قرآن آمده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^(۳). این آیه حقیقتی را به صورت قیاس شکل اول اثبات نموده است و آن این که: «هرکس خدا را دوست دارد باید از رسول او پیروی نماید. و هرکس از رسول او پیروی نماید خدا او را دوست داشته می آمرزد. پس هرکس خدا را دوست دارد، خدا (نیز) او را دوست دارد و می آمرزد. نتیجه این که قرآن میان دوستی انسان به خدا و دوستی خدا را دوطرفه قرار داده است و آن، اطاعت از رسول خداست. حاصل این که بهترین مقتدی و الگو، پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است

ص: ۷۳

۱- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴-۳، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ نساء، ۷۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- آل عمران، ۳۱.

که انسان با اطاعت او صداقت، عشق خود را به حضرت حق و حتی فرستاده ی او اثبات و اعلام می کند و به این طریق به بعد عشق او پاسخ مثبت داده می شود و لذا اشباع می گردد.

سفیران حضرت حق اِکسیرانی هستند که مس روح انسان را به طلای ناب تبدیل می کنند. چه خوب است که هم جسم، سالم و زیبا و هم روح، با طراوت و شاداب و بشاش باشد، پس باید در دوران جوانی علاوه بر ورزش و تغذیه سالم، علم و تعقل و ایمان و عشق به ارزش های اصیل، و محبت نسبت به اولیای خداوند تقویت شوند تا هر چه عمر افزون می شود، صفا و طراوت و امید نیز فزونی گیرد.

این است که گفته اند: «جوانی هر کسی زیبا و ارزشمند و الگو است الا استاد و عالم ربّانی، که پیریش خوب و لذت بخش است». به همین جهت وقتی خواجه نصیرالدین طوسی در وقت سحر به حل یک مسئله علمی دست می یافت، می فرمود: «أین ابناء الملوك من هذه اللّذه»^(۱)؛ کجایند فرزندان پادشاهان تا این لذت مرا - اگر اهلش هستند - درک کنند. الهی قمشه ای چنین سروده است:

لذت دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روزِ تنعم و شبِ عیش و طرب مرا

همچون شب مطالعه و روزِ درس نیست

و حافظ چه خوب گفته است:

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

آنچه در کسب علم مهم است، عزم راسخ و خلوص و توکل بر خداست و چه بسا ربطی به سن و استعداد و ثروت هم نداشته باشد.

گویند سکاکی، ادیب دوران، در آغاز آهنگر بود. او صندوقچه ای کوچک و ظریف، بازحمت زیادی، ساخت و آن را به رسم هدیه برای پادشاه وقت برد. او به انتظار تحسین پادشاه و صله او، بدون این که صنعتش مورد توجه واقع شود، نشسته بود.

در این موقع دانشمند بزرگی وارد شد و تمام حاضران با کمال احترام دو زانو در مقابل او نشستند. سکاکی که سنش به سی سال رسیده بود پی به ارزش علم و عالم برد. او پیش استادی شروع به تحصیل علم و دانش نمود. استاد برای این که استعداد سکاکی را بسنجد، یک مسئله

١- - جامع المقدمات، آداب المتعلمين، حاشيه ١٩٤.

بسیار ساده فقهی، طبق نظر شیخ ابوحنیفه، را به او تعلیم داد و آن این بود که استاد گفت: «پوست سگ با دباغی پاک می شود». فردا استاد از او پرسید دیروز: من چه گفتم؟ او با غرور هر چه بیشتر پاسخ داد: «سگ گفت: پوست استاد با دباغی پاک می شود». شاگردان به او خندیدند و او را از مدرسه اخراج نمودند.

او روزی، که در سن چهل سالگی بود، برای استراحت سر به کوه و صحرا نهاد. اتفاقاً گذر او به جایی افتاد که دید قطره های آب از بلندی بر روی تخته سنگی می چکد و سنگ را سوراخ نموده است. او با خود گفت: نه این سنگ از ذهن من سخت تر است و نه آب از علم نرم تر، لذا با اطمینان خاطر و توکل بر خدا سرگرم فراگرفتن علوم متداول عصر خود گردید و یکی از علمای طراز اول، در زمان خود و زمان های بعد از خود، شد. او کتابی به نام «مفتاح العلوم» که دارای چهارده علم دز زمینه های مختلف ادبی بود تصنیف نمود. (۱)

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا

علی (علیه السلام) در مورد الگوپذیری می فرماید: [«و لقد کان فی رسول الله (صلی الله علیه و آله) کافٍ لک فی الأسوه و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها... (۲)»؛ و به راستی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی کردن برای تو کافی است. او بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسوایی ها و بدی های آن، برای تو راهنما می باشد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) گرسنه ترین اهل دنیا بود و مانند برده روی زمین می نشست و با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را خود وصله می کرد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سرش دیگری را سوار می کرد و وقتی پرده ای نقش دار بر خانه (اتاق) او نصب می شد، به یکی از زنانش می فرمود: «ای فلانی آن را از من پنهان کن؛ زیرا من وقتی به آن نظر می کنم متذکر دنیا و زخارف آن می شوم».

او از دنیا با قلبش اعراض می کرد و یاد آن را از خودش زدوده بود و دوست می داشت زینت دنیا از جلوی چشمش غایب شود تا از آن لباس فاخر اتخاذ نکند و معتقد نشود که دنیا قرارگاه است و امیدی به اقامت در آن نداشته باشد...

و اگر بخواهی دوباره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی نمایی، از موسی (علیه السلام) تبعیت کن که می فرمود: «رَبِّ

ص: ۷۵

۱- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ج ۲، ص ۲۱۸، ۱۳۸۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

إِنِّي لَمِمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرِ فَقِيرٍ (۱)؛ ای پروردگار من، من به آنچه از خیر و نیکویی برایم بفرستی نیازمندم». سوگند به خدا موسی (علیه السلام) از خدا چیزی نخواست به مگر نانی را که بخورد؛ زیرا گیاه زمین می خورد و به جهت لاغری و کمی گوشت او، سبزی گیاه از پوست نازک درونی شکم او دیده می شد.

و اگر باز برای دفعه سوم بخواهی پیروی کنی، از داوود (علیه السلام) تبعیت کن که به دست خود از لیف خرما، زنبیل هایی می بافت و به هم نشین های خود می گفت: کدام یک از شما در فروختن آن ها مرا کمک می کند، در حالی که از ثمن و بهای آن قرص نان جوی می خورد.

و اگر باز بخواهی پیروی کنی، از عیسی بن مریم (علیه السلام) پیروی کن که بالشش سنگ بود و جامه خشن می پوشید و طعام خشن می خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب، ماه بود و سایه بانش در زمستان، مشارق و مغارب زمین بود و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویاند... نه زنی داشت که او را به فتنه افکند و نه فرزندی داشت که او را اندوهگین سازد... مرکب او دو پایش بود و خادمش دو دست او بود. (۲)

نباید تصور کرد که همه، مخصوصاً جوانان باید مانند آن ها زندگی کنند؛ زیرا علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ ائِمَّةَ الْحَقِّ (العدل) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» (۳)؛ خداوند تنها بر ائمه ی عدل واجب کرده است که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا فقر به فقیر فشار نیاورد .

دیگر این که، زمان آن ها با زمان ما تفاوت دارد، چنان که آن حضرت می فرماید: آیا همین که به من امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگویند قانع باشم و در سختی های روزگار با آن ها شریک نباشم؟ «أَأَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ» (۴).

علاوه بر آن، ائمه (علیه السلام) به قدری در سیر و سلوک غرق اند که حلال های دنیا برای ما، حرام های آن، برای آن هاست. آن حضرت فرمود: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ» (۵) و نیز می فرماید: «چگونه خانه دنیا را وصف کنم که آغازش رنج است و

ص: ۷۶

۱- - قصص، ۲۴.

۲- - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- - همان، خطبه ۲۰۰.

۴- - همان، نامه ۴۵.

۵- - همان، نامه ۴۵.

سرانجامش فنا و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب» (۱).

آن ها طبق بیان قرآن: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۲) در کار خیر و کمال از همه جلوترند؛ چرا که آنان الگویی به تمام معنا هستند و حکم قیادت و رهبری، مخصوصاً رهبری دینی و فکری جز این نیست.

ن_ام احم_____ د_ن_ام جمل_____ ه_انبی_است

چون که صد آمد نود هم پیش ماست (۳)

بنا بر قول حکما «بسیط الحقیقه کلُّ الأشياء و لیس بشيء منها» (۴)؛ یعنی موجودی که بسیط و دارای وجود جمعی، بلکه جمع الجمعی است کمالات همه اشیا را به نحو اعلی و اتم دارد، در حالی که هیچ کدام از آن ها نیست؛ یعنی فاقد نقصان آن هاست.

قرآن نیز در این مورد می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۵)؛ به این معنا که رهبران الهی بین خوب و خوب تر، خوب تر را برمی گزینند.

آنچه مهم است این است که طبق دستورات دینی، حق هر کدام از دنیا و آخرت و امور مادی و دین باید رعایت شود؛ چرا که انسان مرکب از جسم و روح است و دنیا هم از مخلوقات حضرت رب العالمین و مزرعه آخرت است. از عالم، موسی بن جعفر (علیه السلام)، روایت شده که فرمود: «لَيْسَ مِنْنا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ» (۶)؛ از ما نیست آن کسی که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید. کسانی هم که میل دارند به بطن شریعت که طریقت است و متن طریقت که حقیقت است برسند، باید مو به مو دستورات شرع را عمل کنند.

ز خسرو گفتن و فرهاد شنیدن

طریقت کی بود همچون حقیقت

ی- جوان و بزرگسالان

اشاره

در این خصوص لازم است چند مطلب به طور خلاصه تذکر داده شود:

۱. جوانان تصور نکنند که اساس و پایه جامعه تنها آن ها هستند، بلکه باید بدانند

ص: ۷۷

٢- - بقره، ١٤٨.

٣- - نك: اتحاد عاقل به معقول، حسن زاده آملی، ص ١٢٤.

٤- - اوایل كتاب العرشیه، ملاصدرا، و بی تا و شرح مبسوط منظومه، مطهری، ج ٢، ص ٥٥ و ملاصدرا، الاسفار، ج ٦، ص ١١٠.

٥- - زمر، ١٧-١٨.

٦- - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٣٢١.

چنان که قبلاً بیان شد. و افزون بر آن این که آن ها واسطه میان بزرگسالان و کودکان هستند و هرگونه رفتاری که از خود نشان دهند، با آن ها و وابستگان آن ها همان رفتار خواهد شد. در قرآن آمده است: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» (۲)؛ و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره ی یتیمان مردم) بترسند.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «بُرُوا آبَائِكُمْ يَبْرُكُمُ ابْنَائِكُمْ» (۳)؛ به پدر و مادرتان نیکویی کنید تا فرزندانتان هم به شما نیکویی کنند. و در دنباله حدیث آمده است: «وَعَفُوا عَنِ النَّاسِ (نساء غیرکم) تَعَفَّ نَسَاؤُكُمْ» (۴) و زنان مردم را عقیف بدانید و از تعرض به آن ها امتناع ورزید تا از تعرض به زنان شما دست بردارند. در حقیقت هر بدی و خوبی علاوه بر تأثیر آن ها بر روی شخص خوب و بد، بر روی جامعه و تاریخ تأثیر دارند، لذا ثواب و عقاب مضاعف است. (۵)

۲. روح، کودکی و جوانی و پیری و مذکر و مؤنث و خواب و بیداری و زمان و مکان و صحت و سقم و مردن و زنده شدن و... ندارد، بلکه آن ها مربوط به تن و جسد و جسم انسان هستند. به این ترتیب ایمان، کفر، ارزش، ضد ارزش، سعادت، شقاوت و... مربوط به روان آدمی است. پس اصالتاً قدر و منزلت و اهمیت جوان مربوط به روح ایمانی اوست و شادابی و زیبایی نیز، مادی نیست؛ هرچند در بعضی موارد، ماده و جسم به عنوان زمینه آن دو محسوب می شوند. لذا جوان نباید مغرور جمال ظاهری خود شود.

۳. جوان ها چون نسبت به والدین و دیگر بزرگترها کم تجربه اند باید از آن ها پیروی کنند. امام علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: «لَيْتَيْتَاسَّ صِغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لَيْتَ أَوْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ» (۶)؛ باید کوچک شما از بزرگتان پیروی کند و بزرگ شما به کوچکتان مهربان باشد. این کلام ترجمان

ص: ۷۸

۱- - حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ص ۲۲۱، ۱۳۸۳.

۲- - نساء، ۹.

۳- - بحار، ۷۵/۱۸۴ و بروجردی، جامع احادیث شیعه، ۲۶/۹۱۸، باب ۷۲ و تحف العقول لابن شعبه، ۱/۱۵۴، ترجمه جعفری.

۴- - ابن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۵۴، شماره ۳۱.

۵-۵- این نتیجه ای است که مصنف گرفته و خود مصنف هم یکی از منابع است.

۶- - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵.

گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ» (۱)؛ هیچ یک از مسلمانان را کوچک نشمر که خردسال آن ها در پیشگاه خداوند بزرگ است.

افزون بر آن اگر پدر و مادر مشرک یا کافر هم باشند باید نسبت به آن ها خوش برخورد بود. قرآن می فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۲)؛ و اگر پدر و مادر، تو را بر شرک به خدا، که آن را به حق نمی دانی، وادار کنند، در این صورت دیگر امر آن ها را اطاعت مکن، ولی در دنیا با آن ها به حسن خلق مصاحبت کن؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) به زکریا بن ابراهیم که از نصرانیت به اسلام گرایش پیدا کرده بود فرمود: به مادر نصرانیت نیکویی کن و او نیکویی نمود و در نتیجه مادرش مسلمان شد. (۳)

آن حضرت فرموده است: ثلاثٌ لم يجعل الله لاحد من الناس فيهن رخصة... (۴)؛ خداوند در سه چیز به هیچ کس رخصت و اجازه (خلاف) قرار نداده است: نیکی نمودن به پدر و مادر؛ چه خوب باشند و چه بد، وفا نمودن به عهد، چه برای نیکوکار باشد و چه برای تبهکار و ادای امانت و پس دادن آن به صاحبش چه خوب باشد و چه بد.

قرآن و رابطه فرزندان با والدین

۴. جوانان باید نسبت به والدین خود متواضع باشند، چنان که قرآن می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (۵) که امام صادق (علیه السلام) در معنای آن فرمود: تنها با رأفت و رحمت به آن ها نگاه کن و صداقت بلندتر از آن ها نشود و دو دست بالای دست آن ها نرود و پیشاپیش آن ها راه نرو. (۶)

بنا به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه محبت آمیز فرزند به پدر و مادر، عبادت است. «نَظَرُ الْوَالِدِ إِلَى الْوَالِدِيهِ حُبًّا لَهُمَا عِبَادَةٌ» (۷).

طبق بیان امام رضا (علیه السلام): «قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهُمَا بِحَقِّهِ فَقَالَ اللَّهُ: أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» (۸)؛

ص: ۷۹

۱- تنبيه الخواطر و نزهه النواظر، مسعود ورام، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۲، ص ۱۲۲؛ ر.ك: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۵.

۲- لقمان، ۱۵.

۳- کلینی، الاصول من الکافی، ۲/۱۶۰.

۴- حسن بن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۶۹، مترجم جعفری، ۱۳۷۷.

۵- اسراء، ۲۴.

۶- مجمع البیان، حسین بن فضل طبرسی، ج ۵-۶، ص ۶۳۱.

۷- تحف العقول، حسن بن شعبه، ص ۴۶.

۸- مستدرک، میرزا حسین نوری، ج ۲، ص ۶۲۷؛ لقمان، ۱۴.

خداوند حقّ والدین را قرین حق خود قرار داده و فرموده: شکر گزار من و والدین خود باش. تا آنجا که خداوند در احترام به والدین فرموده: «فلا- تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ...» (۱)؛ به پدر و مادرتان «أف»، که دارای حداقل معنای ملال آور و تلخ آمیز است، نگویید. آن حضرت در این باب فرموده است: اگر خداوند برای جلوگیری از رنجش و ملالت والدین، کلمه ای موجز تر و کوتاه تر از لفظ «أف» می دانست (یعنی وجود می داشت) آن را در قرآن می آورد؛ «لَمَوْ عَلِمَ اللَّهُ لَفْظَةً أَوْجَزَ فِي تَرْكِ عُقُوقِ الْوَالِدِينَ مِنْ «أَفٍّ» لَأَتَى بِهِ» (۲).

به نظر فرزندان جوان و کم تجربه و قلیل الایمان یا خدای ناکرده بی ایمان و تابع اندیشه های غربی، پدر و مادر پیر باعث رنج و مشقتند؛ زیرا دیگر آن قدرت و قیافه و توان مالی و کاری دوران جوانی را ندارند، پس باید آن ها را به محل سالمندان تحویل داد یا منتظر ماند تا بمیرند تا اگر مالی دارند به ارث ببرند و... در حالی از دو آیه سوره اسراء چند دستور به دست می آید: ۱_ فرزندان باید به والدین خود احسان کنند و عجیب است که خداوند آن را قرین عبادت خود قرار داده است «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۳) و صله ی رحم نمایند و قطع رحم نکنند. امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: «والذنوب التي تعجل الفناء، قطيعه الرحم و...» (۴)؛

گناهانی که عمر را تباه و کوتاه می کند قطع ارتباط با پدر و مادر است و... .

۲_ آن ها تا آخر عمرشان باید نزد فرزندانشان باشند. «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» (۵) نه این که آنها را به خانه سالمندان ببرند، چنان کودکان را به مهد کودک که اولی لانه منتظران مرگ است و دومی خانه محو کودک.

۳_ به آن ها نباید «اف» گفت.

۴_ نباید آن ها را طرد و نهی کرد، بلکه باید آنچه نیاز دارند قبل از درخواستشان به آن ها اهدا کرد. دستور داده اند در موقع دادن چیزی به آن ها، آن را در دست بگذارند و دو دستی به آن ها تعارف کنند تا آن ها بردارند؛ زیرا دست فرزندان باید زیر دست آن ها باشد.

ص: ۸۰

۱- - اسراء، ۲۳-۲۴.

۲- - مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۶-۵، ص ۶۳۱؛ تفسیر نورالثقلین؛ ج ۳؛ ص ۱۵۱، اسراء، ۲۳.

۳- - اسراء، ۲۳.

۴- - معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۷۱.

۵- - اسراء، ۲۳.

۵- باید با قول معروف و مؤدبانه با آن ها سخن گفت، چه مسلمان باشند و چه نباشند.

۶- باید نسبت به آن ها تواضع کرد.

۷- باید در حق آن ها در قنوت دعا کرد و گفت: «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (۱).

و اجزها بالاحسان احساناً و بالسيئات غفرانا(۲)؛ پروردگارا چنان که مرا از کودکی پیرو شدند تو آن ها را رحمت فرما. و در مقابل احسان آن دو به من، پاداش احسان و در عوض گناهان آنها جزای غفران به آن ها عنایت فرما.

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بفرماید: «الْبَرَكَهُ مَعَ أَكْبَرِكُمْ» (۳)؛ وجود پیران، میان مردان برکت است. و باز بفرماید: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ» (۴)؛

از جمله تکریم های خداوند، تکریم به کهنسالان مسلمان است. و امام علی(علیه السلام) بفرماید: «فَإِنَّهُمْ صِدْقٌ نَفَازٍ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (۵)؛

ای مالک به مردم مصر محبت و لطف کن و درنده خو مباش؛ زیرا آن ها دو دسته اند یا برادر دینی تو هستند یا نظیر تو در خلقت و امام صادق(علیه السلام) بفرماید: «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (۶)؛ وجود پیر سالخورده در خانواده اش همانند پیامبر الهی در میان امتش است و...، بنابراین پدران و مادران عین برکت هستند، و راه سعادت انسان، در گرو بزرگداشت پدر و مادر و مخصوصاً مادر است؛ چرا که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» (۷)؛ بهشت تحت قدم های مادران است.

دعای حضرت حَبَّت(عج) در این خصوص چنین است: «...و (تفضل) علی مشایخنا بالوَقَارِ و السَّكِينَةِ و علی الشباب بالإِنَابَةِ و التَّوْبَةِ و علی النساء بالحیاء و العِفَّة» (۸).

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان

لازم است جوانان بدانند آنچه آن ها را به پیری زودرس و مرض مبتلا می کند، صرف سن و

ص: ۸۱

۱- اسراء، ۲۴.

۲- دعای ابو حمزه ثمالی.

۳- رهنمای انسانیت، مرتضی تنکابنی، شماره ۱۱۱.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵- فیض الاسلام، نهج البلاغه، آغاز نامه ۵۳، ص ۹۹۳.

۶- جامع الأخبار، ص ۱۸۱ (۹۲)؛ ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمد تقی فلسفی، ج ۱، ص ۵۶.

- ٧- - پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بهاءالدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ٣٧٨؛ مستدرک الوسائل، ج ١٥، ص ١٨٠.
- ٨- - شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ٢٣٥، ثامن الائمه.

عمر طبیعی نیست، بلکه غم و غصه و ناراحتی و فشار و به اصطلاح «استرس» و عدم رعایت بهداشت و آلودگی هوا و مخصوصاً گناه است. دکتر ژوزف مونتا گفته است: آنچه می خورید باعث زخم معده و اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد، مثل نگرانی و غم و غصه، موجب پیدایش زخم معده می شود. (۱)

علی (علیه السلام) فرمود: «اللَّهُمَّ نِصْفُ الْهَرَمِ» (۲)؛ اندوه نصف پیری است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَرْبَعَةٌ تَهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ: أَكْلُ الْقَدِيدِ وَالْقَعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ وَالصُّعُودُ فِي الدَّرَجِ وَمُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ» (۳)؛

چهار چیز باعث پیری قبل از موعد می شود: ۱. تغذیه کردن از گوشتی که بر اثر اشعه آفتاب خشکیده باشد.

۲. مسکن گزیدن در جای مرطوب _ لذا تا بدن کاملاً خشک نشده، نباید لباس پوشید و از بر تن کردن لباس نمناک لازم است خودداری شود.

۳. کار روزانه ی توأم با زیاد از پله بالا رفتن.

۴. آمیزش با زنان سالخورده.

میل های هوس آلود به هر اکل و شرب، استعمال بی رویه دارو، اسراف در خوردن و آشامیدن _ قرآن فرموده است: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (۴) _ عدم رعایت بهداشت جسمانی و روانی، تغذیه ناسالم مادی و روحی، و امراض جسم و جان از جمله عوامل پیری زودرس اند.

لذا می طلبد که دولت مردان، مردانه در امر سلامت تغذیه در هر کجای از کشور، نظارت دقیق و کارشناسانه و تام و مستمر و مؤثر داشته باشند.

از موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده که: «الْحَمِيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمِعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ» (۵)؛ پرهیز، سرسلسله داروها و معده، خانه (اتاق و مرکز) درد است. و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ عَلَى النَّقَاءِ وَأَجَادَ الطَّعَامَ تَمَضُّغاً وَ تَرَكَ الطَّعَامَ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ لَمْ يَحْسِبِ الْغَائِطَ إِذَا أَتَى، لَمْ يَمْرُضْ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ» (۶)؛ کسی که در خوردن غذا نظافت را رعایت کند و آن را خوب بجود و تا اشتها

ص: ۸۲

۱- صفدر صانعی، سلامت تن و روان از نظر اسلام، ص ۸۷.

۲- نهج البلاغه، کلمه ۱۳۵.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۴- اعراف، ۳۱.

۵- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۵، ذیل کلمه «حمی»؛ مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، ص ۱۳۷۰، ۳۶۲.

٦- - حسن بن فضل طبرسي، مكارم الاخلاق، تعليقه: الاعلمي، ص ١٤٦.

دارد، دست از غذا بکشد، به موقع، تخلیه روده کند، جز به مرض مرگ، دچار بیماری دیگری نمی شود. انسان باید با اشتها شروع به غذا کند و با اشتها امساک نماید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «كُلْ و انت تَشْتَهِي و اَمْسِك و انت تَشْتَهِي» (۱).

شکم بارگی انسان سبب دوری از رحمت و عنایت الهی و اشتغال روح به تدبیر بدن و انصراف از عالم غیب است و کم خوری و خالی بودن معده او از طعام از جمله عوامل سنجیت پیدا کردن او با عوالم ملکوت و جبروت است.

روایت شده است که شکم گرسنه از مهمترین علل تقرب بنده به بارگاه ربوبی است و در مقابل، مغبوض ترین بنده در پیشگاه الهی آن است که شکمش پر باشد؛ «و اقرب ما یكون العبد من الله اذا خفف بطنه و ابغض ما یكون العبد من الله اذا امتلأ بطنه» (۲). ضمن این که پیامبر فرموده است: یا رب اشبع یوماً فأحمدک و أجوع یوماً فأستلک (۳)؛ روزی سیر می شوم تا سپاست گویم و روزی گرسنه می شوم تا از تو درخواست (غذا) کنم. علی (علیه السلام) فرمود: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مُؤِيبٌ» (۴)؛ قلب های خود را از کینه های نهانی پاک کنید، چه آن یک بیماری مهلکی است نظیر وبا.

و باز فرمود: «الغضب نارٌ موقدةٌ من کظمه أطفأها و من أطلقه کان أول مُحترقٍ بها» (۵)؛ غضب آتشی مشتعل است و کسی که آن را فرو نشاند، آن را خاموش کرده است و الا- خود او اولین کسی است که در شعله های آن می سوزد. امام علی (علیه السلام) فرموده است: «الحدّه ضربٌ من الجنون لاین صاحبها یندم فإن لم یندم فجنونه مستحکم» (۶)؛ خشم نوعی دیوانگی است، زیرا خشن پشیمان می شود و الا دیوانگیش محکم است.

درباره علاج غضب گفته اند: به پشت دست خود نگاه کنید و یا آب سرد بیاشامید و یا به طور کلی تغییر وضعیت بدهید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: وقتی غضب کردید بنشینید، پس اگر غضب

ص: ۸۳

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ۶۷/۳۱۸، باب ۵۸، زهد و درجات آن.

۴- آمدی، فهرست غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۳؛ مصطفی درایتی، معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۳، ۱۴۱۳.

۵- فهرست غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۹۳؛ معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۰۸.

۶- تصنیف غررالحکم و دررالکلم آمدی، ص ۳۰۱، به کوشش و تحقیق مصطفی درایتی، ۱۳۷۴.

رفت که هیچ و الا باید به پهلو خوابید(۱) و در انجیل آمده است: «اذکرنی حین تغضب اذکرک حین أغضب»(۲)؛

ای بنده من وقتی غضب می کنی مرا یاد کن تا وقتی من غضب می کنم تو را یاد نمایم.

اساساً و طبق دستور امام صادق(علیه السلام) باید کودک و میانسال و کهنسال مسلمان را به ترتیب: فرزند، برادر و پدر بگیریم که اولی به رحمت و دومی به وصلت و سومی به رأفت نیاز دارند. «...فَارْحَمْ وَلَدَكَ وَ صِلْ أَخَاكَ وَ بَرِّ أَبَاكَ»(۳)

کار پر تلاش، پوشیدن کفش مناسب و راحت که پ_ا را نزن_د و پوشی_دن لباس سبک، تقلیل عمل جنسی، قلت آمیزش با زنان از راه ازدواج موقت، عدم مشروب خواری، عدم اعتیاد به دخانیات، ترک هرئین، میانه روی در فعالیت (چنین نباشد که در قسمتی از روز شخص خود را خسته نماید و در قسمت دیگر فعالیتش به صفر برسد)، عدم پر خوری و پر خوابی، خالی بودن سینه از کینه و حسادت _ امام علی(علیه السلام) فرمود: «الحقد... مرض مُردی(۴)؛ کینه... بیماری نابودکننده است» و «صححه الجسد من قله الحسد»(۵) و «الحسدُ يُذیبُ الجسدَ»(۶) _

مدارا کردن با بدن، قانع بودن به آنچه کفاف می کند، حریص نبودن و عصبانی نشدن، از همه مهمتر ایمان به خدا و یاد کردن قلبی از او و از همه اساسی تر، توحید ناب و رفتار پاک و پندار زلال، از جمله عوامل بسیار ارزشمند در سلامت روح و تن و خانواده و جامعه و سعادت دنیا و آخرت است.

موحد چه زر ریزی اندر ب_رش

و یا تی_غ_هن_دی_ن_هی بر س_رش

امی_د و ه_راسش نباش_د ز کس

بر این است مبنای توحید و بس

بهترین ورزش که می تواند جوانان را از نظر روانی و جسمانی تقویت کند شناست. در شنا نشاط و شادی وجود دارد و تمام بدن فعالیت می کند، لذا بدن از رشد متعادل و هماهنگ برخوردار می گردد و در نتیجه زیبایی اندام حاصل می گردد. علاوه بر آن شناگر نه غرق می شود و نه می گذارد دیگری غرق گردد.

ص: ۸۴

۱- - الرساله القشیریة، ص ۳۵۷، ۱۳۷۴.

۲- - همان.

۳- - ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۴؛ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات، بحرانی اصفهانی، ص ۲۶۵.

۴- - غرر الحکم و درر الکلم آمدی، ۱/۲۶۸، ترجمه محلاتی، ۱۳۷۷.

۵- - نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۵۶.

۶- - غررالحکم و دررالکلم آمدی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۴۹.

اگر جوانان به تیراندازی نیز روی آورند، بسیار خوب است، زیرا هم ورزش و هم ارزش است و هم مانند شنا عمل مستحبی است و سبب می شود جوانان از عهده دفاع از میهن، خوب برآیند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **عَلِّمُوا ابْنَائِكُمُ السَّبَاحَةَ وَ الرِّمِيَّ**. (۱)

جوان، جوان مردی است که از خودیت بی خودی خویش و از غربت مغرب خود درآمده و به خودیت حقیقی و مطلق و نفسانیت اشراق مشرق خویشتن نایل آمده باشد، آن خودیتی که از من و مایی به دور باشد و جز خدا را نبیند.

زاحم_د چو می_م_م نی شد ج_دا

اح_د مان_د، کثرت ش_د آن دم فنا

پس آنگه کلام خود از خود شنید

به چشم خود آندم رخ خویش دید

ل- جوان و دین اعتدالی

چنانکه بیان شد مبنای زیبایی جوان، اعتدال و تناسب و تقارن است و هر چه او به پیری و مرگ نزدیک می شود آن سه مقوله رو به افول می گراید تا حدی که سبب مرگ می شوند.

اگر جوان در افکار و اخلاق و رفتار معتدل باشد خهی سعادت و زهی رستگاری او. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **«اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي»**؛ خدایا چنانکه خُلق و خلقت مرا زیبا و نیکو قرار دادی خُلق و خوی مرا نیز حَسَن و زیبا قرار بده.

عدالت، نحوه و حالت خاصی از اعتدال است. علی (علیه السلام) در تعریف عدالت می فرماید: **«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ هَا»** (۲)؛ عدل، امور را در مواضع و جاهای مناسب خود قرار می دهد. و **«العدل الانصافُ و الاحسان التفضل»** (۳).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدف از رسالتش را اجرای عدالت می داند. خداوند در این خصوص می فرماید: **«قُلْ... أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»** (۴)؛ ای پیامبر بگو... من مأمور شده ام تا میان شما به عدالت عمل نمایم. عدالت آن قدر مهم است که قرآن آن را نزدیک ترین امر به تقوا می داند. **«إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»** (۵).

نظام آفرینش بر پایه عدل و تعادل استوار است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: **«بِالْعَدْلِ قَامَتِ**

ص: ۸۵

۱- - نهج الفصاحه، ص ۴۰۸، به کوشش فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

۲- - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

٣- - نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت ٢٢٣.

٤- - شوري، ١٥.

٥- - مائده، ٨.

السَّمَوَاتُ وِ الْاَرْضُ»^(۱). از اعتدال و عدل و نظمی که سراسر عالم را فراگرفته است تعبیر به عدل تکوینی، و از اعتدالی که در سیستم دینی حاکم است تعبیر به عدل تشریحی و از اعتدالی که در گستره معیشتی جریان دارد تعبیر به اقتصاد و از اعتدالی که در قیامت نافذ است تعبیر به عدل جزایی می نمایند.

فلاسفه گفته اند: از جمله مصادیق و زیر مجموعه های عدالت در اخلاق، عفت، سخاوت، شجاعت و حکمت است.^(۲) عدالت، جنس آن چهار فضیلت است و آن ها انواع عدالت اند. آن فضایل، اوساط و حد وسط های میان اطراف رذایل اند، چرا که عفت، حد وسط میان رذیلت شهوت رانی و رذیلت خُمودی و سخاوت، حد وسط میان اسراف و تبذیر و شجاعت، حد وسط میان تهور و بی باکی و جبن و ترسویی و حکمت، حد وسط میان عدم تمرکز در کسب معارف الهی و کودنی است.

در مقابل عدل، ظلم قرار می گیرد و آن به این معناست که برای نمونه بسیاری از جوانان امور را در موضع و جای خودشان قرار نمی دهند، یعنی به جای این که به حکمت و عدالت و... متصف و مزین شوند، خود را به نکبت و ظلم و... متصف و آلوده می نمایند.

در کتاب «عوالی اللالی» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است و نیز در کتاب عُدّه الداعی آمده است که: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى أَلَى دَاوُودَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا دَاوُودُ إِنِّي وَضَعْتُ خَمْسَةَ فِي خَمْسِهِ (بَل سِتَّةَ فِي سِتِّهِ) وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي خَمْسِهِ (بَل فِي سِتِّهِ) غَيْرَهَا فَلَا يَجِدُونَهَا: وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجَهْدِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي الشُّبْعِ وَ الرَّاحَةَ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي (أَوْ خِدْمَتِي) وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَتِهِ (أَوْ طَاعَتِهِ) السُّلْطَانَ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقِنَاعِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ.

وَ وَضَعْتُ رِضَايَ فِي سَيْخِطِ النَّفْسِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي رِضَا النَّفْسِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا (وَ شَشْمِينَ قَسَمْتُ كَيْ تَنْهَا فِي كِتَابِ عَوَالِي اللَّالِي آتَمَدَه اسْتِ عِبَارَتِ اسْتِ اَزِ اَيْنِ كِه:) وَ وَضَعْتُ الْفَخْرَ فِي التَّقْوَى وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ بِالْأَنْسَابِ فَلَا يَجِدُونَهُ»^(۳)؛ خداوند تعالی به داوود (علیه السلام) وحی نمود: ای داوود! من پنج چیز را در پنج چیز (بلکه

ص: ۸۶

۱- - احسانی، عوالی اللالی، ۴/۱۰۳.

۲- - سبزواری، شرح المنظومه، ص ۱۰۳.

۳- - بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۵۳، باب ۳۳: النوادر و المواعظ و الحکم، ص ۴۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

شش چیز را در شش چیز) قرار دادم، در حالی که مردم آن پنج (یا شش) چیز را در پنج (یا شش) چیز دیگر جستجو می کنند، لذا آن (نتایج مثبت پنج یا شش چیز) را نمی یابند:

۱. من علم را در گرسنگی و کوشش قرار دادم و مردم آن را در سیری و راحتی قرار می دهند، لذا آن (علم) را نمی یابند.

به قول سعدی علیه الرحمه:

ان درون از طعمِ ام خالی دار

تا در او نورم عرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن

که پوری از طعم تا بینم (۱)

۲. من عزت را در طاعت و اطاعت (یا در خدمت نمودن مردم به من - به نقل از «عوالی اللآلی» از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) قرار دادم ولی مردم آن را در خدمت به سلطان و تملق گویی او می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۳. من غنا و بی نیازی را در قناعت و کفاف قرار دادم، اما مردم آن را در کثرت مال و ثروت می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۴. من رضای خود را در سخط و غضب نفس انسان قرار دادم، لکن مردم آن را در رضای نفس خود می جویند، لذا آن را نمی یابند.

۵. من راحتی را در بهشت قرار دادم ولی مردم آن را در دنیا می طلبند، لذا آن را نمی یابند. در ضرب المثل آمده است:

دل بی غم در این عالم نباشد

اگر باشد بنی آدم نباشد

۶. من فخر و افتخار را در تقوا قرار دادم، در حالیکه مردم آن را در انساب و نسب ها و خویشاوندان می جویند ولی آن را نمی یابند.

ص: ۸۷

مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته به روشنی دریافته اند که بشر برای وضع قانونی که ضامن سعادت دنیا و آخرت او باشد نیاز مبرم به انبیا دارد. پیامبر وسیله و واسطه است تا قانون و برنامه خداوند را از طریق وحی در اختیار مردم بگذارد، یعنی پیامبر واسطه میان خالق و خلق است. آن واسطه ای که مادون خالق و مافوق مخلوق است، لذا پیامبر(صلی الله علیه و آله) باید معصوم باشد و هیچ رجس و پلیدی از او در مدت عمر او سر نزند.

بنابراین تنها خداوند، قادر است برنامه هائی به صورت فرامین، توسط انبیا در اختیار بشر بگذارد که مطابق با اقتضای تن و روح و گذشته و آینده و دنیا و آخرت و روحيات جوان و پیر و زن و مرد و عالم و جاهل و سیاه و سفید و... باشد.

انسانی که قادر نیست حتی یک برنامه هفتگی غذائی برای خود تهیه نماید چگونه قادر است قانون و قاعده ثابت زندگی برای خود تهیه کند تا چه رسد که بخواهد قانونی برای بشر، آن هم با توجه به این سرا و آن سرا، آماده نماید تا به خواسته های ظاهر و باطن، یعنی جسم و جان و قلب و روحيات او پاسخ مثبت دهد و خوشبختی دو جهان را برای او تأمین نماید.

اصولاً عقل کلیاتی اجمالی در مورد بعضی از امور مربوط به دنیا و آخرت و انسان دارد که این کافی برای تأمین سعادت بشری نیست، یعنی انسان از جزئیات تفصیلی آن ها اطلاع ندارد، لذا قادر نیست برنامه ای تنظیم نماید تا همه آن ها را زیر پوشش خود درآورد، به ویژه این که علم بشر مطلق و در نتیجه ثابت نیست و روز به روز وسعت و تکامل می یابد و امور فردی و اجتماعی پیچیده تر می گردد و نیازهای او افزایش می یابد(۱).

روند تغییرات حقوقی و قانونی در طول تاریخ بشر، نشان می دهد که با وجود پژوهش ها و تلاش های هزاران دانشمند متخصص در طول هزارها سال هنوز یک نظام حقوقی صحیح و

منسجم و کامل و همه جانبه، حتی برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی و دنیوی، به وجود نیامده است، با این که در آن ها از شرایع آسمانی نیز بهره برده شده است.^(۱)

برای روشن شدن اجمالی مسئله نُبُوت یا نُبوَّت به طرح چند مسأله از مسائل نبوت، چه نبوت عامه و چه نبوت خاصه، پرداخته می شود.

نبوت در لغت و اصطلاح

نبوت مأخوذ از «نبأ» و به معنای خبر است و نُبُوت و نَبَاوت به معنای شیء مرتفع است و نبی به غیر همزه به معنای مخبر و خبردهنده از جانب خدای عزوجل است و اصل آن به همزه «نبیء» است، سپس همزه ترک شد. برای این که «نبیء» به معنای بیرون آینده از مکانی به مکان دیگر است، یعنی از مکانی به مکان دیگر رفتن و از جایی دور شدن است، لذا اعرابی که به رسول خدا گفت: یا نبیء الله، یعنی ای کسی که از خدا دور است. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انکار آن پرداخت و فرمود: مرا به وسیله نامم سرزنش مکن، پس من نبی الله هستم و در روایتی آمده است: لستُ بنبیء الله و لا کنی نبیء الله.

همزه در نبیء از لحاظ لغت ردیء و پست است و آن به خاطر کمی استعمال آن نزد عرب است، پس افسح، نبیء است، برای این که هر «منبأ» ی رفیع القدر و المحل نیست.

خلاصه این که نبی به معنای خبرآورنده از جانب خداوند است و اگر نبی از نباوت مشتق شده باشد به معنای آنچه مرتفع از زمین باشد، لذا نبی کسی است که مشرف بر مردم است.

نبی در اصطلاح متکلمین انسانی است که از خداوند تعالی، بدون واسطه ی بشری خبر کسب می کند.^(۲) ولی به آن تعریف ایراد وارد نمودند که آن شامل امام هم می شود، چون امام از راه الهام و تحدیث، از خداوند خبر می گیرد. لذا فاسقان که منبأ خبر می شوند، خبرشان بی اعتبار است.

اگر مراد از نبی کسی باشد که به او وحی تشریحی القا می شود، پس تعریف جامع و مانع است و تعریف شامل همه انبیا می گردد و شامل ملائکه و عرفا و ائمه (علیه السلام) نمی گردد.^(۳)

بنابر نظر شیخ مفید در عرف شریعت اسلام، تعبیر وحی اختصاص به پیامبران دارد و شامل امامان نمی شود.^(۴) در همین راستا علامه طباطبائی گوید: ادب دینی اقتضا می کند وحی تنها به

ص: ۸۹

۱- محمد تقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۷۹، ۱۳۷۸.

۲- المقداد السیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۲۹۵.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ص ۵۱۶.

٤- - محمد بن نعمان مفيد، مصنفات الشيخ المفيد، ج ٥: تصحيح الاعتقاد، ص ١٢٠.

پیامبران اطلاق گردد، لذا اگر درباره ائمه هدی به جای وحی، الهام گفته شود، خوب و مناسب است (۱). هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) گفته باشد: انک تسمع ما اسمع... (۲)؛ تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی.

دلایل حسن بعثت انبیا

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: بعثت و برانگیخته شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوب است، برای آن که آن، مشتمل بر فوایدی است، مانند کمک نمودن به عقل در اموری که عقل بر آن ها دلالت می کند، مثل وحدت خالق. لذا گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه؛ یعنی واجبات شرعی، لطف ها و توفیق های خداوند در واجبات عقلی هستند. انسان چیزی را که هم شرعی باشد و هم عقلانی بهتر می پذیرد. به این ترتیب شرع و عقل یکدیگر را تأیید می کنند.

و فائده دیگر، استفاده حکم است در اموری که عقل بر آن دلالت نمی کند، مانند اصل و نوع نماز خواندن و تعداد رکعات آن. عقل به بسیاری از دستورات انبیا راه نمی یابد و تنها انبیا به آن ها گوشزد می کنند و چه بسا تجربیات بشری به بعضی از آن ها راه یابد. (۳) مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گوشت خوک را تحریم نمود و بشر پس از سالیان دراز به حکمت آن تحریم پی برد.

یکی دیگر از مهمترین عوامل تربیت و تکامل انسان، وجود الگو و نمونه اخلاق پسندیده و رفتار است که اهمیت آن در مباحث روان شناسی و تربیتی به ثبوت رسیده است. انبیای الهی به عنوان انسان های کامل و تربیت شده خداوندی، این نقش را به بهترین وجه ایفا می کنند. آن ها به تعلیم بشر و تربیت او می پردازند.

یکی دیگر از برکات وجود انبیا در میان مردم این است که در صورت فراهم بودن شرایط لازم، رهبری اجتماعی و سیاسی و قضائی مردم را به عهده می گیرند. و بدیهی است که رهبر معصوم یکی از بزرگترین نعمتهای الهی برای جامعه می باشد و به وسیله او جلو بسیاری از نابسامانی های اجتماعی گرفته می شود. (۴)

امی_رم_ؤمنان در این ب_اب می ف_رمایند: فب_عث فیهم رسله و واطر الیهم انبیاء ه لیستأدوهم میثاق

ص: ۹۰

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۲/۲۹۲.

۲- - نهج البلاغه فیض الاسلام، آخر خطبه ۲۳۴ (خطبه قاصعه).

۳- - علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ق.

۴- - نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۱۸۱، تابستان ۱۳۷۸.

فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول(۱)؛ یعنی پس خدای تعالی پیغمبران خود را در میان آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند.

یکی دیگر از دلایل حسن بعثت انبیا این است که آن ها سبب اصلی صنعت مادر در میان جوامع بشری شدند. آن ها صنعت کشتی سازی و سدسازی و زره سازی(۲)

و فن درست مدیریت و روش رهبری صحیح و عادلانه و حکیمانه و سیاست معقول و... را به مردم تعلیم دادند. ریشه هر خیر و برکتی در علم و اخلاق و عرفان و صنعت و رشد و توسعه در میان مردم، انبیا(علیه السلام) بودند.

اسرار طبیعت همه اسرار من است

احکامش ریعت همه اقوال من است (۳)

بیرون از من حقیقتی دیگر نیست

عالم تفصیل و آدم، اجمال من است (۴)

دلایل وجوب عصمت انبیا

پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت انسان و جهان و خداوند، در مرتبه ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضای خداوند و عشق به او ترجیح نمی دهند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آن ها خطور نمی کند تا چه رسد به انجام آن. آنان از سر عشق به مقام الهی، عبادت می کنند.

علاوه بر آن آنان می دانند نتایج ناگوار گناهان در دنیا و آخرت چه به روز آدمی می آورد و می دانند که معصیت، خدا و وجدان خود را از آنان سخت ناراضی می کند. و آنان با ارتکاب معصیت پیش حضرت احدیت و خود و مردم، چه در این سرا و چه در آن سرا، پست و بی ارزش می شود. لذا از ملامت نفس لوامه در امان نیستند.

وقتی محیط خانه مساعد برای رشد و تکامل و تعالی انسان هائی باشد و لقمه حرام و شبهه ناک در زندگی آنان وجود نداشته باشد و از آغاز تا به مدتی بر اثر تعلیم و تربیت والدین، اندیشه پاک

ص: ۹۱

۲- - نك: هود، ۳۷ و كهف، ۹۵ و انبياء، ۸۰.

۳- - سيزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۸.

۴- - نك: احمد علي احمدی، اسلام و عقاید، ص ۱۳۰، ۱۳۳۹.

داشته باشند و به یاد خدا بوده باشند و در طول آن مدت، کار شایسته و بایسته ای انجام داده باشند، به حدی که به ملکات مثبت نفسانی و سجایای خوب انسانی متصف شده باشند، دیگر غیرممکن است آنان اندیشه غیرمنطقی و نادرست و گناه آلود داشته باشند و از آنان گناهی سربرزند، به ویژه این که معتقدیم آن ها از امدادهای غیبی نیز برخوردارند.

آیا ممکن است یک استاد معارف اسلامی به دانشجویان، فحش ناموسی بدهد یا کتاب یک دانشجوی را بدزدد و یا چاقو کشی کند. جواب منفی است. در حقیقت او از این جهات معصوم است و انبیا از هر جهت.

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: در نبی عصمت و مصونیت از خطا و گناه واجب است تا وثوق و اطمینان برای پیروان او حاصل شود، در نتیجه غرض و هدف از نبوت که عبارت از لزوم تبعیت محض از اوست تحقق پیدا کند. و در صورت عدم عصمت نبی نیز واجب است از او متابعت نمود، چرا که خداوند می فرماید: "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ" (۱)؛ و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر این که، به اذن خداوند اطاعت شود.

و واجب است ضدیت در متابعت از او را روا نداریم، چرا که فرض این است که او عصمت ندارد و این اصل مسلم است که: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق (۲)»؛ هیچ اطاعتی از مخلوق در معصیت خالق وجود ندارد، در نتیجه به ضدیت و مخالفت او قیام کرده ایم که این نقض غرض نبوت، یعنی اطاعت محض از اوست و علاوه بر آن باعث انکار او می گردد، زیرا وقتی گناه مرتکب شود باید به هر وسیله ای مانع او شد و این ایذاء و اذیت رساندن به اوست که جایز نیست. (۳) به این ترتیب نبی باید معصوم از خطا و گناه باشد.

قرآن در تأیید عصمت انبیا (علیه السلام) و مخصوصاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: "أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْبَدَهُ" (۴) و باز می فرماید: "فَإِنَّهُ يَسْتَلِكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا. لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ" (۵)؛ پس خداوند از جلو و پشت سر آن ها (رسولان یا ملائکه ی) خود، به خاطر مراقبت از آن ها، سلوک و حرکت دارد تا رسول خدا بدانند انبای سلف یا ملائکه، رسالات پروردگارش را کاملاً رسانده اند و خطائی رخ نداده است یا این که شیاطین نتوانسته اند استراق

ص: ۹۲

۱- - نساء، ۶۴.

۲- - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۶۵.

۳- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۴۹، به کوشش حسن زاده آملی، ص ۳۴۹.

۴- - انعام، ۹۰.

۵- - جن، ۲۷ و ۲۸.

شیخ طوسی در این خصوص می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اول عمرش تا آخر آن از خطا و سهو و نسیان در اقوال و افعال و ترک ها و تقریراتش، مصون بوده است، لذا معصوم است، به دلیل این که اگر معصیتی انجام دهد، محل و منزلت و اعتبارش از قلب ها ساقط می شود و اگر سهو و نسیان بر او جایز باشد، اطمینان از خب_رهایش (از عالم غیب) مرتفع می گردد، پس فائده و غرض بعثت که هدایت است، باطل می شود و آن محال است. (۲)

در این جا باید به دو نکته توجه نمود: ۱. این که پیامبر در أخذ وحی و عمل به آن و ابلاغش، مصون از اشتباه و خطا و خیانت و گناه است ولی در امور دیگر مثل مردم است. "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ" (۳)

۲. این که گناه یا به علت جهالت است که انبیا خطا و جهالت ندارند، زیرا در وحی که عین واقعیت است، خطا وجود ندارد، چرا که اساساً خطا در تطبیق است و یا به علت ضعف ایمان و عدم ملکات مثبت نفسانی است که آن ها از این دو به دورند، زیرا امامیه بر این باورند که عصمت، خلقی است که صاحبش از خطا، به جهت علمش به مثالب و عیوب معاصی و مناقب و خوبی های طاعات، مصون است.

و آن (عصمت)، هیأت و حالت نور علمی است که به سبب تابع و پی در پی بودن وحی و الهام، راسخ و مؤکد در او و هر ولی خدایی است، در عین حال که امکان معصیت در آن ها وجود دارد، (۴) چنان که بیان شد؛ ولی اهل سنت (به استثنای بعضی) اهل بیت رسول خدا و ائمه و حتی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و... را معصوم نمی دانند (۵) و تنها به عصمت پیامبر ختمی اذعان و تصدیق دارند.

گفتنی است: منظور از آیه ی «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (۶)؛ تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست»، این است که پیامبر ختمی، قبل از وحی، ایمان و عمل تفصیلی نداشت و تفصیلاً

- ۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰-۹، ص ۵۶۳.
- ۲- شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۹۷، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- [۴]- کهف، ۱۱۰.
- ۴- ملاحادی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۶، ۱۳۶۱ یا ص ۴۰۲، ۱۳۸۰ ق.
- ۵- [۶]- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۱، ص ۲۱۰، ۱۳۸۳.
- ۶- شوری، ۵۲.

نمی دانست که قرآن و محتوای آن و ایمان چیست و طبق آیه ی «وَوَحَّيْنَاكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۱)»، او گم شده ای بود که خدا او را هدایت نمود.

و نفی ایمان و عمل تفصیلی، ملازم با نفی اجمالی آن ها نیست (۲)،

زیرا در نهج البلاغه آمده است: و لقد قرن الله به (صلی الله علیه و آله) من لدن... (۳)؛ و خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش (روح القدس) را از وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شیر گرفته شده بود، همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری ها و خوهای نیکوی جهان، سیر و سلوک دهد.

بعضی هم گفته اند: آن حضرت به دین مسیح (علیه السلام) بوده است و عدیدی هم بر این باورند که طبق آیه ی «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا (۴)»، به آیین ابراهیم (علیه السلام) بوده است که این آیه با کلام علی (علیه السلام)، به وجهی، قابل جمع است.

باید دانست پدر و مادر پیامبر اکرم و اجداد آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه موحد بودند و احدی از آن ها آلوده به شرک نبودند. رسول خدا فرموده است: لم یزل ینقلنی من اصلاب الطاهرین...؛ من همیشه از اصلاب طاهر به ارحام پاک انتقال داده می شدم تا در این عالم شما آمدم (شیخ مفید گوید: امامیه و شیعه) اجماع دارند بر این که عموی پیامبر، ابوطالب، درحالی از دنیا رفت که مؤمن بود و مادرش، آمنه دختر وهب، بر توحید بود (۵).

و حتی همسر هیچ پیامبری طبق آیه ی «الزَّانِيَةُ لَآ يَنْكِحَهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ (۶)» و آیه ی «الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيْثِينَ (۷)»، زناکار و زانی و بدکاره نبودند.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث مربوط به منشأ عصمت، به خوبی روشن می گردد. عصمت به گونه ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که بیان شد به خطا نمی روند و دارای ملکه عصمت اند، اما اگر بخواهند می توانند به انجام کارهای بد مبادرت ورزند، اما با اختیار آن را ترک می کنند، مانند فرد نرمال و بهنجار و عاقلی که اگرچه

ص: ۹۴

۱- - ضحی، ۷.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۲ سوره شوری.

۳- - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴، شماره ۶۱.

۴- - نحل، ۱۲۳.

۵- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، ص ۱۳، بی تا.

٦- - نور، ٣.

٧- - نور، ٢٦.

می توانند به سیم برق دست بزنند ولی چنین نمی کند، چون می داند آن، سبب نابودی وی می شود.

اختیار داشتن برای انجام دادن کار بدی، توسط شخص معصوم، به این معنا نیست که او حتماً آن کار را انجام دهد (و در وقت دیگر انجام ندهد) و یا انتظار انجام دادن آن برود، بلکه به این معناست که انجام آن کار را مخالف شریعت و در نتیجه سبب شقاوت دنیا و آخرت می داند، لذا به اختیار خویش آن را همیشه ترک می کند. چون معنای اختیار و انتخاب به ترتیب به معنای خیر را برگزیدن و نخبه را مقدم داشتن است و او کار قبیح را خیر و نخبه نمی داند تا برگزیند. درست مانند فرد عاقلی که گرچه می تواند به سیم برق دست بزند و یا خود را از جای بسیار مرتفعی پرت نماید ولی چنین نمی کند.

قرآن به این نکته نیز اشاره دارد: **”يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ“** (۱)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامت را نرسانده ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر عصیان و نافرمانی خدا دلالت می کند. اگر فرد معصوم برای انجام گناه قدرت نداشته باشد، خداوند نمی فرماید: ای پیامبر! اگر چنین نکنی، رسالتت را انجام نداده ای. پس آن ها بر عصیان خدا توانایی دارند، هر چند آن را هیچ وقت انجام ندهند و انتظار آن هم نرود. قدرت بر گناه و عصمت در انبیا جمع است و تنافی و مغایرتی میان آن ها برای آن ها وجود ندارد.

برخی از اهل سنت نتوانستند میان امیال نفسانی و عصمت را جمع نمایند و به عدم تنافی آن دو، اذعان نمایند. (۲) آن ها نمی دانند معصومان، انسان های مافوق اند، نه مافوق انسان، مثل ملائکه. به تعبیر یکی از اندیشمندان، قوه سامعه از انسان، صوت حسن می خواهد، نه غنا و شخص می تواند صدای خوب را با صوت موزون، بدون شائبه حرام تأمین نماید و نیز سایر قوا. لذا انبیا (علیه السلام) راه حرام را برای پاسخ به قوا بستند و با حلال به مقتضیات قوا جواب حلال و مثبت دادند. (۳)

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص

طریق معرفت و شناخت صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ظهور معجزه به دست اوست و معجزه عبارت از

ص: ۹۵

۱- - مائده، ۶۷.

۲- - احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۹ و نک: حسن حنفی، من العقیده الی الثوره، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۸۷.

۳- - عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۲۲ و ۲۳.

ثبوت چیزی و عملی است که مطابق عادت مردم نباشد، مثل تبدیل شدن عصای موسی (علیه السلام) به حیّه و مار بزرگ یا نفی چیزی است که طبق رسم و خوی مردم نباشد، آن هم با خرق و خراب کردن امور عادی باشد و مطابق ادعای پیامبر (صلی الله علیه و آله). (۱)

نتیجه این که معجزه پیامبر نباید این باشد که بخواهد اعور و یک چشمی را سالم نماید، آن وقت نتیجه به عکس بشود، یعنی آن یک چشم سالم او را نیز از بین ببرد یا او را هم کور نماید و هم کر که این خرق عادت است، نه معجزه (۲)

و چه بسا از این بشود پی برد که او بی خود ادعای نبوت می کند. ولی در کرامت ولی خدا خرق عادت وجود دارد و ادعای نبوت وجود ندارد و نظیر او نیز یافت می شود (راه برای ولی خدا شدن برای هر کس باز است اما هر کس نمی تواند پیامبر بشود) و اگر او سوء استفاده نماید کرامتش باطل می شود.

در معجزه شرط است که هیچ فردی از افراد که پیامبر برای آن ها مبعوث شده است نتواند مثل یا نزدیک کار او را انجام دهد، لذا گفته اند: المعجزه امرٌ خارق للعاده مقرونٌ بالتّحدی مع عدم المعارضه. (۳)

نکته ای که در این جا باید متذکر شد این که معجزه باید در جهت خیر یا حداقل در جهت امر مباح باشد، نه در جهت شر و خلاف عقل و شرع، پس آنچه گفت ه_ش_ده_اس_ت_که: «مع_جزه_ای_که_حضرت_عیسی_(علیه_السلام)_در_عروسی_کرد،_که_آب،_شراب_شد»، (۴)

تحریفی بیش نیست.

البته هدف آن معجزات، متفاوت است، لذا آنچه برای مریم (علیه السلام) واقع شد، برای سکونت و قوت قلب او بوده است و بنا بر نظر عده ای آن، ارهاص و مقدمه چینی برای بعثت حضرت عیسی (علیه السلام) است. و آنچه برای آصف بن برخیا رخ داد، دلالت بر وصایت به حق او برای حضرت سلیمان می کند و آنچه برای ائمه (علیه السلام) رخ داد و می دهد، دلالت بر وصایت و امامت و ولایت آن ها از قبل خداوند متعال می کند. (۵)

قرآن در مورد آصف بن برخیا می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۶)؛ و آن کس (آصف) که بعضی از علوم کتاب نزد اوست (به قسمی از علم

ص: ۹۶

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۱، ۱۳۶۵.

۳- حسن زاده، التعليقات علی «کشف المراد»، ص ۵۹۵.

۴- برنابا، ترجمه: فهیم کرمانی، ص ۷۵ و انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری، ص ۱۲۲، ۱۳۶۲.

۵- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۴.

کتاب الهی آشناست) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را بدین جا می آورم.

نکته ای که در این جا مطرح است این که او به بعضی از معارف کتاب آشنا بود و چنان معجزه ای بسیار عظیم از خود بروز داد، در حالیکه در یک آیه دیگر خداوند می فرماید: "قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ" (۱)؛ بگو: تنها گواه میان من و شما خدا و عالمان حقیقی به کل کتاب خدا (که ائمه (علیه السلام) اند) کافی خواهند بود که در این آیه "وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ" آمده است که منظور امامان دوازده گانه اند، لذا فقط خدا می داند که قدرت روحی و اعجازی آن ها تا چه حد است.

باید دانست: کرامت های علی (علیه السلام) (بلکه معجزات او) برای تکمیل معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و معجزه بر سبیل ارهاص و مقدمه چینی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبارت است از احداث امر خارق العاده، در آستانه ولادت و بعد از آن برای دلالت بر بعثت نبی، قبل از زمان بعثت، از قبیل انکسار ایوان کسری و انطفاء و خاموشی آتش فارس و سایه افکندن ابر بر سر پیامبر و تسلیم سنگ ها در مقابل حضرت، به این معنا که مردم می شنیدند که سنگ ها بر آن حضرت سلام می کنند. و عکس معجزه به دست کذابین به سبب جزا و کیفر برای کذبشان جایز است و سحر هم که غیر واقعی، و مغلوب معجزه است.

ابعاد اعجاز قرآن

قرآن از جنبه های مختلف معجزه است که به برخی از آن ها به اجمال اشاره می شود:

فصاحت و بلاغت

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تشکیل گردیده است اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و آسان ترین کلمات از جهت تلفظ و جذاب ترین ترکیب را در کلمات به کار گرفته است (فصاحت) به گونه ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می رساند (بلاغت). قال بعض الاکابر: البلاغه أداء المعنى بکماله الى النفس فى احسن صوره من اللفظ. (۲)

هنگامی که اعراب و ادبا و علمای عرب زبان، آیات الهی را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدند ناگهان

ص: ۹۷

۱- - رعد، ۴۳.

۲- - شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۹.

با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبرو شدند که آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت. کافران ناگزیر جوانان خود را از شنیدن قرآن برحذر می داشتند و یا هنگام تلاوت قرآن هیاهو به راه می انداختند تا صدای قرآن بـه کـسی نرسد. قرآن می فرماید: "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ." (۱)

باید دانست اعجاز قرآن مربوط به نفس و خود قرآن است. نه این که به فرض، عبارات قرآن رکیک باشد و هر وقت بلیغ و فصیحی خواست نظیر آن را بیاورد خداوند مانع شود که به این، «صیرفه» گویند و درست نیست. شیخ مفید در تعریف صرفه و تأیید آن می گوید: ان جهة ذلك (المعجزة) هو الصرف من الله تعالى لاهل الفصاحة و اللسان عن معارضة النبي بمثله... (۲).

در تاریخ از ابن هشام نقل شده است (۳) که ابن ابی العوجا و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک بصری و ابن مقفع در بیت الحرام جمع شدند و حجاج را به خاطر قرآن مسخره و طعن می کردند، پس ابن ابی العوجا گفت: هر کدام از ما با ربع و یک چهارم قرآن معارضه می کند و در پاسخ به تحدی و مقابله به مثل قرآن شرکت می کند و در سال آینده همین جا جمع خواهیم شد و اسلام و نبوت محمد را ابطال خواهیم نمود.

سال آینده در بیت الحرام مثل سال گذشته جمع شدند، پس ابن ابی العوجا گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: "فَلَمَّا اسْتَيْسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا" (۴) فکر کردم و عاجز شدم و عبدالملک گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ" (۵) فکر کردم و عاجز گردیدم و ابوشاکر گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا" (۶) فکر کردم و عاجز شدم و ناتوان گردیدم و ابن مقفع گفت: ای قوم، این قرآن از سنخ و نوع کلام بشر نیست، زیرا من از وقتی که از شما جدا شدم در معارضه با آیـه: "وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْنَ عَمِّي وَيَ أَيْمَانِي أَيُّكُمْ أَقْبَلُ وَ غِيَضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" (۷).

ص: ۹۸

۱- - فصلت، ۲۶.

۲- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۳۰.

۳- - السید کاظم حسینی الحائری، اصول الدین، ص ۱۷۵، ۱۳۸۵.

۴- - یوسف، ۸۰.

۵- - حج، ۷۳.

۶- - انبیا، ۲۲.

۷- - هود، ۴۴.

در این اثنا امام جعفر صادق (علیه السلام) در حالیکه از آن ها گذر کرد که آیه: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱) تلاوت می فرمود.

البته آنچه نوشته شد بیشتر از جنبه ظاهری قرآن است و الا قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن همچنین باطنی دارد که تا به هفت بطن و متن می رسد. امام صادق (علیه السلام) در مراتب قرآن مجید فرموده است: فالعبارات للعوام و الإشارات للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء. (۲)

یکی از ادیبان و بلیغان و حکمای عرب به نام ولید بن مغیره که از او به «ریحانه العرب» یاد می کنند، پس از شنیدن این آیه از قرآن: «حم* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» (۳) گفت: من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان ها شبیه است و نه به سخنان جنیان، سپس در مورد قرآن چنین داوری نمود: و إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَه و إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَه و ان أعلاه لمثمر و ان أسفله لمغدق و إنه ليعلو و ما يعلى عليه، (۴) یعنی سخن او شیرینی خاص و زیبایی ویژه ای دارد و ساختار آن پربار و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی والا است که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل رقابت نمی باشد.

گفتنی است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و ظاهر آن هیچ گاه با باطن آن در تعارض و تقابل نیست و برعکس. و آیات آن، مجمل و مغلق و رمزی و معماگونه نیست، ولی بعضی از اشعاری که عرفایی همچون حافظ سروده اند ظاهر آن ها با باطن آن ها در تضاد است. مثل:

خیز تا در میخانه گشادی طلبیم

بر ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

گرچه افتاد ز زلفش گره ای در کارم

همچنان چشم گشاد از کرمش می دارم (۵)

و همچنین است شعر وی در ذیل:

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب و بر بکشد زهی شرف (۶)

نمونه دیگر شعر معماگونه ی شمس الشعراء، سروش است:

بدان لبانِ چو مرجان چنان زخم بوسه ای

که رنگ می برم از آن لبانِ چون مرجان (۷)

- ۱- - اسراء، ۸۸.
- ۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۷۵/۲۷۸ و نك: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۱۹۲، ۱۳۳۹.
- ۳- - غافر، ۱-۳.
- ۴- - السيد كاظم الحسينی، اصول الدين، ص ۱۷۶.
- ۵- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «گشاد».
- ۶- - دیوان حافظ، غزل شماره ۲۹۶.
- ۷- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «می».

که مرجان اول به معنای لؤلؤ و مروارید قرمز و زیباست و مرجان دوم کنایه از رنگ خون است، لذا معنای شعر این است: به آن لب های قشنگ معشوق که مثل مروارید قرمز و زیباست، چنان بوسه ای محکم می زدم که رنگ قرمز و لعل گونه ی آن را زایل سازد.

نکته بلاغی دو آیه

از جمله اعجازات فصاحی مخصوصاً بلاغی قرآن، دو آیه ی: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (۱) و: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» (۲) است که فصاحت و زیبایی و شیوایی آن معلوم است و اما نکته ی بلاغی آن این است که در آیه اول خطاب به عوائل و عائله مندان فقیر است و آن به قرینه ی «مِّنْ إِمْلَاقٍ» است، لذا فقر آن ها، آن ها را به قتل اولادشان منجر و منتهی می کند، پس مناسب در اینجا این است که خداوند اول رزق آن ها را تضمین نماید، سپس رزق اولاد آن ها را.

ولی در آیه دوم خطاب به عائله مندان ثروتمند است و آن به قرینه «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» است، یعنی چیزی که آن ها را به قتل اولادشان می کشاند فقر بالفعل نیست، بلکه تنها ترس از فقر بالقوه و در آینده است که ناشی از اطعام به اولادشان است، بنابراین مناسب مقام و حال این است که خداوند اول روزی اولاد را تضمین نماید، سپس روزی عائله مندان را. (۳)

ماحصل این که در قرآن تناقض و حداقل اختلاف و تعارض، به هیچ وجه، وجود ندارد با این که قرآن به تدریج در مدت بیست و سه سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گشت و آن حضرت امی و درس ناخوانده بود که این خود معجزه ای بس بزرگ است. خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۴) و باز می فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ» (۵).

و باز می فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۶)؛ بگو: اگر خدا می خواست، من این آیات را برای شما نمی خواندم و خداوند از آن

ص: ۱۰۰

۱- - انعام، ۱۵۱.

۲- - اسراء، ۳۱

۳- - جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۶-۳۰۰، ۱۳۸۴.

۴- - نساء، ۸۲.

۵- - عنکبوت، ۴۸.

۶- - یونس، ۱۶.

آگاهتان نمی کرد، زیرا بدون شک مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه ای نیاوردم). آیا تعقل نمی کنید.

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت

إمرء القیس از مشاهیر فصحای عرب مدعی بود سه واژه به نام های «یستهزؤن» و «کُبار» و «عُجاب» در قرآن فصیح نیست، لذا بهتر این بود در آن کتاب مقدس نباشد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را برای اثبات ادعایش نزد خود فراخواند. وقتی خدمت آن حضرت رسید حضرت به احترام او بلند شد. او در حالیکه داشت می نشست بلند شد و به سرعت نشست. دید پیامبر(صلی الله علیه و آله) هنوز ایستاده است باز بلند شد و آن حضرت نشست و او هم نشست. او از آن قعود و قیام مکرر آن حضرت و خودش و دیگران ناراحت شده، بی اختیار گفت: «أستهزؤونی و أنا من کُبار العرب إن هذا منك لشیء عُجاب» (۱).

آیاتی که در آن ها سه کلمه مذکور آمده است از این قرارند: «قُلْ أِبَالَهُ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ» (۲) «وَلَقَدْ اسْتَهْزِؤْا بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» (۳) «وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا» (۴) «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» (۵).

اگر مقایسه ای میان کلام عرب که در جاهلیت می گفتند: «إِنَّ الْقَتْلَ أَنْفَى لِلْقَتْلِ» (۶) یعنی خون، خون را می شوید با قرآن که می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ» (۷) بشود متوجه می شویم که جنبه اعجازی کتاب محمد(صلی الله علیه و آله) یکی دو تا نیست و تازه هر جهت و جنبه ای از آن، مثل عقاید و فروع دین و عرفان و تاریخ و سیاست و... در اوج قله است.

گفتنی است: مترجمان قرآن فقط معانی لفظی آن را برگردان می کنند، نه فصاحت و بلاغت و تناسب و اوزان و نحوه ی ترکیب و انتخاب خاص کلمات و شرایط زمانی و مکانی آیات و سوره را. پس آن ها که مثل سروش فتوا به تجویز نماز به فارسی می دهند چقدر از حقایق قرآن به

ص: ۱۰۱

۱- صحیفه مبین، شماره ۲۴، ص ۱۳.

۲- [۲]- توبه، ۶۵.

۳- انعام، ۱۰.

۴- نوح، ۲۲.

۵- ص، ۵.

۶- طبرسی، مجمع البیان، ۲- ۱/۴۸۰.

۷- بقره، ۱۷۹.

هماوردی با قرآن

آن هائی که مثل مسیلمه ی کذاب، اهل یمامه (منطقه ای در نجد عربستان)، معارضه با قرآن کرده اند و گفته اند: «الفی ل مالفیل؟ و مادراک مافیل (الفیل)؟ له ذنب و بیل، و خرطوم طویل» و باز گفته اند: «والمبذرات بذراً، و الحاصدات حصداً، و الذاریات قمحاً و الطاحنات طحناً، و العاجنات عجناً، و الخابزات خبزاً، و الثاردات ثرداً و اللاقمات لقمماً إهالاً و سمناً» (۲). جز سفاهت و حماقت خود را اثبات ننموده اند. عبارات آن ها وزن دارد که آن هم از قرآن گرفته اند ولی وزنه که ندارد هیچ محتوای بچه پسند نیز ندارد. خداوندا ما را به خیریت برسان و از خیریت برهان.

و اما ترجمه این قسمت: قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به دروکنندگان، قسم به جداکنندگان گندم از کاه، قسم به خمیرکنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به تریدکنندگان و قسم به افرادی که لقمه های چرب و نرم برمی دارند (۳).

و باز گفته اند: یا ضَفْدَع بنت ضفدعین، نقی ما تنقنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین (۴)؛ ای قورباغه دختر قورباغه ها، ما از صدای تو محفوظیم، نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمایی.

و باز در معارضه با کوچکترین سوره قرآن، یعنی سوره کوثر گفته اند: انا اعطیناک الجماهر، فصل لربک و جاهر، إن مبغضک رجل کافر؛ ما به تو چیزهای سستبر و کلفت و گنده و زمخت دادیم، پس نماز گزار و نماز را با صدای بلند بخوان، همانا دشمن دارنده تو، مردی کافر است.

شگفت تر این که یکی از مبلغین مسیحی با تغییر الفاظ و اصلاح آن، از مسیلمه حمایت کرده و گفته است: انا اعطیناک الجواهر فصل لربک و جاهر و لاتعتمد قول ساحر. او «جماهر» را به «جواهر» تبدیل نموده و توجه نداشته که خداوند سیم و زر و در و گوهر به پیامبرش نداده است و اعتماد به قول ساحر در عرب معمول نبوده است، بلکه جادوگر، اهل گفتار نیست و برعکس مرد کار و عمل است که با فعل خود، دیگران را به تعجب وامی دارد (۵).

ص: ۱۰۲

۱- اینترنت، سروش و نماز به فارسی.

۲- مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۰۵، چ ۳، قم و المیزان، ذیل آیه ۹۳ سوره انعام، بحث روایی.

۳- تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره.

۴- همان.

۵- محمدتقی شریعتی، تفسیر نوین، ذیل سوره کوثر.

در این خصوص به چند مورد از موارد مهم اشاره می شود: یکی از آن ها به تعبیر قرآن سقف محفوظ آسمانی است که با این که مثل سقف های معمولی نیست و بسیار رقیق و با ضخامت چند صد کیلومتری است، ما را از خطرات شهاب های سماوی حفظ می کند و دیگر این که از اشعه ی مافوق بنفش، که از خورشید صادر می شود، جلوگیری می نماید.

آن اشعه، بدن را می سوزاند، که مقدار کمی از آن مفید است زیرا میکروب های آلوده به جو را می کشد، و نیز از اشعه ای که از فوق منظومه شمسی است و در آن گازهای آبی رنگ موسوم به «اوزون» است، مانع می شود. پس چه خوب فرمود خدای مهربان: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا» (۱)

قرآن در مورد حرکت زمین می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» (۲)؛ (حضرت موسی گفت: پروردگار من) همان کسیست که زمین را برایتان مهد و گهواره ای قرار داد. قرآن در توصیف زمین از لفظ مهد (گاهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودک در درون آن به آرامی به خواب می رود. حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، نیز مانند همان حرکت گاهواره نرم و آرام است.

همچنین است آیه ی «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا» (۳) از لغت «ذلول» که بیشتر به معنای حرکت آرام شتر است (۴)، مخصوصاً از دنباله آیه: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا؛ پس بر شانه های آن راه روید»، حرکت وضعی و انتقالی زمین اثبات می شود. آن قدر زمین آرام حرکت می کند که بشر هزاران سال، فکر می کرد زمین غیر متحرک است و خورشید به دور زمین حرکت می کند.

هر چند قرآن یک نوع حرکت خاصی برای خورشید نیز اثبات نموده است و می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا * وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۵) آن ها، یعنی ماه و خورشید با حرکت خود، جو را می شکافند که این، یعنی حرکت جو شکن ماه و خورشید، مخالف با حرکت

ص: ۱۰۳

۱- - انبیاء، ۳۲.

۲- - طه، ۵۳.

۳- - ملک، ۱۵.

۴- - مفردات راغب اصفهانی، ذل.

۵- - یس، ۳۸ و ۴۰.

قرآن در تأیید جاذبه عمومی عالم می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^(۱)؛ خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون، که آن را ببینید، برافراشت. یعنی ستون و جاذبه وجود دارد ولی شما آن را نمی بینید. نه این که معنایش این باشد که آسمان ها ستون ندارد و می بیند که ستون ندارند. پس کلمه «غیر» ، قید «ترونها» است، نه «عمد». ضمن این که آیه مذکور با آیه «وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْجُبُكِ»^(۲) هم خوانی می کند. یعنی آسمان دارای راه های ارتباطی است و جبک و طرق همان جاذبه عمومی است.^(۳)

قرآن درباره آغاز پیدایش عالم طبیعت بیان می دارد: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^(۴)؛ آیا کافران ندیدند که آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از یک دیگر باز کردیم». این آیه، تقریباً مؤید تئوری مه بانگ یا بیگ بانگ یا انفجار بزرگ می باشد که در حدود چهارده میلیارد سال پیش رخ داد و بنا به آیه: «وَالسَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»^(۵) جهان در حال گسترش است که سرانجام طبق آیه «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا يَدُونا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»^(۶)، طومارش برچیده شده، قیامت رخ می نماید.

ضمن این که ملحدان تئوری مذکور را مثل تئوری داروین، تأییدی بر الحاد خدا می دانند که این صحیح نیست، زیرا اولاً آن دو، فرضیه اند و ثانیاً اگر یقینی باشند حضرت حق آن دو را حمایت و هدایت نموده است و ...

به حرحال بعید نیست که قرآن و متون دینی، هادی آنها به آن نظریه ها باشند، ولی آنها به جای شکر گزاری، کفران نعمت نمودند^(۷). و از ج_مله معجزات قرآن اثبات حیات در کرات است.^(۸) خداوند می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ

ص: ۱۰۴

۱- - رعد، ۲.

۲- - ذاریات، ۷.

۳- - سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۲.

۴- - انبیاء، ۳۰.

۵- - ذاریات، ۴۷.

۶- - انبیاء، ۱۰۴.

۷- - نک: بقره، ۲۵۸ و یس، ۷۹-۷۷.

۸- - حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۸.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ". (۱)

هرچند می توان نوشت که باطن آیه قابلیت آن را دارد که به معنای دیگر باشد و هر معنایی از آن با ظاهر آن در تعارض نیست.

از دیگر اسرار شگفت انگیزی که در کتاب آسمانی بیان شده نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گردافشانی از طریق باد است. قرآن درخصوص آن می فرماید: "وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ". (۲)

پیش گوئی های قرآن

از جمله معجزات قرآن پیش گوئی های تاریخی است که مورخین به صدق آن ها اذعان نموده اند. هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسرو پرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام و فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراطور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه این خبر را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آن ها بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه ای اعلام داشت که رومیان کمتر از ده سال دیگر ایران را شکست خواهند داد.

هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجرت سپاه روم بر سپاه ایران پیروز شد. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند، چون آن پیروزی باعث خوشحالی و تقویت روحیه آن ها شد.

قرآن در این خصوص می فرماید: "غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعِيدٍ عَلَيْهِمْ سَيِّغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ". (۳)

از جمله معجزات قرآن خبر بازگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هنگام ورود به مدینه است. آن هنگام که پیامبر به دستور خدا مکه را به قصد مدینه ترک می کرد، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه باز می گردد. در این هنگام آیه ای نازل گشت: "إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ". (۴) نزول آیه در زمانی بود که هیچ شاهد و نشانی بر معاد و بازگشت وجود نداشت.

یکی از نویسندگان مسیحی می نویسد: نقادان به طور کلی عقیده دارند که نویسنده ی پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی نبوده است. آن ها معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها

ص: ۱۰۵

۱- - شوری، ۲۹.

۲- - حجر، ۲۲.

۳- - روم، ۴-۲.

۴- - قصص، ۸۵.

درباره ی آینده، پیش گویی هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند.(۱)

از معجزات دیگر قرآن این است که آغاز خلقت انسان را از نطفه ی مخلوط از اسپرماتوزوئید و اوول می داند - قرآن می فرماید: "إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ" (۲) - که بعد از آن، علقه به وجود می آید، سپس مضغه و جنین. و عجیب این است که علقه از علاقه است، یعنی آغاز و اساس انسان، بعد از نطفه، علقه و علاقه و تعلق به پدر و مادر داشتن و انس با آن ها است. قرآن می فرماید: "ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" (۳).

در زمان جاهلیت اعتقاد بر این بود که فرزند تنها از پدر است و مادر حکم دیگری را دارد که در آن غذا طبخ می شود و اصل و اساس در فرزند، پسر است، نه دختر و آن ها چنین مترنم بودند:

بنون! بنو

أبنائنا و بنائنا

بنوهن أبناء الرجال

الاباعد (۴)

یعنی فرزندان ما، فرزندان پسران ما است، در حالیکه فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه اند.

در حقیقت سخن قرآن یک نوع پیش بینی علمی محسوب می گردد، به این معنا که دانشمندان در آینده، بعد از جاهلیت اولی، به این حقیقت قرآنی پی خواهند برد.

قرآن معجزات بسیار دیگری دارد که شایسته است ذیل آیات مربوطه به تفاسیر آن ها مراجعه نمود. البته خود پیامبر معجزاتی نظیر معراج و انشقاق قمر و... دارد که باید به قرآن و روایات و کتب تاریخی در این زمینه مراجعه نمود.

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است

۱. تاریخ گواه است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه ای داشتند، آن سان که تنها در یک جنگ (در واقع جنگ نبود، بلکه اعزام سپاه تبلیغ بود که به حمله ناگهانی دشمن علیه آنان منتهی گردید) (۵)، شمار شهدائی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید. (۶)

حال با توجه به اهتمام بسیاری از مسلمانان در حفظ قرآن و حتی کوشش برای به حساب

ص: ۱۰۶

۲- - انسان، ۲.

۳- - مؤمنون، ۱۴.

۴- - سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۹۵.

۵- - جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۱، ۱۳۶۷.

۶- - نک: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۶ و ۸۲ (فاجعه بئر معونه).

آوردن تعداد آیات و کلمات و حروف و سوره های آن، چگونه می توان گفت چنین کتابی تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می گرفت، در تاریخ ثبت می شد و بی شک مسلمانان در برابر آن، واکنش تنیدی نشان می دادند و از آن مانع می شدند. به تعبیر دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم تحریف قرآن خود، دلیلی بر تحریف ناپذیری آن است.^(۱)

۲. خداوند خود در آیاتی، حفظ و صیانت قرآن را بر عهده گرفته است: الف. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^(۲)؛ بی تردید، ما این ذکر، یعنی قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. در این آیه که با نشانه های تأکید «إِن» و «نَحْنُ» و «لام تأکید» و «جمله اسمیه» آمده، خداوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است.

ب. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^(۳) از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش، باطل به سوبش نمی آید؛ وحی نامه ای است از حکیمی ستوده (صفات). منظور از باطل، که به هیچ روی در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ گونه فزونی و کاستی در قرآن راه نمی یابد.

۳. ائمه (علیه السلام) هیچ گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته اند، بلکه به عکس، آنان همواره مردم را به تدبر و عمل به قرآن می خواندند. علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ»^(۴)؛ دردا و دریغا بر برادران (هم کیشان) من که قرآن را قرائت نموده آن را استوار دانستند و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آن را برپا داشتند (ولی اکنون از آن ها خبری و اثری نیست).

در حالیکه اگر تحریفی در قرآن صورت می پذیرفت، امامان هرگز سکوت نمی کردند که این خود گواهی است بر تحریف ناپذیری قرآن.

البته ممکن است روایاتی نیز باشد که بتوان از آن ها تحریف قرآن را استنباط نمود.^(۵) اما علما و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این گونه روایات ضعیف است. یا اساساً در قرآن تحریف معنوی صورت گرفته باشد، نه تحریف لفظی.

ص: ۱۰۷

۱- - مصباح یزدی، آموزش عقاید (سه جلدی)، ص ۲۷۱، ۱۳۷۷.

۲- - حجر، ۹.

۳- - فصلت، ۴۲.

۴- - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

۵- - نک: محمد بخاری، صحیح بخاری، کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، ح ۶۸۳۰.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيّه محمد(صلى الله عليه و آله) هو ما بين الدفتين و هو ما في أيدي الناس»^(۱)؛ اعتقاد ما این است: قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد(صلى الله عليه و آله) نازل فرمود همانی است که میان دو دَفّه و دو قسم اول و آخر آن و در دست مردم وجود دارد.

و آنچه از مجموع فحوای مطالب شیخ مفید در این خصوص می توان به دست آورد این که به هیچ وجه زیادت و نقصان در آن روی نداده است.^(۲) جز این که وی گفته است: و اما النقصان فان العقول لا تحيله و لاتمنع^(۳)؛ اما عقل، نقصان آن کتاب را محال و ممتنع نمی داند که این نظر با آیه های «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و...^(۴)،

در تعارض است. این درحالی است که وی در ادامه می گوید: اما الزیاده فمقطوع علی فسادها من وجه؛ و اما زیاد شدن قرآن از جهتی، قطعی الفساد است^(۵) (که همه فرق اسلامی این گونه عقیده دارند).

بر این اساس روشن می شود وهابی ها که به شیعه تهمت تحریف قرآن می زنند چقدر نادانند!^(۶)

این در حالی است که صحیح بخاری از عمر نقل کرده است که آیه رجم، یعنی «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموها؛ اگر مرد و زن محصن زنا کردند آن ها را رجم نمایید»، در قرآن بوده است، سپس لفظ آن نسخ شد و حکمش باقی ماند.^(۷)

و موارد دیگر از نسخ نیز از عایشه و دیگران نقل شده است.^(۸)

به این ترتیب اهل سنت هم به تحریف لفظی قرآن معتقدند و هم به نظر ما مرتکب تحریف معنوی شدند.

ص: ۱۰۸

۱- شیخ صدوق، اعتقادات الصدوق، باب ۳۳، اعتقادات در کمیت قرآن.

۲- شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، القول فی تألیف القرآن و...، ص ۵۶-۵۴، به کوشش شیخ الاسلام زنجانی.

۳- همان، ص ۵۴.

۴- ح ۹، و فصلت، ۴۱ و ۴۲.

۵- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۵۴.

۶- نک: علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۸۴.

۷- رحمه الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری به زبان فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب پنجم، سنگسار کردن محصن، ح ۲۲۱۷.

۸- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، کتاب الرضاع، ص ۶۲۸.

قرآن در این خصوص می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ... (۱)؛

او (خداوندی) است که این کتاب را بر تو نازل نمود که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است (که صریح و روشن اند). آنها اصل و اساس کتاب اند و بخشی دیگر، آیات متشابه است (که غیر صریح اند و معانیشان مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار، تفسیر نمی‌شوند). پس کسانی که در قلوبشان انحراف (از هدایت الهی) است برای دست یابی به فتنه انگیزی و طلب تفسیر (نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه نمودن آنها) از آیات متشابه پیروی می‌کنند.

و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آن (کتاب) را جز خدا نمی‌داند و راسخان و استواران در علم می‌گویند: ما به همه آن (کتاب، چه محکم و چه متشابه، یعنی قرآن) ایمان آورده ایم. همه آن از طرف پروردگار ماست (محکمات را هم تصدیق می‌کنند و هم عمل، ولی متشابهات را به لحاظ این که از جانب خداست تصدیق می‌کنند ولی عمل نمی‌کنند). و جز صاحبان عقل (که عقل خود را به کار می‌اندازند) متذکر نمی‌شوند.

نتایج حاصله این که: ۱. آیات محکم از لحاظ معنا و مفهوم، به قدری روشن اند که جای گفتگو و بحث ندارند، مثل آیات «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۲) و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۳)

و آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (۴) و حتی خود آیه ی مورد بحث که در غیر این صورت یک آیه محکم در تمام قرآن یافت نمی‌شود (۵).

۲. متشابهات آیاتی هستند که در نظر ابتدائی برای شنونده روشن نیست و با معانی و مصادیق دیگر اشتباه می‌شوند و این تشابه به حال خود هست تا وقتی که به محکمات ارجاع داده شوند و آنها نیز محکم شوند، مثل آیه ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۶)؛ خداوند بر کرسی قرار گرفت» که در نظر ابتدائی برای شنونده تردید حاصل می‌شود و معنای حقیقی آن روشن نیست، ولی وقتی به

ص: ۱۰۹

۱- آل عمران، ۷.

۲- توحید، ۱.

۳- شوری، ۱۱.

۴- نساء، ۱۱.

۵- المیزان، ذیل آیه ۷ سوره آل عمران.

۶- طه، ۵.

آیه ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^(۱)؛ چیزی مانند خداوند نیست»، رجوع داده شود معلوم می شود معنای آن آیه جسمانی نیست، بلکه تسلط و احاطه خدا را به مُلک و طبیعت می رساند.

و همین طور آیات منسوخه را چون به ناسخ هایش ارجاع دهیم آشکار می شود. احکام در منسوخ ها محدوداند و اطلاق و کلیت و دوام ندارند.

۳. بر طبق سخن امام رضا(علیه السلام) که می فرماید: کسی که آیات متشابه را به آیات محکم بازگرداند، به راه راست هدایت شده است»^(۲)، ما موظفیم متشابهات و منسوخات را به محکّمات و ناسخ ها ارجاع دهیم تا از خطر خطا و انحراف مصون و محفوظ بمانیم.

۴. آیات محکم و متشابه نسبی اند، یعنی آیات متشابه با مقایسه به آیات محکم و ادراک انسان و این که الفاظ در ابتدا برای امور زندگی مادی وضع شده اند پیدا می شوند و آیات، به آن دو قسم تقسیم شده اند، لذا وقتی آن الفاظ در امور غیر مادی و مجردات استعمال می شوند کار مشکل می شود و معانی مختلف و شبیه به هم به وجود می آیند، نه این که مطلقاً، بعضی آیات، متشابه اند و بعضی محکم، به این ترتیب همه آیات، فی نفسه و ذاتاً محکم اند و لاغیر^(۳).

۵. چون بشر آلوده به مادیات است، برای مصونیت از خطا و فتنه انگیزی باید به پیامبر و امامان مراجعه نماید. به علاوه، آن ارجاع، سبب رسمیت پیدا کردن مرجعیت علمی و عملی و سیاسی امامان معصوم می شود^(۴) و محوریت آنها در امور، فعلیت پیدا می کند.

۶. وجود متشابهات و ارجاع آنها به محکّمات، سبب تعقل و دانش و دقت افزایی و به وجود آمدن علوم مختلف اسلامی و تحقق وحدت در جامعه از جهت اندیشه و عمل است و بالاخره خداوند با آیات متشابه مردم را امتحان می کند.

۷. طبق سخن امام علی(علیه السلام)^(۵) و بیان امام رضا(علیه السلام)^(۶)،

در اخبار و روایات نیز محکم و متشابه وجود دارند.

تفاوت میان نبی و رسول و محدّت و امام

ص: ۱۱۰

۱- - شوری، ۱۱.

۲- - المیزان، ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، روایات قسمت اول.

۳- - هود، ۱.

۴- - نک: اطیب البیان، ۳/۱۱۲ و نساء، ۸۳.

۵- - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۰۱.

٦- - الميزان، ذيل آيه ٧ سوره آل عمران، روايات.

در این زمینه روایاتی وجود دارد که حقیقت مسئله را روشن می نماید که بعضی از آن ها از این قرارند: امام محمدباقر (علیه السلام) در خصوص آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۱) می فرماید: نبی کسی است که در خواب (ملک، یعنی جبرئیل) را ببیند و صوت (ملک) را بشنود ولی (ملک) را به عین و چشم نبیند و رسول کسی است که صوت (وحی) را می شنود و در خواب (جبرئیل) را می بیند و به چشم نیز (او را در بیداری) رؤیت می کند.

و امام صوت را می شنود و ملک را (در خواب) رؤیت و (در بیداری) معاینه نمی کند (یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک)، سپس آن حضرت آیه ی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۲) و لا محدث را تلاوت نمود. (۳)

و محدث آن کسی است که با او صحبت می شود و در خواب رؤیت نمی کند و در بیداری معاینت ندارد.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: رسول کسی است که بر او جبرئیل نازل شود، پس او را ببیند و کلامش را بشنود و وحی را بر او نازل کند و چه بسا و گاهی در خواب (او را) ببیند، مانند رؤیای (صادقه) ابراهیم (علیه السلام) در خواب و نبی چه بسا و گاهی کلام را بشنود و چه بسا و گاهی شخص او را ببیند و (صوت او را) نشنود و امام کسی است که کلام را بشنود و شخص را نبیند... و النبى ربما يسمع الـكلام و ربـما رأى الشخص و لم يسمع. (۴)

باید دانست در آیه «كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» رسول مقدم است که به نظر می رسد که تقدم تنها در نام بردن باشد، به دلیل این که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ربما اجتمعت النبوه و الرساله لواحده، (۵) یعنی رسول علاوه بر ویژگی خود، ویژگی نبی را نیز دارد، لذا ارزش رسول بیشتر از نبی است و به این ترتیب در نام بردن اول می آید، نه این که تقدم زمانی باشد که صحیح نیست، زیرا از این لحاظ اول نبی است سپس رسول.

ولی در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى...» (۶) که باز رسول مقدم

ص: ۱۱۱

۱- - مریم، ۵۱ و ۵۴.

۲- - حج، ۵۲.

۳- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۵- - الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۶- - حج، ۵۲.

است، به سبب این است که از سلب اخص سلب اعم لازم نمی آید، لذا باید بعد از آن، «لانی» نیز بیاید ولی در آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» وقتی «رسول» ذکر شد، دیگر به ذکر «نبی» نیازی نیست، چون هر رسولی نبی است، نه به عکس. پس اگر سؤال شود که چرا در آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»، بعد از رسول، نبی آمده است؟ جواب آن همان است که پیش از این در مورد آن بحث شد.

و وقتی از آن حضرت (امام باقر و امام صادق (علیه السلام)) سؤال شد چگونه دانسته می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را در خواب می بیند حق است، (نه حقه و خدعه شیطانی) و این که آن ملک است؟ فرمود: خداوند از راه توفیق ملک را به او معرفی می کند (و یقین می کند که حق است، نه حقه و خدعه). بعد آن حضرت فرمود: خداوند و وسیله کتاب شما، کتب را و به وسیله نبی شما، انبیاء را مختوم اعلام کرد.

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی

اختلاف میان رسول و نبی به وجوهی است: اول: وجهی است که بیضاوی ذکر کرده است و آن این که رسول، بر خلاف نبی، صاحب شریعت است که آن، مردود است، برای این که شرایع بیشتر از پنج قسم نیست که انبیای پنجگانه اولوالعزم داشتند، جز این که قرآن به رسالت غیر اولی العزم تصریح نموده است.

دوم: وجهی است که از بعضی از عرفا نقل شده است که در رسالت، اعتبار تبلیغ احکام، اخذ و اعتبار گردیده است، چرا که قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۱) و در نبوت اعتبار اخبار از معارف و حقایق است که متعلق و مربوط به تفصیل و جزئیات صفات و افعال خداوند است.

در واقع آن ها به نبوت انبائی که شامل حضرت مریم (علیه السلام) نیز می شود باور دارند. می توان گفت: آن حضرت و حضرت فاطمه (علیه السلام)، نبوت انبائیه که حاکی از اطلاع از عالم غیب است داشتند، نه نبوت رسالیه و این منافات با محدثه بودن آن دو ندارد. نبوت انبائی را نبوت مقامی و تعریفی و عام و اخباری نیز گویند (۲).

صاحب نبوت انبائی خواه زن باشد و خواه مرد به جایی می رسد که مکاشفات و مشاهدات آن سویی و مصاحبات با ارواح و مکالمات با موجودات غیبی و تشریف به حضور انسان های ملکوتی

ص: ۱۱۲

۱- - مائده، ۶۷.

۲- - حسن حسن زاده، شرح فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه، ص ۳۲۴، ۱۳۷۹.

از سفرای الهی و غیرهم به او روی می آورد(۱).

ای خوش آن بنده بیدار بیدار رخت

دارد از عشق وصال، به سحرها، سهری(۲)

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و مولوی گوید:

چند شب ها خواب را گشتی اسیر

یک شبی بیدار شو دولت بگیر

سوم: وجهی است که رسول آن است که صاحب کتاب باشد و نبی صاحب کتاب نباشد. بر این اساس باید سیصد و سیزده کتاب به تعداد رسل وجود داشته باشد، در حالیکه چنین نیست؛ چرا که پیامبر ختمی فرموده است: تعداد کتب انبیا(علیه السلام) به صد و چهار می رسد.(۳)

چهارم: وجهی است که رسول کسی است که به سوی خلق خدا از جانب خداوند ارسال شود، آن هم به ارسال جبرئیل توسط حضرت حق به سوی او، به نحوی که او آن ملک را ببیند و نبی کسی است که نبوتش به الهام یا به وسیله خواب باشد که احادیث ما شیعه، مطابق آن وجه و نظر و رأی، وارد شده است.(۴)

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها

باید دانست عقل ما راهی برای تعیین تعداد انبیا و کتب آسمانی ندارد و اثبات این گونه مطالب، از راه دلیل عقلی، میسر نیست. از ابوذر روایت شده است که گفت: از پیامبر پرسیدم: پیامبران چند نفرند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار پیامبر. این روایت مشهور است. سؤال کردم مرسلین چند نفرند؟ فرمود: ثلاث مائه عشر جماعاً غفیراً؛ کل و تمام رسل سیصد و ده نفراند.(۵) در یک روایت دیگری از ابوذر نقل شده: إن عدد الرسل ثلاثمائه و ثلاثه عشر رسولاً؛(۶) به طور کلی و مجموعاً تعداد رسولان سیصد و ده نفرند. به نظر می آید تعداد سیصد و سیزده نفر رسول صحیح تر باشد.

بعضی از روایات تعداد انبیا را به صد و چهل و چهار هزار می رساند (ان عددهم مائه و اربع و اربعون ألف نبی) و از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر فرمود: من بعد از هشت هزار

- ١- - همان، ص ٣٢٤.
- ٢- - همان، ص ٣٣٠.
- ٣- - علامه طباطبائی، المیزان، ٢/١٤٩، ذیل آیه ٢١٣ بقره.
- ٤- - محسن الحسینی، مصباح الهدی، ص ١١٤، پاورقی، ١٣٨٨.
- ٥- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ١١، ص ٣٢، ح ٢٤.
- ٦- - ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ٦، ص ٢٥٧.

پیامبر، که چهار هزار از آن‌ها از بنی اسرائیل است، برانگیخته شدم. به نظر می‌آید تعداد صد و بیست و چهار هزار صحیح تر باشد.

در قرآن کریم، گروهی از پیامبران خدا به عنوان «اولوالعزم» معرفی شده‌اند. «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۱) ولی ویژگی آنان در قرآن مشخص نشده است. به حسب آنچه از روایات اهل بیت (علیه السلام) به دست می‌آید پیامبران اولوالعزم پنج نفرند که عبارتند از حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیه السلام). از ظواهر آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که پیامبران اولوالعزم (علیه السلام) در رتبه اول محمد (صلی الله علیه و آله) و پس از آن ابراهیم و پس از وی نوح و پس از وی موسی و پس از وی عیسی علیهم السلام است (۲).

ویژگی آن‌ها این است که هر کدام از ایشان کتاب و شریعت مستقلی داشته‌اند و پیامبران معاصر یا متأخر، از شریعت آنان تبعیت می‌نمودند تا هنگامی که یکی دی - گر از پی - امیران اولوالعزم به رسالت مبعوث می‌شد و کتاب و شریعت جدیدی می‌آورد. در حقیقت رسالت و آیین آن‌ها سراسری و ناسخ شریعت قبلی است (۳).

شیخ بهائی فرموده است: نام‌های انبیا که در قرآن کریم ذکر شده است به تعداد بیست و پنج پیامبر می‌رسد. به نظر می‌رسد وی ترتیب زمانی را رعایت کرده است. او حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را به اعتبار رتبه و مقام، اول یاد کرده است. عین عبارت وی چنین است: «اسماء الانبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة وعشرون نبياً: نبينا محمد (صلی الله علیه و آله)، آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی و کذا ذوالکفل عند کثیر من المفسرین» (۴).

اجتماع دو پیامبر (و بیشتر) در زمان واحد و چه بسا در مکان واحدی واقعیت پیدا کرد، اما آن‌ها در عرض هم نبودند، بلکه در طول هم بودند، چنان که حضرت لوط معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود و حضرت هارون با حضرت موسی (علیه السلام) به پیامبری رسید و حضرت یحیی در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) می‌زیست (۵).

ص: ۱۱۴

۱- - احقاف، ۳۵.

۲- - حسن زاده، هزار و یک نکته، نکته ۸۶.

۳- - سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۲، ۱۳۶۱ و مجموعه آثار شیخ اشراق، ج ۳، یزدان شناخت، ص ۴۵۶.

۴- - شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۷۷.

۵- - مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۲۳۹، ۱۳۷۸.

مجمع البیان ذیل آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» (۱) از پیامبر نقل کرده است که بنی اسرائیل در یک ساعت چهل و سه پیامبر را کشتند، لذا یک صد و دوازده نفر از عباد بنی اسرائیل قیام کرده آنان را امر به معروف و نهی از منکر نمودند. بنی اسرائیل بی شرمانه آن عده را نیز کشتند. (۲)

شیعه معتقد به زنده بودن دو پیامبر از پیامبران است که آن ها عیسی و خضر (علیه السلام) اند، اما در مورد الیاس (بن یسع بن فنحاس بن العیزار بن هارون بن عمران) اختلاف است که اشهر این است که او زنده است ولی اشاعره به چهار پیامبر زنده باور دارند که عبارتند از عیسی و الیاس و ادريس و خضر. (۳)

همه پیامبران همواره مؤید یکدیگر بوده اند. انبیای پیشین مبشر انبیای پسین و پسینان مصدق پیشینان بوده اند.

هر پیامبری نخست خود را به کمال انسانی آراسته گردانید، سپس این آراستگی از باطن، به ظاهر وی نمودار گشت و به قول ملاصدرا پیامبر نخست سفر از خلق به حق را آغاز نمود و پس از وصول به حق، در سفری از سوی حق و همراه با حق به سوی خلق، به عنوان نبی، باز گشت (۴).

ابوذر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: خداوند چند کتاب نازل فرموده است؟ فرمود: «مائه کتاب و اربعه کتب»؛ یعنی صد و چهار کتاب نازل فرموده است. خداوند بر شایسته پنج صحیفه و بر ادريس (هو اول من خطَّ بالقلم) سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل فرمود. و تورات (کتاب موسی) و انجیل (کتاب عیسی) و زبور (کتاب داود) و فرقان (کتاب محمد صلی الله علیه و آله) را نازل فرمود. (۵)

معراج پیامبر اسلام

در معراج رسول الله (صلی الله علیه و آله)، که در حال یقظه و بیداری بوده است، سه سیر و سفر وجود دارد: اول از مکه تا بیت المقدس، مسجد الاقصی، که زمینی و افقی و عرضی و با روح و بدن جسمانی بوده است.

دوم و بعد از آن، سیر طولی و عمقی و عروجی و غیرمادی، یعنی سفر در آسمان های مثالی بوده است. آسمان، به اصطلاح شرعی و قرآنی است، نه به اصطلاح هیوی و فضایی و آن، به

ص: ۱۱۵

۱- آل عمران، ۲۱.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲-۱، ص ۷۲۰، ۱۴۰۸ ق.

۳- [۲]- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۴- ملاصدرا، شرح اصول کافی، ۳/۴۵۴ و نک: اندیشه اسلامی ۲، شماره ۱۷، ص ۴۲، ۱۳۸۵.

۵- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۳ بقره (ص ۱۴۹).

اصطلاح فلاسفه و عرفا، عالم مثال است که تمثالات اشخاص در آن صورت می گیرد، چنان که پیامبر فرمود: «مَثَل لِي النَّبِيُّونَ فَصَلِّتْ بِهِمْ (۱)؛

انبیاء برای من، متمثل شدند و با آن ها (به امامت خودم) نماز گزاردم».

سوم سیر بعد از عالم مثال و ملکوت، یعنی سیر جبروتی است که مَلَكٌ مقرب، مثل جبرئیل هم در آن موطن راه ندارد.

چنان که او گفته است: لو دنوت أنملة لأحترقت (۲)؛ اگر به اندازه یک بند انگشت به آن عالم نزدیک شوم می سوزم. مولوی در این خصوص چنین مترنم است (۳):

گفت او را هین بیا اندر پیم

گفت رو رو من حریف تو نیم

باز گفت او را بیا ای پرده سوز

من به اوج خود نرفتستم هنوز

گفت بیرون زین حد ای خوش فز من

گر ز من پزی بسوزد پز من

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: لِي مع الله وقتٌ لا یسعی فیهِ ملک مقرب و لانی مرسل (۴)؛

برای من با خدا وقتی است که در آن، ملک مقرب و نبی مرسل جایی وجود ندارد.

معراج پیامبر در حال یقظه و بیداری صورت گرفته است، زیرا خداوند می فرماید: «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۵)؛

چشم خطا ننمود و از حد در نگذشت...»، ضمن این که آیات، تسیح و ثنای خدا و قدرت نمایی او را در بر دارد. در واقع آیات مربوطه در سور اسراء و نجم با رؤیای صادقه به هیچ وجه سازگار نیستند (۶).

آن روایاتی که معراج را رؤیای صادقه معرفی می کنند، منسوب به معاویه و عایشه است که معتبر نیستند (۷).

علامه طباطبائی معتقد است: سیر و سفر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی با روح و روان و جسد و بدن بوده است، اما عروجش به هفت آسمان، تنها با روح و نفس بوده

- ۱- - تخريج الاحاديث، عبدالله زيلعي، ۲/۲۵۵.
- ۲- - مجلسي، بحار الانوار، ۱۸/۳۸۲ و نك: ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ص ۱۶۲، ۱۳۶۳.
- ۳- - مثنوی معنوی، دفتر چهارم.
- ۴- - ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ص ۴۰، ۱۳۶۳.
- ۵- - نجم، ۱۸ و ۱۷.
- ۶- - الميزان، ذيل آيه اول سوره اسراء، روايات.
- ۷- - همان و اسفار، ۹/۴۸، تعليقه سبزواری.

است، ولی نه مثل رؤیای صادقانه بوده است، بلکه در حال یقظه بوده است (۱)،

زیرا قرآن درباره آن حضرت می فرماید: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۲). او از هر چیزی به خدا نزدیک تر شد و خدا حقایقی را به او وحی نمود که دل و قلبش آنچه را دید تکذیب ننمود.

به راستی او مصداق تام و تمام سخنِ نفسِ او، مولی علی (علیه السلام)، است که فرمود: ما خلق الله شيئاً أشبه به من آدم؛ خداوند چیزی شبیه تر از آدم نسبت به خود، خلق نکرده است (۳).

بعضی از عرفا گفته اند:

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

گفتنی است: اسراء و سیر و سلوک شبانه و عروج از ارض تا به سمای حضرت ختمی مرتبت، به سبب عبدیت صِرف و عبودیت محض و عندیت ناب و صاف و اطاعت بحت می باشد، یعنی آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ...» (۴)،

از باب «تعليق الحكم على الوصف، المشعر بالعليه» (۵)

است.

ابن سینا گوید: آن حضرت، شریف و جلیل ترین انبیاست، زیرا قوه حدس صائب و قدرت مافوق عقلی او، به منزله کبریت و عقل فعال (عالم غیب)، به منزله آتش است، لذا می تواند به سرعت و دقت و صحت، به علت عروج ملکوتی - جبروتی خود، به حقایق غیبی نظام ممکنات و عالم اسماء الهی و عالم ربوبی - الوهی، دست یازد.

عین عبارت وی چنین است: فهذا (النبي الختمی) هو أشرف الأنبياء وأجلهم ... و هذا الانسان كأن قوته العقلية كبريت و العقل الفعال ناراً فيشتعل بيها دفعةً و يحيلها الى جوهره (حقیقت نفس آن حضرت، بر اثر آن اشتعال، به عقل فعال تبدیل و دگرگونه می شود و اتحاد عقل و عاقل و معقول تحقق می یابد) و كأنه النفس التي قيل لها (۶): «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ» (۷).

ص: ۱۱۷

۱- - الميزان، ذیل آیه اول سوره اسراء، روایات.

۲- - نجم، ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸.

۳- - نک: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۲۹۳

۴- - اسراء، ۱

٥- - ملاءصءرا؁ الاسفارا؁ ١١٠/١٠٠.

١- - ابن سينا؁ المباء و المعاء؁ فصل ١١؁ ص ١١٧؁ ١٣١٣.

٧- - نور؁ ٣١

حداقل تعداد معراج پیامبر به دو بار می رسد، زیرا قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَى» (۱) و حداکثر تا صد و بیست بار، روایت شده است. (۲)

وقوع معراج در مکه، شش ماه قبل از هجرت، در خانه امّ هانی، بعد از نماز عشا و در یک شب، آن هم احتمالاً شب بیست و یکم ماه رمضان رخ داده است. (۳)

خاتمیت رسالت

خاتمیت، در لغت و اصطلاح

خاتمیت مصدر جعلی از خاتم و از ریشه ختم به معنای پایان است. رایج ترین معنایی که لغت شناسان برای کلمه خاتم بیان کرده اند، به معنای پایان یافتن چیزی است.

در این معنا تفاوتی میان خاتم و خاتم نیست (۴). برخی نیز معتقدند خاتم به معنای آخر و پایان و خاتم به معنای زینت انگشتری و زینت است (۵).

پیامبر وقتی خواست نامه به سلاطین عجم برای دعوت به اسلام بنویسد به آن حضرت عرض شد رسم آنها این است که بدون مهر نامه ای نپذیرند، لذا آن حضرت، که تا آن زمان نامه هایش بدون مهر بود، دستور داد انگشتری برای او تهیه نموده بر نگین آن «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را نقش کنند. پیامبر بعد از آن دستور داد نامه ها را به وسیله آن، مهر کنند (۶).

خاتم در لغت عاصم به معنای حلقه و انگشتری است که برای زینت به انگشت می کنند یا ماده ی گل گونه ای است که در گذشته برای ختم کتاب، به عنوان مهر کتاب در آخر کتاب، استعمال می شد و منظور از خاتم، ختم رسالت یا بستن درب منزل (پلمب یا مهر سربی) است که احدی آن را باز نکند و آن به این نحو است که ماده چسبنده ای بر درب یا قفل می گذارند و آن را مهر و موم می کنند. و (در اصطلاح) منظور از خاتمیت تنها به یک معناست و آن این است که: زینت انبیا نیست که در آن ختمیت مطرح نباشد. (۷)

ص: ۱۱۸

۱- - نجم، ۱۲.

۲- - حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۳۶۱، ۱۳۷۵.

۳- - تخریج الاحادیث، عبدالله زیلعی، ۲/۲۵۵.

۴- - معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ص ۲۴۵.

۵- - مجمع البحرین، ۶/۵۴.

۶- - www.hawzah.net

۷- - الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، محمد جمیل حمود، ج ۱، ص ۶۶۵ و ۶۶۷.

خلاصه این که ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند، از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی، مثل پایان نامه یا نوشته، بر آن مهر می نهند. (۱)

راز خاتمیت

حکمت تعدد پیامبران و پی در پی آمدن آنان این است که از سوئی در زمان های پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امت ها به وسیله ی یک فرد، میسر نبوده است و از سوی دیگر، گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده های اجتماع نوین، وضع قوانین جدید یا تغییر قوانین قبلی را می طلبیده است؛ و از سوی دیگر، تحریف ها و دگرگونی هایی که به مرور زمان و بر اثر دخالت های جاهلان و مغرضانه افراد و دولت هائی پدید می آمد، لذا نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیله پیامبر دیگری به وجود می آورده است.

بنابراین در شرایطی که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و به کمک یاران و جانشینان وی میسر باشد و احکام و قوانین یک شریعت، پاسخ گوی نیازهای حال و آینده جامعه باشد و پیش بینی های لازم برای مسائل نوظهور، در آن شریعت شده باشد و نیز تضمینی برای بقاء و مصونیت آن از تحریفات وجود داشته باشد، دیگر موجبی برای مبعوث شدن پیامبر دیگری نخواهد بود.

خلاصه این که ختم رسالت در عصری و نسلی و مصری وقتی به فعلیت می رسد که بشر قادر است طرح کلی و جهانی و با ثبات دینی (اسلام و قرآن) را تحمل کند و آن از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به بعد بوده است.

اما دانش های عادی انسان ها توان تشخیص چنین شرایطی را ندارد و خداوند متعال با علم نامتناهی خود، زمان تحقق این شرایط را می داند، یعنی اوست که می تواند ختم نبوت و زمان آن را اعلام نماید، چنان که این کار را در آخرین کتاب آسمانی و آخرین انبیایش انجام داده است.

ولی ختم نبوت به معنای قطع رابطه ی هدایت میان خدا و خلق نیست، بلکه هرگاه خدای متعال صلاح بداند می تواند از علوم غیبی خود، به بندگان شایسته اش افاضه نماید، هر چند به صورت «وحی نبوت» نباشد، چنان که به عقیده شیعه، چنین علومی را به امامان معصوم (علیه السلام) عطا فرموده است. (۲) نعم ما قال حافظ:

ص: ۱۱۹

۱- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ذیل ماده ختم.

۲- محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۲۸۹.

بنابراین یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام ختم می شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتراً و آشکِ ارا بر این مسأله تأکید دارد.

با توجه به آنچه بیان شد معلوم می شود سخن و نظر اقبال لاهوری که می نویسد: «زندگی انسان در گذشته براساس غریزه اداره می شد که وحی مربوط به دوران غریزه است، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا پایان هدایت براساس وحی و ظهور دوره هدایت عقل(۱)» و

بی نیازی از قرآن»، چقدر بی اعتبار و سخیف و به دور از قرآن و سنت و انصاف و آگاهی است.

خاتمیت در قرآن

قرآن در آیاتی صراحتاً و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام اشاره می کند، مثلاً در این آیه: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۲)؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم النبیین است.

آن حضرت نه پدر زید است و نه پدر دیگری. البته او پسرانی به نام های قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم داشت، ولی همه آن ها قبل از بلوغ، چشم از جهان فرو بستند. صدر آیه ارتباط نسبی را نفی و ذیل آن، ارتباط معنوی ناشی از رسالت را اثبات می کند.

همچنین در قرآن، آیات دیگری هست که از فحوای آن ها می توان خاتمیت را دریافت. اینکه به بعضی از این آیات اشاره می کنیم:

۱. خداوند دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را دین کامل و تام معرفی می کند و از آنجا که این دین به کمال خویش نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی تجدید بشود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳)؛ امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم (بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم و تکلیف را آسان گرفتم) و اسلام را به عنوان یک آیین، به نفع شما، پسندیدم.

ص: ۱۲۰

۱- [۲]- محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۶.

۲- احزاب، ۴۰.

۳- مائده، ۳.

از این آیه به خوبی بر می آید که دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تام و کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین و پیامبر دیگری بفرستد تا نیازهای دینی بندگانش را بر آورد.

تفاوت میان اکمال و اتمام

فرق میان اکمال و تکمیل و اتمام و تتمیم همان فرق میان دو باب افعال و تفعیل است و آن این که افعال به حسب اصل بر یک دفعه و یکباره و ناگهان دلالت می کنند، لذا با ورود آن آیه در روز غدیر خم، که علی (علیه السلام) به خلافت بلافصل رسول خدا رسید، اسلام کامل و تام و مرضی خدا می شود.

راغب می نویسد: کمال شیء، حصول غرض از آن شیء است و تمام شیء، انتهای آن شیء است به حدی که احتیاج به چیزی خارج از آن شیء نیست (و تمام اجزای شیء وجود دارد) و ناقص آن است که به چیزی خارج از آن شیء (که جزء شیء است) نیازمند است. (۱)

به عبارت دیگر تمام کننده شیء، جزء آن شیء است و کمال شیء، هدف و غرض از آن شیء است که دیگر جزء آن شیء نیست.

به عبارت دیگر اشیائی که دارای آثارند دو نوع اند: نوعی از آن، آثاری است که مترتب بر شیء می شود و آن وقتی است که تمام اجزای آن شیء وجود داشته باشد که این را تمام گویند، مثل آیه "ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ" (۲) که اگر در میان روز اخلاص در امساک روزه به وجود آید آن فاسد می شود، چون ناقص است.

و نوعی دیگر اثری است که مترتب بر چیزی می شود، بدون این که متوقف بر حصول تمام اجزایش باشد، بلکه اثر نهائی افزون بر تحقق مجموع اجزا است، مانند اثر کامل مترتب بر وجود تمام اجزای شیء، لذا وقتی هر جزء یا چند جزئی یافت شود اثر خودش را دارد و اگر جمیع اجزا یافت شود، کل و همه اثر مطلوب آن مجموعه یافت می شود (۳) که به آن کمال گویند، مثل آیه: "فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ" (۴) و هر کس به قربانی تمکن نیافت سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز کامل شود.

ص: ۱۲۱

۱- مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه کمال و تمام.

۲- بقره، ۱۸۷.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۹۱، ذیل آیه ۳ مائده.

۴- بقره، ۱۹۶.

بنابراین با وجود نعمت خلافت بلافصل علی (علیه السلام)، اسلام ناقص، تام و تمام می شود و وقتی آن مجموعه تمامیتش ملاحظه شود، اثر دیگری دارد که از اجزا و در جزء جزء اسلام نیست، بلکه آن اثر خارج از مجموعه ی اسلام است و آن عبارت است سعادت آفرینی آن دین برای مسلمانان در دنیا و آخرت و شکست ناپذیری آن و از این باب است: «تَمَّ لِفَلَانٍ امْرُؤُهُ وَ كَمَلَ عَقْلُهُ»؛ یعنی فلانی امورش به تمامیت رسید و وقتی چنین شد اثر دیگری برایش به وجود می آید و آن عبارت از کمال عقلانی او است.

آقای مطهری در این خصوص به طور واضح تر می فرماید که تمام در جایی گفته می شود که یک چیز همه اجزایش وجود داشته باشد تا تمام به حساب بیاید و الا ناتمام و ناقص است، مثل یک ساختمان که همه اجزای لازمش وجود داشته باشد، اما یک چیز کامل ممکن است تمام اجزای لازمش باشد ولی هنوز از لحاظ کیفی در حد پایین باشد، مثل یک جنین در رحم مادر که به حد تمام رسیده است، ولی هنوز به رشد درخور نیازمند است که وقتی به رشد لازم رسید، انسان کاملی می شود؛ به این ترتیب اختلاف تام و کامل به اختلاف کم و کیف است. (۱)

خلاصه این که می توان گفت: «کمال الشیء هو الشیء مع امر زائد» (۲) و تمام الشیء هو مجموع الاجزاء الذی یحتاج الشیء الیه فی ذاته و حقیقته (۳).

۲. «وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۴)؛ و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمه او را تغییر دهنده ای نیست و جز آن (کتاب) هرگز پناهگاهی نخواهی یافت.

در تعبیر «لا مبدل لکلماته» ضمیر کلماته به «کتاب ربک» باز می گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد. و «لن تجد» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییر ناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچ گاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. در واقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می نماید. به این ترتیب آیه خاتمیت را اثبات می نماید.

۳. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» (۵)؛ و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و

ص: ۱۲۲

۱- - مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۲۰، بهمن ۱۳۷۹.

۲- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶، تعلیقه سبزواری، شماره ۳.

۳- - راقم سطور.

۴- - کهف، ۲۷.

۵- - سبأ، ۲۸.

هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم. در این آیه خداوند، «مرسل الیه» را کافه و تمام مردم دانسته است که جز بر خاتمیت دلالت ندارد.

۴. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»^(۱)؛ بگو ای مردم! من پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی همه و تمام شمایم.

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان ها را شامل می شود. در نتیجه انسان های آینده نیز تا پایان جهان، مشمول این آیه ها اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).

خاتمیت در روایات

۱. از پیامبر، حدیث مشهوری وارد شده است که فرمود: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه. ألا و قد بینهما الله عزوجل فی الكتاب و بینتھما فی سیرتی و سنتی»؛^(۲) ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید که خداوند عزوجل آن دو را در کتاب (قرآن) بیان فرموده و من آن دو را در سیرت و سنتم (باز بیشتر) تبیین نموده ام.

۲. امام جعفر صادق (علیه السلام) آن حدیث را به لفظ دیگر نیز بیان فرموده است: حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه، لایکون غیره و لایجیء غیره؛^(۳)

حلال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او، همیشه تا روز قیامت حرام است و غیر او حکمی نیست و جز او پیامبری نیاید.

۳. تنصیص الرسول الاکرم (صلی الله علیه و آله) علی أن امیر المؤمنین، الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بمنزله هارون من موسی و أنه (إلا انه) لانبی بعده، مما یدل علی کون النبئی خاتماً للأنبیاء و الرسل و قد روی هذا الحدیث بطرق کثیره فی مصادر الفریقین؛^(۴) نص صریح و گفتار غیر قابل تأویل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر این است که امیر المؤمنین، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به منزله ی هارون نسبت به موسی است، جز این که هیچ پیامبری بعد از نبی مکرم نیست. آن حدیث از جمله احادیثی است که

ص: ۱۲۳

۱- - اعراف، ۱۵۸.

۲- [۷]- حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸/۱۲۴.

۳- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۴- - الفیروزآبادی، فضائل من الصحاح الستہ، ج ۱، ص ۳۰۰۱.

بر خاتمیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) دلالت می کند. ضمن این که آن در منابع شیعه و سنی به طرق مختلف روایت شده است.

۴. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در روایتی می فرماید: «بعث الله سبحانه محمداً(صلی الله علیه و آله) لإِنجازِ عِدته و إتمامِ نبوته»(۱)؛ خداوند سبحان، محمد(صلی الله علیه و آله) را برای وفای به عهد خود و اتمام (واکمال) نبوتش مبعوث ساخت.

۵. در روایتی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) آمده است: مَثَل من در میان پیامبران مَثَل مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته است، جز این که یک آجر آن خالی است و هر کس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: «چه زیباست! جز این که جای این آجر خالی می باشد» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند.(۲) و باز آن حضرت فرموده است: بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ(۳)؛ به سیاه و سرخ، یعنی به سیاه پوستان و سرخ پوستان برانگیخته شده ام.

در اینجا نگارنده این سطور بر خود بایسته می داند که به پنج ویژگی خاص پیامبر ختمی اشاره نماید. آن حضرت فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا وَ نُصِرْتُ بِالرَّعْبِ وَ أُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ وَ أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ»(۴)؛ پنج چیز به من داده شده که پیش از من به کسی داده نشده است: زمین برای من محل سجده و پاک کننده قرار داده شده است و به وسیله رعب در دل دشمن پیروز شده ام و غنیمت جنگی برای من حلال شده است و سخنان جامع و پر معنا به من اعطا شده است و شفاعت به من تفویض گردیده.

جهانی بودن آیین اسلام

وقتی خاتمیت نبوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) اثبات شد، خود به خود جهانی بودن آیین آن حضرت نیز اثبات می گردد، ولی به عکس صحیح نیست؛ یعنی ممکن است شریعتی عمومی و جهانی باشد ولی خاتمیت نداشته باشد، مثل شرایع چهارگانه ی قبل از شریعت حضرت رسول(صلی الله علیه و آله).

عقل حکم می کند که انسان مخصوصاً جوان فرهیخته، عبث و بیهوده خلق نشده است و برای

ص: ۱۲۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، به کوشش حسن زاده آملی.

۴- [۶]- خصال شیخ صدوق، ج ۱، باب سوم، ص ۲۹۲، جامعه مدرسین قم.

بهترین غایت و هدف که همان عبادت توأم با شناخت است، خلق شده است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) و راه وصول به آن جز از راه انبیا و رسل نیست و هرچه شریعت، شامل تر و کامل تر و معقول تر و بیشتر منطبق با بعد عرفانی انسان باشد، توفیق و سعادت همه جانبه انسان بیشتر و راه وصول به آن دو، سهل تر و سریع تر و مطمئن تر است.

اساساً در عصر حاضر دینی تمام تر و کامل تر از شریعت اسلام وجود ندارد. آن دینی که حاوی و مشتمل بر تمام چیزهایی است که هر انسان و جوانی، مخصوصاً جوان فرهیخته و حق طلب، به آن نیازمند است و این دین قابل مقایسه با ادیان انحرافی و خرافی عصر حاضر و ادیان صحیح در اعصار گذشته نیست. این آیینی است که به تمام ابعاد وجودی انسان از جمله ابعاد جسمانی و فطری و عقلانی و عرفانی، به بهترین نحو، پاسخ گوست. در قرآن آمده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۲)؛ و این کتاب را که روشنگر برای هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، به تدریج نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت و تکامل و سعادت انسان ها مربوط است، نه این که کتابی باشد مشتمل بر مثلاً علم هواپیماسازی و انرژی هسته ای و به طور کلی حاوی همه فنون و علوم تجربی بشری باشد، هر چند این، منافات ندارد که مبانی تمام معارف بشری در قرآن وجود داشته باشد، چنان که قبلاً بیان شد. انسان قادر است تکنیک و صنعت را به نقطه اوج برساند، ولی از قوانین مربوط به انسانیت سر در نمی آورد.

خلاصه این که جامعیت دین بدین معناست که آیین اسلام به همه ابعاد انسان توجه دارد و برای تمامی آن ها متناسب با نیازهای بشری، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه ای که آدمی با عمل به آن ها قادر است به فوز و رستگاری همه جانبه دنیوی و اخروی برسد.

در واقع می توان گفت: شریعت حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) تام و کامل و فراگیر و ثابت است و در پاسخ به نیازهای جسمی و روحی فردی و اجتماعی انسان هیچ نقصی ندارد و اگر انسان به قرآن عمل نماید به خوشبختی از هر جهت و حتی به رفاه مادی و نشاط روانی و علوم و فنون مورد نیاز دسترسی پیدا می کند.

در قرآن آمده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

ص: ۱۲۵

۱- ذاریات، ۵۶.

۲- نحل، ۸۹.

كِرَةِ الْمُشْرِكُونَ". (۱) این آیه با صراحت تمام، غایت و هدف و سرانجام و عاقبت اسلام را پیروزی بر تمام ادیان معرفی می کند و باز در آن کتاب آمده است: "وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ". (۲)

الآن نیز که در عالم، کفر و شرک و نفاق و فتنه وجود دارد باید قتال و جهاد، بلکه دفاع کرد تا به تدریج ریشه های آن ها بخشکد تا زمینه برای ظهور حضرت مهدی (عج) فراهم آید. در آن زمان تمام قدرتمندان فاسد و فتنه گر و مشرک و نفاق افکن، مخصوصاً وهابی ها و سیلفی ها و داعشی ها نابود خواهند شد، (۳) چون در آن زمان، در تمام زمین، زمینه قتال و جهاد وجود خواهد داشت.

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و...

گفتنی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیامبر جن نیز است. "قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا. يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا". (۴) خلاصه این که پیامبر، بر جن و انس و ملک و غیره مبعوث شده است. (۵)

بعید نیست حیوانات هم طبق آیه "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ" (۶)، به نحوی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) پیروی کنند و به تکالیفی خاص موظف و مکلف باشند، زیرا آن ها هم بر مبنای آیه مذکور حشر و معاد دارند، چرا که آن ها هم امت هائی مثل ما هستند، لذا به گونه ای از اختیار برخوردارند، به همین دلیل می توان آن ها را تربیت کرد و اهلی نمود و از اعمال بعضی از غرایز آن ها جلوگیری نمود.

با بدان یار گشت همسر لوط

خان دان نب و تش گم ش د

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد (۷)

ص: ۱۲۶

۱- - صف، ۹.

۲- - انفال، ۳۹.

۳- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه اخیری.

۴- - جن، ۱ و ۲.

۵- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۶۷، ۱۳۶۵.

۶- - انعام، ۳۸.

۷- - سعدی، گلستان، ص ۶۳، ۱۳۷۴.

و کلب معلّم (۱)؛ یعنی سگی که شاگرد و دانشجوی انسان می شود (اگر مدتی آن سگ در میان سگ های غیر اهلی باشد، غیر اهلی می شود، چنان که اسب نیز همین گونه است) و این که به امام رضا (علیه السلام) گفته می شود: یا ضامن آهو و...، هم تا حدودی مؤید نظر راقم این سطور است. (۲)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که وقتی نمله و مورچه ای گفت: «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۳)؛ مورچه گفت: «به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند، در حالیکه نمی فهمند»، باد، صدای مورچه را که در هوا عبور می کرد، به حضرت سلیمان رساند. آن حضرت ایستاد و گفت: مورچه را پیش من بیاورید، پس وقتی آن را آوردند، آن حضرت گفت: یا ايتها النملة!

ای مورچه! آیا ندانستی که من نبی الله ام و به احدی ظلم نمی رسانم. مورچه گفت: نه چنین است که تو نبی الله و عادل نباشی! سلیمان گفت: پس چرا مورچه ها را از ظلم من بر حذر داشتی و گفتی: ای مورچه ها داخل لانه هایتان بشوید...؟ مورچه گفت: ترسیدم که سربازان تو به زینت (و قدرت) تو نظر کنند و مفتون و شیفته آن بشوند، در نتیجه از ذکر خدای متعال دور شوند (۴) (و مرتکب ظلم شوند). البته بعید نیست آن رخداد از باب معجزه باشد و در این صورت با آنچه ادعای نویسنده است، تنافی و ناسازگاری ندارد.

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت

امام زین العابدین (علیه السلام) شتری داشت که بیست و دو بار با آن به حج رفته بود، اما در تمامی این مدت حتی یک ضربه تازیانه هم به آن نزده بود. امام در شب شهادت خود سفارش نمود به آن شتر رسیدگی شود.

وقتی امام به شهادت رسید، شتر یک سره به سوی قبر مطهر امام رفت، در حالی که هرگز قبر امام را ندیده بود، خود را بر روی قبر انداخت و گردن خود را بر آن قبر می زد و اشک از چشم هایش جاری شده بود.

ص: ۱۲۷

۱- - مائده، ۴.

۲- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۳۸ سوره انعام.

۳- - نمل، ۱۸.

۴- - عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۳۲، ح ۸.

خبر به امام باقر رسید. امام کنار قبر پیدر رفت و به شتر گفت: آرام باش و بلند شو. خدا تو را مبارک گرداند شتر (حامی ولایت مطلقه) بلند شد و برگشت ولی پس از اندکی باز به قبر برگشت و کارهای قبل را تکرار نمود.

امام باقر باز آمد و آن را آرام نمود ولی بار سوم فرمود: آن را رها کنید. او می داند که از دنیا خواهد رفت. سه روز نگذشت که شتر از دنیا رفت (۱).

در کلام امام حسین (علیه السلام) سخن و ذکر و تسبیح پنجاه و دو حیوان آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود: خروس می گوید: من عرف الله لم ینس ذکره؛ هر که خدا را شناخت یاد او را فراموش نمی کند. علی (علیه السلام) می فرماید: بانک خروس نماز و بال زدنش رکوع و سجود اوست.

مرغ خانگی: یا اله الحق، انت الحق و قولک الحق، یا الله یا حق؛ ای معبود بر حق! تو حقی و گفتارت حق است، ای خدا، ای حق.

عقاب: من أطاع الله لم یشق؛ هر که فرمان خدا را ببرد شقی و بدبخت نیست.

گنجشک: استغفر الله مما یسخط الله؛ طلب آمرزش می کنم از گناه و آنچه مایه خشم خداست.

شتر مرغ: لا معبود سوا الله؛ معبودی جز خدا نیست.

شتر: سبحان مذل الجبارین، سبحانه؛ منزه است خدایی که خوارکننده ی ستمکاران است. او منزه است.

شتر (شتر ذکر دیگری دارد و آن این که می گوید): حسبی الله و نعم الکیل، حسبی الله؛ خداوند مرا کافی است و خداوند، خوب و کیلی است. برای من، خداوند کافی است.

اسب: سبحان ربنا، سبحانه؛ پروردگار ما منزه است. او منزه است.

گرگ: ما حیف الله لن یضیع؛ آنچه را خدا نگهدارد هرگز ضایع نشود.

شغال: الویل الویل للمذنب المصیر؛ وای وای بر گنهکاری که بر گناهش اصرار ورزد.

سگ: کفی بالمعاصی ذلماً؛ برای ذلیل شدن، گناه کردن بس است. ضمن این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خانه ای که در آن سگ باشد ملائکه در آن وارد نمی شوند.

خرگوش: لا تهلکونی یا الله. لک الحمد؛ ای خدا نابودم مکن. سپاس از آن تو است.

مار: ما أشقی من عصاک یا رحمن؛ ای رحمن چه بدبخت است کسی که تو را نافرمانی نماید.

عقرب: الشر شیءٌ وحشٌ (۲)؛ بدی چیز وحشتناکی است.

-
- ۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۴۶/۱۴۷، ح ۲ و ۳ و ۴ به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص و اصول کافی، ۱/۴۶۷، ح ۲ و ۳ و ۴.
- ۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۶۱/۲۹ و ۸/۲۲ و اینترنت، ذکر حیوانات، علی حق شناس.

طاوس: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفرلی؛ ای مولای من من به خودم ستم نمودم و به زیبائیم بالیدم، پس مرا بیامرز.

در حدیث منقول است که کبوتر خانگی یاد خدا بسیار می کند و اهل بیت را دوست دارد و صاحب خانه را دعا می کند و روایت شده است: خوب است در خانه کبوتر و مرغ نگه داشته شود تا آن که اطفال جنیان با آن ها بازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند.

بر این اساس حیواناتی، طبق روایات مشهور، مثل شتر امام زین العابدین و الاغ بلعم با عورا و سگ اصحاب کهف و گرگ یوسف (روایت شده است که به درخواست یعقوب (علیه السلام) فرزندان او گرگی را آوردند و گفتند: آن، یوسف را خورده است. آن گرگ گفت: خوردن گوشت انبیا بر ما حرام است، پس آن ها بر من غریب در این سرزمین و مظلوم تهمت زده اند) (۱).

و ناقه صالح و زاغی که قبر کنند را به قایل یاد داد و اسب هایی که در جنگ وارد می شوند و... به بهشت می روند (۲). ولی هیچ حیوانی به جهنم نمی رود (۳).

ص: ۱۲۹

-
- ۱- - تفسیر منهج الصادقین، ملافتح الله کاشانی، ۵/۲۳، ذیل آیات ۱۷ و ۱۸.
 - ۲- - نک: تفسیر قمی، ۱/۲۴۸، ۱۳۶۷ و بحار الانوار، ۱۴/۴۲۳ و مجمع البیان ۴-۳/۴۶۱.
 - ۳- - محمدحسین رخشاد، کتاب در محضر آیت الله بهجت، ص ۸۶.

امامت در لغت و اصطلاح

امام، اسم مصدر و به معنای طریق واضح و پیشوا و رهبر، از ریشه «امّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ زیرا مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می روند و اُمّ به معنای اصل هر چیز و عماد آن است، به همین دلیل امام، مرکز و محور و پایه پرمایه جامعه است و امت به عنوان فرع، حول و حوش او می چرخند.

بعضی از روشنفکران گفته اند: کلمه «امت» از ریشه ی «امّ» به معنای آهنگ و قصد و عزیمت کردن است و چون در ریشه «ام» مفهوم جلو و پیش رو نهفته است، بنابراین امام، چهار عنصر این معنای مرکب را می رساند: ۱. انتخاب ۲. حرکت ۳. پیش رو ۴. مقصد. (۱)

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشینی رسول خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی، ریاست الهی عام و فراگیر دارد. (۲)

ب_راس_اس این تعریف، امام، همه من_صب ها و شیء_ون پیامبری به جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی هایی باشد که از این قرارند: از جانب خدا نصب گردد و دارای مقام عصمت و پیراستگی از عصیان و گناه و خطا و اشتباه باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را جلب نماید و برای مردم الگو باشد و در قلب ها و اندیشه های آنان راه یابد و نسبت به امور دینی، علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد.

امام به حسب مشرب امامیه مختص بر ظواهر اعمال و ارائه ی طریق نیست، بلکه اهمّ و اصل آن، امامت بر باطن ها و قلوب مردم است. او انسان های قابل را از درون هدایت می کند. وی واسطه فیض میان خالق و خلق است. "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا" (۳) که از آن به هدایت امر

ص: ۱۳۰

۱- علی شریعتی، امت و امامت، ص ۴۰، ۱۳۵۷.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۰، ۱۳۷۴.

۳- انبیاء، ۷۳.

تعبیر گردیده است. علامه طباطبائی می فرماید: فلا یبقی للإمامه الا الهدایه بمعنی الایصال الی المطلوب و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس بتسییرها فی سیر الکمال و نقلها من موقف معنوی الی موقف آخر. (۱)

متکلمان اهل سنت امامت را منصبی عادی و غیر الهی می دانند که با انتخاب مردم، به ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حلّ و عقد، به فردی واگذار می شود. بعضی از متفکران آن ها بر این باورند که امام می تواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را بر عهده گیرد و اگر چه فاسق و شراب خوار باشد، این آلودگی ها موجب عزل و برکناری او نمی گردد. (۲)

بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه نبوت و رسالت و جزء اصول اعتقاد است، ل_ذا پی_امبر ختمی می باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی گوید، چنین تعیینی، به تعیین خداوند است.

البته معصوم بودن، مساوی با امامت نیست، زیرا به اعتقاد شیعه حضرات مریم و فاطمه زهرا (علیه السلام) نیز دارای عصمت بودند، هر چند مقام امامت نداشتند و از نوبت انبائی برخوردار بودند و همچنین است حضرات فاطمه معصومه و زینب کبری (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام).

از آن طرف مردم نیز وظیفه دارند به امام معصومشان آگاهی داشته باشند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (۳)»؛ هر کس بمیرد، در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت، یعنی مرگ کفر و نفاق و ضلال، مرده است.

ضرورت وجود امام

ضرورت وجود امام به لطف بودن آن است. خواجه نصیرالدین طوسی بر وجوب نصب امام بر خداوند به این نحو استدلال نموده است: امام و نصب او از جانب خداوند لطف است و هر لطفی بر خداوند واجب است، پس امام و نصب او از جانب خداوند، بر خداوند واجب است. البته این وجوب، عقلی است، نه شرعی. صغرای آن استدلال، نزد عقلا معلوم و بدیهی است؛

زیرا برای انسان علم ضروری حاصل است به این که وقتی برای عقلا-رئییسی عادل باشد نمی گذارد آنان بر یکدیگر غلبه داشته باشند و سبب تهاوش و اضطراب یکدیگر باشند و آن ها را از معاصی باز می دارد و به آن ها وعده برای کارهای خوب و وعید و کیفر برای ارتکاب خلاف

ص: ۱۳۱

۱- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۳.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۳.

۳- کافی، ۱/۳۷۷ و صحیح مسلم، ۶/۲۲، ح ۴۶۸۶.

می دهد و آن ها را بر فعل طاعات تحریک می کند و بر انصاف و تعادل مبعوث می نماید که این عوامل، به صلاح، نزدیک تر و از فساد دورترند.

و اما بحث قضیه ی کبروی: لطف آن حقیقتی است که مکلف به وسیله آن به فعل صحیح و خوب، نزدیک تر می شود و از عمل قبیح، دورتر می گردد و لطف بهره ای از تمکین، یعنی قدرت بر فعل یا ترک ندارد. اول باید مکلف بهره ای از تمکن و توان و قدرت داشته باشد، سپس برایش مسئله لطف مطرح باشد و از آن طرف لطف به حد الجاء و جبر نیز نرسد، مثل وجود امام معصوم که باعث می شود مأموم به عمل خوب، بیشتر ترغیب شود و از کار زشت، بیشتر تنفر حاصل نماید.

و لطف امام جزء عوامل اختیار و قدرت نیست که اگر امام نباشد تکلیف ساقط شود، مثل این که کسی که مستطیع نباشد حج بر او واجب نمی شود، پس استطاعت لطف نیست، بلکه روحانی کاروان لطف است و امام لطف کننده (البته به اذن خداوند)، مأموم را نیز به عمل کار خوب مجبور نمی کند. این لطف، بر حضرت حق واجب است (۱).

و ما باید تابع محض حضرات ائمه (علیه السلام) باشیم، چرا که گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه. وقتی هم عقل، مردم را به کار خیری دعوت کند و هم شرع، مردم بیشتر به آن رغبت پیدا می کنند.

خلاصه این که امام اگر نباشد ما همچنان مکلف به اطاعت از پیامبریم ولی اگر باشد مردم بیشتر به کارهای خوب رغبت پیدا می کنند و از کارهای قبیح بیشتر متنفر می گردند؛ به ویژه این که ما موظف به اطاعت از اهل بیت نبی مکرم هستیم و وقتی عقل نیز آن را تأیید نماید بیشتر انسان توفیق به تدبیر پیدا می کند، لذا ثابت می شود که واجبات شرعیه الطاف برای واجبات عقلیه اند.

افزون بر آن شرایط دشوار و سخت زندگی پیامبر اسلام، مانند چند سال محصور بودن در شعب ابی طالب و ده سال جنگ با دشمنان اسلام و... اجازه نمی داد که همه احکام و قوانین اسلام را برای عموم مردم، بیان کند و همان اندازه که اصحاب دستوراتی فرا می گرفتند، نیز ضمانتی برای محفوظ ماندن آنها وجود نداشت و حتی برای مثال کیفیت وضو گرفتن آن حضرت که سال ها در مرئی و منظر مردم بود، مورد اختلاف واقع شد و در جائی که احکام چنین عملی در معرض اختلاف باشد، خطر اشتباه در نقل و تحریفات عمدی در مورد احکام دقیق و پیچیده، به ویژه اح_کام و ق_وانینی که ب_ه هوس ها و امی_ال سیاست مداران و منافع اقوام برخورد می کند، به مراتب بیشتر خواهد بود.

ص: ۱۳۲

۱- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۲، به کوشش حسن زاده آملی.

با وجود این که ائمه (علیه السلام) در طول تاریخ وجود داشتند و هنوز هم امامی معصوم در پس پرده غیبت وجود دارد و خواهد داشت، این همه ظلم ها و جورها از ناحیه قدرتمندان و مردم به وجود آمد، حال اگر آن ها نمی بودند خدا می داند چه به سر مردم در طول تاریخ بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمد و اساساً دیگر دین و آیینی وجود نداشت.

شیعه سرمایه ای دارد که اهل تسنن ندارند و آن این که سنی ها دوره ای که یک شخصیت معصوم در آن وجود داشته است که از سیره ی او می شود به طور جزم بهره برد، بیشتر از بیست و سه سال نیست، چون آن ها معصوم را تنها پیغمبر اکرم می دانند. درست است که پیغمبر در طول بیست و سه سال با شرایط مختلف مواجه بوده است و در آن شرایط و حالات، سیره ی پیغمبر بسیار آموزنده است، ولی شیعه همان بیست و سه سال را به علاوه ی دویست و پنجاه سال دیگر دارد، یعنی شیعه مجموعاً در حدود دویست و هفتاد و سه سال دوره عصمت دارد و از سیره ی معصوم می تواند استفاده نماید.

برای مثال امام صادق (علیه السلام) در دوران بنی العباس شرایطی را داشته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نداشته است. از این جهت سرمایه شیعه غنی تر و جامع تر از اهل سنت است (۱)،

به ویژه این که هنوز به واسطه فیض که وجود امام زمان (عج) در پس پرده ی غیبت است اعتقاد دارد و از این حیث از همه ادیان آسمانی و حتی از فرق اسلامی، کامل تر و جامع تر است.

اهل سنت، برخلاف شیعه، هیچ یک از ویژگی های منصوب بودن خلفا از طرف خداوند و علم لدنی و خدادادی و ملکه عصمت برای آن ها را قائل نیستند. آن ها موارد زیادی از لغزش ها و اشتباهات و عجز خلفا از پاسخ گوئی به سؤالات دینی مردم را در کتب معتبر خودشان ثبت نموده اند و از جمله از خلیفه اول نقل کرده اند که گفت: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي» و از خلیفه دوم نقل کرده اند که بیعت با خلیفه اول «فَلْتَهُ» و کار عجولانه و حساب نشده بود و نیز بارها هر سه خلیفه گفته اند: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» و اما لغزش های خلیفه سوم و خلفای بنی امیه و بنی عباس واضح تر از آن است که بیان شود. (۲)

ماحصل بحث همان سخن مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است که فرمود: «ألا- و إن لكل مأموم اماماً يقتدى به ويستضيء بنور علمه»؛ (۳) به هوش باشید که بی گمان برای هر

ص: ۱۳۳

۱- - مرتضی مطهری، سیره ی نبوی، ص ۸۱، خرداد ۱۳۸۵.

۲- - نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۶.

۳- - نهج البلاغه، نامه علی به عثمان بن حنیف فرمان دار بصره، نامه ۴۵.

پیروی کننده ای، پیشوائی است که به وی اقتدا کند و از فروغ دانش او روشنی بجوید.

بطلان قیاس فقهی

با توجه به مطالبی که بیان شد، شیعه دیگر به قیاس و تمثیل نیاز ندارد؛ چرا که قرآن می فرماید: "وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ" (۱) علاوه بر آن سیره و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد تأیید قرآن است؛ چرا که بیان آن کتاب مقدس در این خصوص چنین است: "وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (۲) افزون بر آن، مسئله امامت مورد توجه جدی قرآن است که می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (۳)؛ پس با وجود آن آیات، دیگر نیازی به غیر قرآن از جمله قیاس مذکور احساس نمی شود.

اهل تـسنن چـون نارسائی هایی در احـکام اسلام می بـینند بـه قیاس، یعنی تشابهات سطحی و ظاهری روی می آورند. علت اصلی آن، گرایش به خلفای ثلاث و روی گردانی عملی از اهل بیت (علیه السلام) است.

ابوحنیفه گفته است: روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است قابل اعتماد نیست و معلوم نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته باشد. او گفته است: پانزده حدیث بر من ثابت شده است که حقیقتاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است. در بقیه قیاس می کرد.

از آن طرف احمد بن حنبل و مالک بن انس منکر قیاس شدند. می گویند: مالک در تمام عمرش در دو مسئله قیاس نمود (۴) و شافعی موضعی بینابین و متوسط داشت؛ در بعضی موارد به احادیث اعتماد می کرد و در بعضی دیگر قیاس می نمود.

ابوحنیفه ایرانی بود و ذهن ایرانی ها به مسائل عقلی توجه دارد و در عراق سکونت داشت و خیلی قیاس بود و از اهل حدیث که مرکزشان مدینه بود دور بود.

اهل تسنن نوشته اند: ابوحنیفه روزی به سلمانی و پیرایش گر رفت. ریشش جوگندمی بود و هنوز موی سفیدش زیاد نشده بود. به پیرایش گر گفت: موهای سفید ریش مرا بکن تا دیگر ریش سفید نداشته باشم. پیرایش گر گفت: اتفاقاً خاصیت موی سفید این است که اگر کنده شود بیشتر در می آید. گفت: پس موهای سیاه را بکن. این، قیاس است و خنده آور و مسخره.

ص: ۱۳۴

۱- - نحل، ۸۹.

۲- - حشر، ۷.

۳- - نساء، ۵۹.

۴- - مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۷۸.

امام صادق(علیه السلام) به ابوحنیفه فرمود: به من رسیده است که تو قیاس می کنی. آیا درست است؟ گفت: بله. فرمود: قیاس نکن. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود، وقتی که به خدا گفت: تو مرا از آتش خلق کرده ای و آدم را از گل، پس او میان آتش و گل قیاس و تمثیل نمود و اگر نوریت آدم را با نوریت آتش مقایسه می کرد و میان آن دو قیاس می نمود، به فضیلت مابین آن دو آگاهی حاصل می نمود و به صفای یکی بر دیگری شناخت پیدا می کرد.^(۱)

شخصی به رفیقش آبدو تعارف کرده برای ترغیب او به نوشیدن آن گفت: بزَن روشن شوی. او اظهار تنفر نموده گفت:

آب جو گر آدمی روشن کند

هر خری باید که نورافکن شود

پس آنچه مردود است قیاس فقهی، که براساس یک نوع شباهت ظاهری است، می باشد، نه قیاس منطقی.

ادله قرآنی عصمت و امامت

۱. امامت به ظالمان نمی رسد

امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی رسد. هنگامی که ابراهیم(علیه السلام) از جانب خداوند بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسید، مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا نمود که با اجابت خداوند مواجه گردید ولی با این قید که: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^(۲)؛ پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

ولی امامت تنها به محسنان، که بعضی از ذریه ی حضرت ابراهیم اند می رسد، قرآن می فرماید: وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ^(۳)؛ و از دودمان آن دو، یعنی ابراهیم و اسحاق پیامبر، دسته ای محسن اند که هم به وظایف شرعی پایبندند و هم به دیگران احسان می نمایند و دسته ای آشکارا به خود ظلم می نمایند.

ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران و خداوند می شود و شرک ورزیدن، ظلم به خدا^(۴)

و بزرگترین ظلم محسوب می شود. ظلم به مردم و خدا، ظلم به خود نیز است. حضرت

ص: ۱۳۵

۱- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- بقره، ۱۲۴.

۳- صافات، ۱۱۳.

۴- [۴]- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، قسمت ۲۴، فیض الاسلام.

لقمان به فرزندش می فرماید: شرک به خدا نوز که شرک، ظلم بزرگی است. "إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ" (۱). بنابراین امامت که عهد و منصب الهی و مقام بالاتر از مقام نبوت است، ملازم با عصمت ائمه ی هدی (علیه السلام) است.

علامه طباطبائی از یکی از اساتیدشان نقل می کند که خوب و بد بودن ذریه حضرت ابراهیم (علیه السلام) این طور تفسیر می شود: اول این که فرض شود ذریه افرادی بودند که همیشه ظالم بودند. دوم این که در آغاز عمر عادل و خوب بودند و در اواخر عمر ظالم شدند. سوم این که در اول عمر ظالم بودند و در پایان عمر خوب شدند. چهارم این که در همه اوقات خوب و عادل بودند.

محال است ابراهیم (علیه السلام) امامت را با این شأن بزرگی که خود او می دانست در مورد آن، قضیه از چه قرار است که بعد از دوران نبوت و رسالت به او می گویند: چنین منصبی را به تو می دهیم، برای ذریه خود خواسته باشد که مصداق فرض اول و دوم باشد، پس درخواست شامل فرض سوم و چهارم می شود.

و وقتی آیه "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" (۲) نازل می شود، درخواست فرض سوم نیز محال می نماید، چون آن ها بت پرست بودند، زیرا ابوبکر در سن چهل سالگی اسلام آورد (۳).

و همو بود که به پیامبر گفت: تو چرا بت نمی پرستی و عمر در سن سی و پنج سالگی موحد شد (۴).

و خواهرش به او خطاب نمود: تو بت پرستی (۵) و عثمان نیز به دست ابوبکر مسلمان شد.

پس آیه شامل تنها فرض چهارم می گردد، لذا منصب امامت و خلافت بلافصل به سه خلیفه اول محال است اعطا گردد، چون آن ها در آغاز مشرک بودند و به نظر راقم این سطور از اول تا آخر کافر ماندند. این درحالی است که منظور از ظلم در آیه کوچک ترین آن است و کسی می تواند امام شود که حتی کوچک ترین ظلم از او سر نزده باشد و از آن جا که مقام امامت بس بلند است، یک گناه صغیره سبب می شود لیاقت این مقام سلب گردد (۶).

به این ترتیب امام معصوم و به حق و منصوب از جانب خداوند، تنها علی (علیه السلام) و یازده فرزند اوست. (۷).

ص: ۱۳۶

۱- - لقمان، ۱۳.

۲- - بقره، ۱۲۴.

۳- - تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۳/۸۶۲.

۴- - مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱/۶۶۱.

۵- - تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه روحانی، ۲/۹۰۷.

۶- - www.welayatnet.com

۷- - نک: مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۶۸، بهمن ۱۳۷۹.

به این ترتیب امام فخر رازی که گفته است: «ظالم به کسی گفته می شود که در حال حاضر ظالم باشد، نه در گذشته و به اصطلاح اصولیین استعمال مشتق، مثل ظالم، در «ما انقضی عنه المبدأ»، مجازی و در «من تلبس بالحال»، حقیقی است (۱)، در بحث خلافت اصلاً مورد ندارد.

۲. آیه تطهیر

بخشی از آیه ی ۳۳ سوره احزاب که به آیه ی تطهیر شهرت یافته، آیه ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا» است. شیعه و سنی بر این باورند که این آیه، فضیلت والایی را برای اهل بیت به اثبات رسانده است. اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر عصمت می دانند.

عجیب این است که خداوند برای این که دشمنان داخلی به آیه تطهیر حساس نشوند و شیعه متوجه عنایت خاص خداوند به اهل بیت بشود، آیه تطهیر را میان آیاتی که مربوط به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است قرار داده است. شیعیان از این طریق فهمیدند که اهل بیت (علیه السلام) زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند که در آیه تطهیر، ضمائر مذکرند و قبل و بعد آن، مونث.

پیش بینی اعجاز گونه قرآن، جمله ی «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (۲) در خانه های خود بمانید» در مورد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ولی مقصود عایشه دختر ابوبکر است.

ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالیکه تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما (عایشه) بر شتری قوی هیکل و پیکر، سوار می شود و سگ های حوآب (که نام محلی معروف است) جلوی راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند.

در جریان جنگ جمل همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند، به طوری که بعضی از شترها رم نمودند. عایشه به یاد کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) افتاد و زمام شتر را برگردانید. همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی (علیه السلام) کاری از پیش نخواهند برد، لذا یکی از آنان به عایشه گفت: این محل، حوآب نیست و از حوآب گذشته ایم. عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا می دانید اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و شهادت دادند که اینجا حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره (برای جنگ با علی (علیه السلام)) حرکت کرد.

ص: ۱۳۷

۱- - فخر رازی، تفسیر کبیر، ۴/۴۵ و ۴۴.

۲- - احزاب، ۳۳.

بعضی از اهل سنت می گویند: عایشه توبه کرد که این دروغی است آشکار زیرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر(علیه السلام) به او رسید خشنود شد و شادی نمود و سجده شکر به جا آورد.

اگر او توبه کرد پس چرا سوار قاطر شهباء شد و از دفن سبط اکبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) حسن بن علی(علیه السلام) در حجره جدش جلوگیری نمود.(۱) مخالفتش با امام زمان خود قطعی است و توبه اش غیرقطعی. اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده یا توبه را شکسته است.

اراده و خواست خدا در آیه تطهیر به دو گونه قابل تصور است: اراده ای که به فعل خود خداوند تعلق می گیرد و اراده ای که متعلق و مورد آن، افعال دیگران است. گونه اول اراده تکوینی و تخلف ناپذیر است: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ".(۲) به این معنا که عصمت اهل بیت(علیه السلام) همان اراده فعلی و علم فعلی حضرت حق است، آن اراده و علم فعلی که منشأش، اراده و علم ذاتی اوست و آن عصمت و طهارتی است که ناشی از اختیار آن هاست.

گونه دوم: اراده تشریحی است که متعلق آن، فعل انسان های متشرع، بلکه خود آن ها است که برای تحقق فعل آن ها، خواست و اراده آن ها واسطه قرار می گیرد که یا فعل پسندیده و بایسته را انتخاب و اختیار می کنند و یا عمل ناپسند و ناشایسته را.

برای نمونه، خداوند با تشریح وضو، اراده نموده است که مؤمنان را از آلودگی های ظاهری و باطنی پاک سازد: "مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَتَرْضُوا عِقَابَهُ يُخَفِّضْ اللَّهُ لَكُمْ الْأَثْمَ وَلَئِنْ تُبْذَرُوا فَتَعْلَمُونَ".(۳) حال یا پاکی را انتخاب می کنند یا ناپاکی را. در واقع خداوند خواسته است که شما بندگان با خواست خود، طبق خواست او عمل کنید که نتیجه اش رضایت و بهشت اوست و در غیر این صورت، نتیجه اش، عدم رضایت و جهنم اوست که این باز با خواست او منافات ندارد.

گفتنی است انسان هایی که اعمال آن ها، مرضی خداوند است، در مورد آن ها نیز می توان گفت: اعمال آن ها مثل اعمال معصومان، از مصادیق و موارد اراده و علم فعلی حضرت حق است با این تفاوت که آن ها را به مردم معرفی نمی کند ولی براساس لطفش اهل بیت(علیه السلام) را به مردم معرفی نموده است؛ در هر حال هیچ جبری لازم نمی آید.

واژه رجس درباره مجموعه ای از آلودگی های ظاهری و باطنی به کار رفته(۴)

و چون در این

ص: ۱۳۸

۱- سید شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۳۳۳ و علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲- یس، ۸۲.

۳- مائده، ۶.

۴- نک: مائده، ۹۰ و انعام، ۱۲۵ و ...

آیه با «ال» جنس یا استغراق همراه گشته، همه نوع پلیدی را در بر می گیرد. در نتیجه پیام آیه این است که خداوند با اراده ی تخلف ناپذیر خود، هر گونه پلیدی را از اهل بیت (علیه السلام) زدوده و دفع نموده و آنان را پیراسته است.

برخی از راویان و مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی شریفه، حدیث «فأنا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب» را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش کرده اند. (۱)

یکی از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه تطهیر می نویسد: فیه دلیل علی عصمه الأنبياء من الكبائر قبل البعثة و أن الفاسق لا يصلح للامامة. (۲)

اشکال عمده ی او این است که ارتکاب گناه صغیره را بر آن ها تجویز نموده است، در حالیکه آن ها مرتکب و آلوده به هیچ گناهی اعم از کبیره و صغیره، در طول عمر خود نمی شوند. (۳)

اگر آیه تطهیر را با آیه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۴) ملاحظه نماییم، قیاس شکل اول به این نحو به وجود می آید: اهل بیت (علیه السلام) مطهراند و هر مطهری قرآن را درک می کنند، پس اهل بیت (علیه السلام) قرآن را درک می کنند. و همین طور از آیه ی «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۵) و از آیه ی «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (۶) می توان قیاس شکل اول تشکیل داد: حضرت یوسف (علیه السلام) مخلص است و هیچ مخلصی مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد، پس حضرت یوسف (علیه السلام) مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد.

عدیدی از اهل سنت که آیه ی تطهیر را دلیل بر عصمت اهل بیت (علیه السلام) نمی دانند، بر دو تعبیر «إذهاب» و «تطهیر» تأکید دارند که پاک ساختن از پلیدی ها و از میان بردن آلودگی ها، نشانه آن است که آنان همچون دیگران از ارتکاب گناه ایمنی ندارند، زیرا اذهاب و تطهیر مربوط به رفع پلیدی های موجود در شخص می باشند، نه دفع آنچه را هنوز تحقق نیافته است.

رفع، گناه های موجود، در شخص را بر می دارد و دفع، گناهایی که می خواهند وارد شوند را مانع می شود. (۷) بررسی بیشتر، نادرستی آن سخن را آشکار می سازد و این واقعیت را می نمایاند که

ص: ۱۳۹

۱- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۲- بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- حمّود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- واقعه، ۷۹.

۵- یوسف، ۴.

۶- ص ۸۲ و ۸۳.

دامنه کاربرد آن دو واژه فراتر از رفع آلودگی های موجود بوده، دفع پلیدی های تحقق نیافته را در معصوم در بر می گیرد.

براساس روایات فراوانی که به حدیث کسا شهرت یافته اند، رسول خدا عبایی پشیمی و سیاه که بر دوش داشت بر روی خود و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) انداخته، جمله «اللهم هؤلاء اهل بیتی» را برای آیندگان به یادگار نهاد و در پاسخ به ام سلمه که یکی از شایسته ترین همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پیوستن به اصحاب کسا را درخواست نمود، فرمود: رحمت خدا بر تو باد! تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای و چقدر من از تو راضی ام! لیکن این فضیلت، ویژه من و این گرامیان است. (۱)

۳. آیه «اولی الامر»

قرآن کریم در سوره ی نساء، مؤمنان را به اطاعت از اولی الامر فرا می خواند و نام آنان را کنار نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نشاند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افزون بر دریافت وحی و حفظ و ابلاغ آن، حداقل دو وظیفه مهم دیگر بر عهده داشت: تفسیر و تبیین آموزه های وحیانی و فرمان رایی و حکم رانی. اطاعت از خدا با وظیفه نخست؛ یعنی دریافت و حفظ و ابلاغ وحی پیوند می خورد و اطاعت از رسول خدا با دو وظیفه دیگر؛ یعنی تفسیر آموزه های وحیانی و فرمان رایی مرتبط است. در آیه مذکور، وجوب اطاعت اولی، عقلی است و وجوب اطاعت دومی، شرعی.

از کنار هم آمدن رسول و اولی الامر و بسنده شدن به یک «اطیعوا» برای هر دو، می توان دریافت که اولوالامر جز دریافت وحی، همسان پیامبرند و بر همگان است که تبیین معارف الهی را از آنان بجویند و حکومت بر جامعه اسلامی را بدانان سپارند. (۳)

اطاعتی که قید و شرطی به همراه ندارد، اطاعتی همه جانبه و بی چون و چراست و این جز با عصمت رسول و اولوالامر سازگار نیست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید: لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه؛ (۴)

همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. و در حدیث دیگر چنین می فرماید: همواره این دین، قدرتمند و

ص: ۱۴۰

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۲- - نساء، ۵۹.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۴۱۲.

۴- - نک: السید کاظم الحسینی، اصول الدین، ص ۲۸۷-۲۷۵، ۱۳۸۵.

شکست ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند و تمام آن ها از قریش اند؛ لایزال هذا الدین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفه. کلهم من قریش (۱).

و باز از آن حضرت روایت شده است: لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلهم من قریش؛ دین تا قیامت پابرجاست، جز اینکه دوازده خلیفه بر شما (حکومت) می کند. تمام آن ها از قریش اند (۲).

بدون شک این دوازده خلیفه تنها امامان شیعه اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفرند و حاکمان بنی امیه چهارده نفرند که همه آن ها به جز عمر بن عبد العزیز مرتکب ظلم آشکار شدند و از سوئی حاکمان بنی عباس سی و هفت نفر بودند که همه آن ها مایه سرافکنده برای اسلام بودند. عجیب آن که این احادیث از نگاه اهل سنت به صورت یک معما درآمده است.

۴. آیه ولایت

از مهمترین آیاتی که می توان بر حقانیت مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در امر عصمت و امامت استدلال نمود آیه ولایت است. خداوند می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۳)؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. دلالت آیه بر امامت معصومانه امام علی (علیه السلام) با ذکر مقدماتی آشکار می گردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه نوشتند: س_اِثْلَى دَاخِل مَسْجِد شَد و دَرخَوَاسْت کَمَکَ نَمُود، اما کسی به او چیزی نداد. امام علی (علیه السلام) در حالی که در رکوع بود، انگشتر خود را به فقیر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان طور که برای موسی (علیه السلام) از خاندان خویش او وزیری تعیین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین بفرما». در این لحظه آن آیه نازل شد.

۲. ولی در آیه به معنای رهبر و صاحب اختیار است که آن از تعبیر «انما» به دست می آید، نه به معنای دوست و ناصر است که از ویژگی مؤمنان نسبت به یکدیگر است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَ

ص: ۱۴۱

۱- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۴، ۴۶-۴۵ و محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱ و جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۴۹.

۲- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳- مائده، ۵۵.

الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (۱) اگر «ولّی» به معنای دوست و یاور بود هرگز ضرورتی نداشت موضوع زکات، آن هم در حال رکوع مطرح گردد، بنابراین آیه در مورد بیان ویژگی های یک نفر به نام امام علی (علیه السلام) است.

۳. منظور از زکات در این آیه به معنای انفاق که یک امر مستحبی می باشد، است، نه زکات به اصطلاح فقهی؛ زیرا این واژه در آیه مکی «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۲)، به کار رفته است، در حالیکه زکات اصطلاحی بعد از هجرت، در مدینه، واجب شد، لذا زکات به معنای انفاق شامل انگشتر نیز می شود. مهم بلکه اهم، انفاق یک انگشتر است، آن هم در حال رکوع، نه زکات به اصطلاح فقهی که واجب است همه مؤمنان پردازند.

و انفاق نمودن در حال نماز، آن هم نماز مستحبی، خود عبادتی، افزون بر عبادت نماز مستحبی است و چه بسا لازم شود برای انفاق، نمازگزار نمازش را بشکند. خلاصه سخن این که عرفان علی (علیه السلام)، علی را از انفاق باز نمی دارد و انفاق آن حضرت او را از عرفان باز نمی دارد. او مظهر «عالٍ فی دنوّه و دانٍ فی علوّه» است.

علاوه بر این که امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: «يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (۳).

افزون بر آن که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل این که به عیادت بیمار برود به عیادت خدا رفته است؛ فيقول الله عزّوجلّ: من عاد مؤمناً فقد عادني. (۴).

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: للمريض اربع خصال...؛ بیمار چهار ویژگی دارد: ۱. قلم از او رفع می شود، یعنی (در مورد کارهایی که نمی تواند انجام دهد) تکلیف ندارد. ۲. خداوند برای مریض گویی مانند احسن و بهتر از آنچه در دوران سلامتی انجام می داد می نویسد. ۳. دعای مریض در حق ملاقات کننده او مستجاب می شود. و خداوند به ملک سمت شمال وحی می کند مادامی که بنده در وثیقه و پیمان من است چیزی برایش ننویسد و به ملک سمت راست وحی می کند که برای بنده من دو برابر حسنات قرار بده و بنویس ۴. مرض کودک، کفاره گناهان والدین و پدر و مادر او به شمار می آید (۵).

ص: ۱۴۲

۱- - توبه، ۷۱.

۲- - مؤمنون، ۴.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه مذکور (توبه/۱۰۴).

۴- - طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

۵- - ابن فهد، عده الداعی، ص ۱۲۶.

عدیدی سؤال می کنند اگر مقصود آیه، امام علی (علیه السلام) است، چرا الفاظ جمع در آن به کار رفته است. پاسخ این است که روش قرآن چنین است، چنانکه در آیه مباهله (۱)

کلمه «نساءنا» و «انفسنا» به صورت جمع آمده، حال آن که مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از اولی فاطمه زهرا (علیه السلام) و مراد از دومی امام علی (علیه السلام) است. همچنین است در موارد بسیار دیگر.

با توجه به آنچه بیان شد اشکال رأی و نظر آلوسی، مفسر سنی مذهب، آشکار می گردد. وی می نویسد: بسیاری از عارفان نیز جانشینی بلافصل علی، کرم الله وجهه، را می پذیرند، اما نظر آنان از این جانشینی خلافت باطنی است، نه خلافت صوری و ظاهری. ترتیب درست خلافت صوری، همان است که در عمل تحقق یافته و اهل سنت از آن جانبداری نموده اند.

خلافت باطنی، یعنی جانشینی در ارشاد و تربیت و یاری رسانی و تصرف روحانی؛ در حالی که خلافت صوری عبارت از اجرای حدود و آماده سازی لشکریان و دفاع از حریم اسلام و جنگ مسلحانه با دشمنان است. خلافت باطنی مغز خلافت ظاهری است.

آلوسی در پایان بحث می نویسد: آیا بر این اساس می توان علی (علیه السلام) را برتر از خلفای دیگر دانست؟ وی به این پرسش پاسخ مجمل و با تردید می دهد. (۲)

۵. آیه تبلیغ

“يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ” (۳)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامش را نرسانده ای. خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن اند که این آیه در مورد امامت علی (علیه السلام) و داستان غدیر خم نازل شده است. آن حادثه در روزی است که حضرت ختمی مرتبت درباره اش می فرماید: یوم غدیرِ حُجْمِ أَفْضَلِ أَعْيَادِ امْتِي (۴) و آن روزی است که خداوند توبه آدم (علیه السلام) را پذیرفت و ابراهیم (علیه السلام) را از آتش نجات داد و موسی، هارون (علیه السلام) را مقتدا ساخت و عیسی، وصی خود، شمعون صفا (علیه السلام) را معرفی نمود (۵) و آن روز، هیجدهم ذی الحجه بوده است.

ص: ۱۴۳

۱- آل عمران، ۶۱.

۲- محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۳- مائده، ۶۷.

۴- سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۴۶۶ و امالی صدوق، ص ۱۲۵.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سرزمین غدیر خم دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و فرمود: ایها الناس من أُولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟! ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر و صاحب اختیارتر است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می داند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند مولای من و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم؛ چرا که در قرآن آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱). سپس سه بار فرمود: فمن كنت مولاه فعلي مولاه. بعد آن حضرت به یاران خود دستور داد به علی (علیه السلام) به عنوان «امیر مؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو همه به آن حضرت، آن ولایت را تبریک گفتند. ابوبکر و عمر رو به امام علی (علیه السلام) کردند و گفتند: «هنيئاً لك يا علي بن ابي طالب! اصبحتَ مولايَ و مولی كلِّ مؤمن و مؤمنه» (۲).

پس از نصب علی در روز غدیر آیه ی «اکمال دین و اتمام نعمت» نازل گشت: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳). باز این قسمت آیه، میان دو قسمت دیگر آن جاسازی شده است تا از دستبرد دشمنان داخلی مصون و محفوظ بماند و شیعه از آن بهره عنوان سن-د مول-ویت و اول-ویت و امام-ت م-عصوم و دوزاده گانه بهره جوید.

آقای مطهری در تفسیر «فلا تخشوه» می فرماید: منظور از آن این که: از کافران نگرانی نداشته باشید. کافران دیگر از آن راهی که علیه اسلام مبارزه می کردند مأیوس شده اند و فهمیدند دیگر کارشان پیش نمی رود. سپس قرآن می فرماید: «واخشون» از من بیم داشته باشید. یعنی از سنت من بیم داشته باشید که «هر قومی چنان که در جهت فساد تغییر بکند نعمتم را از آنان سلب خواهم نمود»، (۴) لذا خطر جدی متوجه داخل است، نه خارج؛ زیرا قدرت اسلام جهان گیر شده است. به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اعلان ولایت علی (علیه السلام) از مردم داخل بیم و هراس داشت (۵).

و خداوند فرمود: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۶).

خداوند آن حضرت را در خصوص به فعلیت رساندن

ص: ۱۴۴

۱- - احزاب، ۶.

۲- - علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۷۹.

۳- [۷]- مائده، ۳.

۴- - ابراهیم، ۷ و نک: رعد، ۱۱.

۵- - مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۵۸.

۶- - مائده، ۶۷.

«اکمال دین و اتمام نعمت» که امامت و عصمت علی (علیه السلام) است، حفظ کرد ولی بعد از رحلت آن حضرت شد آنچه شد.

ولی سرانجام آنچه به ظاهر ناشدنی می نمود شدنی شد و مردم مثل ایرانی ها و دیگران به دعوت قرآن، «کما هو حقه و کما هو هو» پاسخ مثبت دادند و نظام حکومتی شیعی را که نزدیک ترین حکومت به حکومت علی (علیه السلام) است تثبیت نمودند.

البته آیات دیگر نیز بر امامت علی (علیه السلام) دلالت می کند که در این مختصر امکان بیان آن ها نیست، چون اصل بر خلاصه نویسی و بر مبنای «خیر الکلام ما قلّ و دلّ»^(۱)

است.

فقط در این جا به دو نکته باید توجه نمود: یکی این که قرآن، طبق آیه «وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّهَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^(۲)، به ما ما مسلمانان آموخته است که اگر کفار و مشرکان به ما حمله کنند، ما در دفاع در مقابل آن ها پیروز خواهیم بود و دیگر آن که خداوند دعای پیامبر را مبنی بر عدم تسلط کفار و مشرکان بر امت او، به گونه ای که این ها محتاج آن ها بشوند، مستجاب نمود^(۳). بر این اساس است که می گوییم: تحریم آمریکا علیه ایران، نقش تعیین کننده ای ندارد و آن ها از حمله نظامی علیه آن ناتوان و مأیوس اند.

۶. ادله روایی امامت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است سپاهی برای مقابله آماده نمود. در این لحظه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش رسید منافقان تصمیم دارند در غیاب وی به اصطلاح دست به کودتا بزنند. آن حضرت برای پیش گیری علی (علیه السلام) را به جای خویش به عنوان رسیدگی به امور دینی و دنیوی مردم مدینه در مدینه به جای خویش نشانند.

منافقان بعد از شکست توطئه خود شایع کردند که روابط علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تیرگی گرائیده، لذا علی (علیه السلام) را با خود به جنگ با رومیان نبرده است. امام علی (علیه السلام) برای خنثی نمودن این شایعه خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند و وی را از جریان امر مطلع ساخت. در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لانی بعدی»^(۴).

این حدیث به

ص: ۱۴۵

۱- - پیامبر رحمت می فرماید: خیر الکلام ما دلّ و جلّ (واضح باشد) و قلّ و لم یملّ (ملال آور نباشد) (جعفر بن محمد نقدی،

انوار العلوية، ص ٤٨٩).

٢- -فتح، ٢٢ و ٢٣.

٣- - شيخ صدوق، خصال، ج ١ (در دو جلد)، ص ١١١.

٤- - علي هندی، کنز العمال، ج ٨، ح ٢٥٠٤.

نام «حدیث منزلت» معروف است.

باز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی (مشهور به حدیث سفینه) اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده فرموده است: «ألا- إن مثل اهلِ بیتی فیکم مثل سفینهِ نوحٍ فی قومه من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». (۱) آیه الله بروجردی فرموده است: متجاوز از صد نفر از بزرگان عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده اند (۲).

خواجه نصیرالدین طوسی روایتی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که به علی (علیه السلام) فرمود: انت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی. (۳)

و باز پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: إنی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتابُ الله، جبلٌ ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهلُ بیتی و أنهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض. (۴) این حدیث به «حدیث ثقلین» معروف است. در مکه از جوانی پرسیدم: نظر تان در مورد حدیث ثقلی چیست؟ گفت: آن حدیث در آسمان ها مشهورتر است تا در زمین.

معنای حدیث چنین است: من دو چیز گران بها در میان شما باقی می گذارم که یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا، جبل و ریسمانی که از طرف آسمان به سوی زمین کشیده شده است، و عترت و اهل بیت و دودمان و خاندان من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند مگر این که نزد حوض کوثر بر من وارد آیند.

حوض کوثر

کوثر دارای دو مصداق است: یکی دنیایی که کوثر محمدی، یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام) است و دیگری اخروی که حوض کوثر است.

واژه کوثر یک بار در قرآن آمده است و سوره ای نیز به همین اسم نام گذاری شده است. اما حوض کوثر تنها در احادیث و روایات معصومان آمده است.

در شأن نزول سوره ی کوثر می خوانیم که عاص بن وائل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ابتر و بی دنباله و اجاق کور نامید، چون آن حضرت از حضرت خدیجه دو پسر به نام های قاسم و عبدالله داشت که هر دو در مکه از دنیا رفتند و عرب جاهلی دختر را فرزند تلقی نمی کرد.

ص: ۱۴۶

۱- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱.

۲- علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۱، ص ۱۲.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۰، به کوشش حسن زاده.

خداوند آن فرد دشمن و خبیث را «ابتر» نامید، زیرا همه فرزندان ذکورش مردند، به ویژه این که پیامبر به عمرو، فرزند عاص فرمود تو در بستر مشترک متولد شدی، یعنی مادرت هم با عاص بن وائل همبستر می شده و هم با دیگران و عاص تو را به زور به خود ملحق نمود(۱).

آیه ی «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ(۲)» یکی از خبرهای غیبی است، چون همان طور که می بینیم خدای تعالی بعد از درگذشت آن حضرت برکتی در نسل آن جناب از طریق فاطمه زهرا قرار داد، به طوری که در همه عالم هیچ نسلی معادل آن نیست، آن هم با آن همه بلاها که بر سر دودمان آن حضرت وارد آوردند و گروه گروه از آنان را کشتند.

در تفاسیر شیعه و سنی برای واژه کوثر مصادیق و مواردی غیر از آنچه بیان شد ذکر شده است که عبارتند از: حوض و نهر کوثر، مقام شفاعت، نبوت، حکمت و علم، قرآن، کثرت اصحاب و پیروان، کثرت معجزات، کثرت علم و عمل، توحید و ابعاد آن، نعمت های خدا به پیامبر در دنیا و آخرت و...

بارزترین و بهترین مصداق کوثر، یعنی خیر زیاد، وجود مبارک حضرت زهرا(علیها السلام) می باشد که بیانگر این حقیقت و شاهد این واقعیت، شأن نزول و سیاق آیات سوره کوثر است. وجود آن حضرت، منبع خیر کثیر است که هم باعث ماندگاری رسالت پیامبر تا روز رستاخیز شده است و هم عامل جاودانگی نسل پاک او. وی مظهر نبوت از جهت پدر و مجلای امامت از حیث فرزندان و همسرش علی ابن ابی طالب است، لذا او خلاصه و عصار نبوت و عمده و زبده امامت است(۳).

و اما در مورد «حوض کوثر» احادیثی به حد تواتر نقل شده است: از جمله آن ها سخن پیامبر(صلی الله علیه و آله) است که فرموده است: حوض کوثر، نهری است که زیر عرش الهی جاری است. آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل است. ریگ هایش زبرجد و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران و خاکش مشک است(۴) و امام حسین فرموده است: و نحن وُلاه الحوض، نسقی ولاتنا(۵)؛ و ما صاحبان حوض کوثریم و دوستان خود را سیراب می نماییم.

ص: ۱۴۷

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، سوره کوثر.

۲- - کوثر، ۱.

۳- - نک: المیزان، سوره ی کوثر و اینترنت، حوض کوثر، ویک پرسش

۴- - اینترنت، حوض کوثر، دانشنامه رشد و بحار الانوار، ۸/۱۸.

۵- - بحار الانوار، ۴۵/۴۹.

با توجه به روایات، حوض کوثر منبع آبی گوارا در بهشت است که بسیار وسیع بوده و بهشتیان پس از پشت سر نهادن سكرات و سختی های حشر و مواقف و ایستگاه های قیامت، بلافاصله پس از ورود به بهشت بر آن وارد می شوند و کام عطشان خویش را از آن سیراب می نمایند و در آن، دو نهر از بهشت می ریزد، یکی از چشمه تسنیم (تسنیم چشمه ای در بهشت است که آب آن از بلندی فرو ریزد) و دیگری از چشمه معین و روان و ساقی آن، علی و یازده امام پس اوست.

و بنابر کلام امام صادق هر کس از آن یک شربت و جرعه بیاشامد، هرگز تشنه نشود و بعد از آن هیچ گاه تعب و رنج نکشد و هر دیده ای که در مصیبت ما بگرید، حتماً با نظر کردن به کوثر شاد گردد و هر کس به قدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد، یعنی هر کس محبت و متابعتش بیشتر باشد لذتش بیشتر است (۱). به طور کلی هر کس از آن نوشیدنی بس گوارا بنوشد، چنان سرمست و کام روا می شود که حقیقتاً احساس شادی و خوشبختی مطلق می نماید و آنها که از آن ننوشند همیشه تشنه خواهند ماند.

در دعای ندبه، از خداوند می خواهیم: واسقنا من حوض جده (صلی الله علیه و آله) بكأسه و بیده رِيًّا رَوِيًّا هَنِيئًا سَائِغًا، لا أظمأ بعدها، یا ارحم الراحمین (۲)؛ و خدایا ما را از حوض جد امام عصر به وسیله كأس و جام و ید و دست او سیراب کن، سیراب کامل و گوارایی که هرگز بعد از آن تشنگی نباشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علیُّ إن هذا النهر لی و لک و لمحبیك (۳)؛ ای علی این نهر به من و تو و محبان تو اختصاص دارد. البته سایر انبیا نیز برای پیروان خود حوض مخصوصی دارند ولی به وسعت و برکت حوض پیامبر نیست (۴).

امام خمینی رضی الله عنه در این خصوص گوید: آیا این حوض مقام اتصال کثرت به وحدت است و اضمحلال قطرات در دریاست یا چیز دیگری که به عقل و عرفان بشر راهی ندارد (۵).

حافظ گوید:

بیا ای شیخ و از خمخانه ی ما

شرابی خور که در کوثر نباشد (۶)

ص: ۱۴۸

۱- - مجلسی، حق الیقین، ص ۴۵۵، بی تا.

۲- - ابن مشهدی، المراد الکبیر، ص ۵۸۴، ۱۴۱۹ ق.

۳- - بحار الانوار، ۸/۱۸.

۴- - نک: محجه البیضاء، ۸/۳۵۲.

۵- - صحیفه امام، ۲۱/۳۹۳ (وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی).

۶- - لغت نامه دهخدا، کوثر.

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت

چون بشر به مرحله ای از اندیشه و قدرت رسیده است که می تواند طرح کلی، یعنی قرآن و سنت و سیرت پیامبر ختمی اخذ و ادراک و حفظ نماید، خاتمیت نه تنها مقبول می افتد، بلکه لازم می نماید و حال آن که در نسل های اعصار گذشته چنین ویژگی هایی یا اصلاً نبود و یا در سطح خیلی نازل بود، چنان که قبلاً بیان شد.

او به درجه ای از رشد رسیده است که پی به ارزش های فرهنگی خود برده، برای حراست و نگهداری آن ها به عنوان آثار فرهنگی سعی و تلاش نماید. عقل او به حدی از تکامل رسیده است که می تواند از دل کلیات قوانین اسلامی، جزئیات را استخراج و استنباط نماید و در زندگی دینی خود بهره برد.

او قادر است از متن و بطن کتاب و سنت و سیرت حضرت ختمی مرتبت، امامان دوازده گانه معصوم را حاصل نماید و بشناسد و بداند که آن ها انتصابی اند و نه انتخابی.

او از بدویت و قبیله گرایی و جاهلیت درآمده و به شهرنشینی و تمدن و صنعت روی آورده است. او مشحون و پر و سرشار از تجربه های فرهنگی است. لذا بعید می نماید دوباره به توحش و بت پرستی سابق برگردد. به این ترتیب پی به ارزش اسلام و اولیاء الله برده، آن ها را مقدس می داند و حاضر است برای حفظ و حراست آن ها جان فشانی نماید.

با التفات و توجه به مطالب فوق الذکر دیگر نیازی به ادامه وحی و نبوت احساس نمی شود. البته این، منافات با الهامات غیبی برای ائمه هدی (علیه السلام) ندارد.

اگر هم می بینیم عده ای خیانت کرده آنها را از صحنه اجتماعی کنار زده اند، مربوط به تقصیر و کوتاهی نمودن خود آنان است، نه دین اسلام که این، بر طبق اصل اختیار و سوء استفاده عدیدی از آن و امتحان خداوندی است، یعنی همه مردم به ندای حضرت حق، سعدیک و لیبیک نمی گویند ولی اکثر تابع حق اند.

اما به هر حال مردم توانستند حق را از باطل تشخیص دهند و سرانجام اسلام اصیل و ناب را توسط امام علی و... حاکم نمایند، چنان که نسل جدید در عصر حاضر موفق شدند حکومت اسلامی - شیعی را برقرار نمایند و شعاع آن را به دیگر بلاد توسعه و تعمیم دهند.

چون بشر به این آگاهی رسیده است که اسلام، فطری و معقول و تام و کامل و مناسب با تمام ابعاد انسانی، مثل جسم و عقل و قلب و عاطفه و روان است و کاملاً می تواند پاسخ گو به همه ابعاد او باشد و ادیان دیگر خرافی و یا حداقل، اکنون ناقص می نمایند، دست از این دین برنمی دارد و تا

پای جان برای حفظ و حراست آن، دفاع می نماید.

مردم این دوران، عقلای متدین و متدینان عاقل هستند. به این ترتیب جمله معروف ابوالعلائی معری سوری و در قرن پنجم که گفته است «اثنان اهل الارض: ذو عقل بلا دین و آخر دین لا عقل له»^(۱)، درباره ی آن ها اصلاً صادق نیست، بلکه درباره غیر اهل اسلام صادق است، چون عقلای اینان، دین ندارند و دین دارانشان، عقل معقول و به دور از تعصب و هوی و هوس ندارند.

با ورود عقل^(۲) در حریم قانون گذاری اسلام و حجیت آن و قرار گرفتن آن در کنار انبیا و ائمه (علیه السلام)^(۳)

و اجتهاد و مبتنی بودن احکام دین بر مصالح و مفاسد و توجه به احکام اولیه و ثانویه آن- به این معنا که عواملی چون حرج و اضطراب و ضرر و ضرار و تقیه و اهم و مهم و حفظ نظام و خدشه دار نشدن اساس دین، احکام اولیه را به احکام ثانویه تبدیل می نماید، مانند منع حج توسط امام خمینی- و قوانین کنترل کننده، مثل امور مشقت آور و اختیارات ولی فقیه و...، با اصل خاتمیت، موجه و قابل دفاع می نماید.

اسلام قادر است تا عصر ظهور و قیام قیامت پاسخ گوی کامل و مثبت احتیاجات نفسانی و نیازهای جسمانی بشری باشد.

خلاصه این که چهار اصل خاتمیت و امامت ائمه ی دوازده گانه و ولایت مطلقه فقیه جامع الشرایط و مرجعیت در عصر غیبت کبری، تناسب و توافق تام و کامل دارند و مؤید و موکد یکدیگراند.

به این ترتیب اسلام که در تسنن محمدی و تشیع علوی تبلور یافته است از دُغم و تحجر و جمود و عدم انعطاف پذیری و ارتجاع و قهقرایی، بری و به دور است و برعکس، سازگار با تحول مدیریت شده و دگرگونی رو به رشد و تکامل فردی و جمعی است^(۴)

و این مطالب، چنان که بیان شد، با امور مبنایی و اصول لایتغیر و قوانین ثابت تنافی و تعارض ندارد.

ص: ۱۵۰

۱- نک: راغب اصفهانی، تفصیل النشأتین، فصل ۱۸، ۳۷۶، ۱۳۸۰.

۲- حکیم سبزواری، اسرارالحکم، ۱۳۸۰ ق.

۳- کلینی، الکافی، ۱/۱۶.

۴- نک: شهید مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ۱/۱۸۴ و ۲۴۶ و ۲/۴۰ و ۳۱ و ختم نبوت، ص ۴۷ و ۵۸ و مجموعه آثار،

۱. تاریخچه

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا (سَرَّ مَنْ رَأَى) چشم به دنیا گشود. گروهی از اهل سنت که حداکثر را تشکیل می دهند معتقدند آن حضرت در آینده متولد خواهد شد. که این درست نیست، زیرا حدیث ثقلین، که مورد اتفاق عامه و خاصه است، حاکی از این است میان قرآن و فرقان و عترت و اهل بیت هرگز افتراق و جدایی به وجود نخواهد آمد.

علاوه بر آن، طبق آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»^(۱) و روایات، امام معصومی که الآن امام زمان است باید وجود داشته باشد تا به عنوان محل نزول، ملائکه و روح بر او، از اول شب قدر تا مطلع الفجر هر سال به تدریج نازل شوند^(۲).

نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. کنیه هر دو ابوالقاسم است. از لقب های ایشان حجت و مهدی و قائم و امام زمان، امامی که در عهد خود مأمور هدایت خلق است و ولی عصر (و زمان آخر، چون ظهورش در آخرین زمان است) است.

آن حضرت دو غیبت داشت و دارد: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده ها پنهان بود، برخی غیبت را هنگام ولادت ایشان، یعنی سال ۲۵۵ هجری می دانند که پایان آن سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق چهار نائب خاص به ترتیب و یکی پس از دیگری به نام های عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن نوح و علی بن محمد سمری با آن حضرت ارتباط داشتند. در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و حکومتی خود باید به

ص: ۱۵۱

۱- - قدر، ۵.

۲- - نک: تفسیر «کتاب الصافی فی تفسیر القرآن»، ذیل آیه و تفسیر قمی، ۲/۴۳۱ و ۱/۳۶۶.

نائبان عام آن حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند.

بر پایه روایات اسلامی، اعتقاد به ظهور مهدی و مصلح جهانی، امری تردیدناپذیر است؛ چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرَجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^(۱)؛ اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

ب_ از آن حضرت شب_ی_ه_ آن روایت، روایت شده است: المهدیُّ من وُلْدِي، اسمه اسمی و کنیتہ کنیتی، اشبه الناس بی خَلْقًا وَ خُلُقًا، یكون له غیبه و حیره تَضَلُّ فیها الأُمم، ثم یُقبل کالشَّهاب الثاقب یملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً.^(۲)

معمولاً جور در مقابل قسط و ظلم در مقابل عدل است. جور، حیف و ستمی است که از شخصی به دیگری تجاوز و سرایت می کند و یا به معنای میل (و انحراف) از قصد و اعتدال است. بعضی گفته اند: جور خلاف استقامت در حکم و در سیره حکومتی است، لذا گفته می شود: حاکم در حکمش و سلطان در سیره اش انحراف حاصل شد و آن وقتی است که آن دو از استقامت در حکم و حکومت فاصله بگیرند.

و ظلم، ضرر رساندن به کسی است که سزاوار آن نیست و عوض آن، به مظلوم داده نشود، خواه از حاکم باشد یا سلطان یا غیر آن دو، لذا خیانت در یک ششم درهم و یک درهم ظلم است و جور نیست، پس اگر در ظلم، قهر و میل ملاحظه شود جور است و اصل ظلم، نقصان در حق است و جور عدول از حق است.^(۳)

بعضی از اهل لغت گفته اند: ظلم مثل جور است جز این که ظ_لم اعم از ج_ور است، پس ظلم به معنای وضع شیء در غیر موضع آن است.^(۴)

برخی بیان داشته اند که قسط از آن جهت که دربردارنده مفهوم اعتدال است با عدل هم معنی می باشد، اما اختلاف و تفاوت آن با عدل آن است که قسط جنبه تطبیق مفهوم عدالت و اجرای آن در مصادیق و مواردش را داراست. وقتی عدل بخواهد تحقق و بروز داشته باشد از آن به قسط

ص: ۱۵۲

۱- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹.

۳- أبو هلال العسکری، الفروق اللغویه، ص ۱۹۱.

۴- ابن منظور، لسان العرب، ۸/۲۶۳.

تعبیر می گردد. شاهد آن تفاوت، آیه ی «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا» (۱) است که دو واژه عدل و قسط کنار هم آمده است و طبیعتاً باید این دو، متفاوت باشند.

قسط، اجرا و تحقق عدل است و پیامدش نیز تطبیق عدل بر موارد و جایگاه های خارجیش می باشد، پس قسط، عدلی است که ظهور یافته و محسوس گشته است و از همین روی ترازو کردن اشیا را قسط گویند (۲)، چون عدل و تعادل را به صورت آشکار نمایش می دهد (۳).

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات

برخی از احادیث که در منابع روایی شیعه و سنی آمده، بیانگر آن است که مردمانی از مشرق به پا می خیزند و زمینه برای نهضت جهانی حضرت مهدی (عج) فراهم می سازند: «يُخْرِجُ نَاسًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْتُونُ لِلْمَهْدِيِّ (سُلْطَانَهُ)». (۴) و «المهدی (عج) و اصحابه یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها... حتی لا یُری اثر للظلم» (۵) و «لا تذهب الدنيا حتی یملک العرب رجلٌ من اهل بیتی یواطیء اسمہ اسمی». (۶)

یادآوری این احادیث و... می تواند امید به چشم انداز روشن آینده را در دل ها زنده گرداند و منتظران منجی حقیقی عالم را به پرورش صفاتی نیکو رهنمون گردد. براساس این روایات، زمینه سازان ظهور و حضور مصلح کل، از مبارزه با دشمنان به ستوه نمی آیند (۷) و کشته شدگان از آن ها شهیدان راه خدا به شمار می روند. (۸) دل آن ها همچون پاره های آهن است (۹) که تندبادهای حوادث، آن را نمی لرزاند و ترس و واهمه را به خود نمی پذیرد. قرآن در این زمینه چه تعبیر جالب و بیان معجزه آسائی داشته می فرماید: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» (۱۰) و باز

ص: ۱۵۳

۱- - حجرات، ۹.

۲- - حدید، ۲۵.

۳- - ابی هلال عسکری، معجم الفروغ اللغویه، ۴۲۸.

۴- - ابن ماجه القزوينی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸ و مجلسی، بحار الأنوار، ۵۱/۸۷.

۵- - علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷ و عبدعلی العروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶.

۶- - صحیح الترمذی، محمد ترمذی، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۴۲.

۷- - ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۸- - محمد نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۳.

۹- - یوسف مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۱۲۹.

۱۰- - هود، ۸۱.

می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) که مصداق اتم و اکمل متقین، امام زمان (عج) است. (۲)

برخی از این روایات، خواستگاه این قیام و زمینه سازی را شهر قم می دانند؛ بدین بیان که مردمانی استوار چون پاره های آهن، پیرامون بزرگ مردی از اهل قم، که مردم را به سوی خدا می خواند، گرد می آیند و با توکل بر خدا به پیش می روند: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ، يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ». (۳)

در این زمان، علم و دانش (دینی) از کوفه (نجف) رخت بر می بندد و در قم رحل اقامت می افکند و از آنجا به سراسر جهان سرازیر می گردد. (۴)

گفتنی است: قم در روایات در مرزهای جغرافیایی محصور نمی گردد و گستره ای وسیع می یابد؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) خطاب به گروهی از اهل قم فرمود: «مَرَحَبًا يَا خَوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قَمٍ (۵)» و هر چه آنان قمی بودن را از خود نفی می کردند، تغییری در تعبیر و عبارت امام نمی دیدند؛ چنان که امام کاظم (علیه السلام) نیز در پاسخ به ادعای هارون که از بازگرداندن فدک سخن می گفت، حد آن را چنان تعیین فرمود که تمام قلمرو حکومت هارون را در بر می گرفت (۶) که کنایه از این است که ما بنیان حکومت شما را بر باطل می دانیم و همواره در اندیشه تشکیل حکومت دینی، برخلاف سکولاریسم، به سر می بریم.

نکته ی درخور توجه این که تا یک پیشگویی در مورد ظهور امام زمان (عج) از معصومی در کتب معتبر شیعی می یابیم، نباید فوراً و به طور قطعی، تعیین مصداق نماییم و بعد چه بسا رسوا شویم، چون نظیر این مصادیق در طول تاریخ زیاد است. اگر حداقل در این خصوص احتمال توأم با دقت، آن هم با کمال احتیاط باشد، بلاشکال است.

هر چه زمان می گذرد بشر بیشتر متوجه می شود که باید تابع قرآن صامت و فرقان ناطق باشد. از تظاهرات و اعتصابات و درگیری های مردم مخصوصاً جوانان و خودکشی ها و اعتیادها و... در سطح بین المللی متوجه می شویم که آن ها راضی به وضع موجود منحط و مادی محض خود نیستند

ص: ۱۵۴

۱- - اعراف، ۱۲۸.

۲- - فیض کاشانی، کتاب الصافی، ۳/۲۲۷.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۳.

۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

۶- [۱۳]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ح ۱۴۴.

و یک حالت قلق و اضطراب و ناراحتی و یأس بر آنان حاکم است و تا زمانی که «یوم الخلاص» و «ساحل نجات» نرسند آرامش حقیقی پیدا نخواهند نمود.

پی_امبر(صلی الله علیه و آله) ف_رمود: انت_ظار_الف_رج من اع_ظَم_الفرج؛(۱) از مهمت_رین فرج ه_ا و رستگاری ها و گشایش ها، انتظار فرج مولایمان صاحب الزمان(عج) است و باز روایت شده است: افضل أعمال امتی انتظار الفرج من الله عزّوجلّ.

هنوز کثیری از اهل سنت به این واقعیت پی نبرده اند، لذا به کوشش پیگیر و خالصانه و توأم با اندیشه صحیح نیازمنداند. ولی سرانجام به ذوی القربی و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی خواهند آورد و به «انتظار، مکتب اعتراض» باور پیدا خواهند نمود. علی(علیه السلام) فرموده است: لتعطفنّ الدنيا بعد شماسیها عطفَ الضروس علی ولدها؛(۲)

حتماً مردم دنیا به ما اهل بیت باز می گردند و مهربانی می نمایند، مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر و چموش، به بچه خود. از اعتقادات افتخارآمیز شیعه این است که واسطه فیض میان خالق و خلق، که همان معصوم و حجت این عصر و زمان و زمین است، تا قیام قیامت برقرار است ولی مجوسیان تا زمان زرتشت و یهودیان تا زمان موسی و مسیحیان تا زمان عیسی و اهل سنت تا عصر رسول به آن واسطه اعتقاد دارند.

فهم این حقایق و اعتقاد به آن ها، به زمان طولانی نیاز دارد. به همین دلیل است که هنوز ظهور و حضور قائم آل محمد(عج) به فعلیت نرسیده است. آن قدر ملت ایران و سپس لبنان و عراق و سوریه و فلسطین و مصر و یمن و افغانستان و بحرین و... تلاش پیگیر کرده اند و در این خصوص خون ها داده اند و علما و دانشمندان شیعی سعی همه جانبه نموده اند تا بسیاری از مردم متوجه شده اند قرآن و اهل بیت(علیه السلام)، دو بال نجات بخش و سعادت آفرین مطلق اند.

اهل سنت مثل مردم مصر و عربستان و... باید از عصیان و گناه جهالت نسبت به اهل بیت و دوری از آن حضرات، به ویژه امام عصر(عج)، استغفار نمایند تا از عذاب تشمت و تفرقه و شکست و ورشکستگی و کشت و کشتار دسته جمعی به وسیله داعشی ها و سلفی ها و وهابیان ریش دار بی ریشه و دگماتیست های بی منطق و مزدوران جاهل و...،

چرا داعش ها مقدس های خشکند

که یکسر پشک و جز آن ها که مشکند

در امان بمانند؛ چرا که وجود آن حضرت، چه در غیبت و خفا و چه در حضور و ظهور، امانی از

ص: ۱۵۵

۱- [۱]- الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۲۰۱.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۰.

عذاب الهی است، چون طبق آیه مباهله: «انفسنا»^(۱)، آن حضرت، «نفس النبی» به شمار می آید و حضرت حق در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.»^(۲)

بایسته و شایسته است سخن معجزه آسای امام صادق (علیه السلام) را در نظر آوریم که با تأکید بر سرشت یگانه امامان معصوم (علیه السلام) می فرماید: اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد.^(۳)

البته جهاد و مبارزه صرف و به دور از مرجعیت و ولایت فقیه که ریشه در امامت و عصمت دارد به ثمر نمی رسد و به اثر نمی نیشند. نمونه بارز آن مبارزه مردم الجزایر و افغانستان و لیبی و مصر و... است که سرانجام وابسته تر به غرب غارتگر و آمریکای فریبکار شدند.

این مطالب، جوانان متدین و فرهیخته را به آینده نجات بخش، در ظل حکمت و حکومت حضرت مهدی (عج) امیدوار نموده، از انحراف اخلاقی به اخلاق حسنه سوق می دهد تا از زمینه سازان با ارزش قیام آن حضرت شوند.

۳. مهدی در آیات قرآن

آیاتی که در خصوص حضرت مهدی (عج) است از این قراراند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»^(۴) و باز می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.»^(۵) تکرار آیات در سه نوبت (آیه اولی در دو جای قرآن است)، دلیل اهمیت زیاد مسئله و تأکید بر آن و قطعیت آن است.

منظور از دین حق در آن آیات اسلام است که بر همه ادیان تحریف شده غلبه پیدا خواهد نمود، چون اسلام شامل عقاید و اخلاق و احکامی است که منطبق بر وجدان و واقعیت و حقیقت است؛ به عبارت دیگر «الاسلام یعلو و لایعلی علیه.»^(۶)

به همین دلیل است که اگر این دین به هر کسی مخصوصاً جوانان فرهیخته ی اهل منطق و

ص: ۱۵۶

۱- آل عمران، ۶۱.

۲- انفال، ۳۳.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۶.

۴- توبه، ۳۳ و صف، ۹.

۵- فتح، ۲۸.

۶- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۴۴، ۱۳۷۸.

استدلال عرضه گردد، به سرعت قبول می کنند، بلکه می توان ادعا نمود که جوانان فرهیخته، که آلودگی کمتری نسبت به اشخاص مسن دارند، در هر کجای جهان، چنانچه به اسلام، کما هو هو، آگاهی پیدا کند، از همه بیشتر و زودتر و سهل تر به آن گرایش پیدا می کنند.

از جابر در مورد آن آیات روایت شده است که آن ها فعلیت پیدا نمی کنند مگر وقتی که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب ملت و آیینی باقی نمی ماند جز اسلام تا آنجا که گوسفند از گرگ و گاو از شیر و انسان از مار در امان است، یعنی در صلح و صفا با هم زندگی می کنند... و جزیه از مسیحیان برداشته می شود (در نتیجه مسلمان می شوند) و صلیب شکسته می گردد و خوگ ها کشته می شوند و آن، وقتی است که عیسی بن مریم از آسمان نازل می شود(۱) و پشت سر امام مهدی(عج) نماز می خواند. در انجیل یوحنا و متی می توان کیفیت نزول حضرت مسیح(علیه السلام) از آسمان را به زمین جستجو نمود.(۲)

قرآن می فرماید: "بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ." (۳) روایت شده است: حضرت حَجَّت(عج) اول سخنی که به زبان می آورد همان آیه است.

آن آیه یک معنای ظاهری دارد و آن این که: آن سودی که از راه خرید و فروش به انسان می رسد که خداوند برای او مقرر فرموده است و مورد تأیید فطرت نیز است، بهتر از سود و منفعتی است که از طریق کم فروشی نصیب او می گردد و یک معنای باطنی دارد که آن کلام قائم المنتظر است که می فرماید: من بقیه و باقیمانده(امامان) از قبل و جانب خدا و حجت و خلیفه او بر شمایم و هر مسلمانی به او می گوید: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه.

وظیفه ما این است که مدام و حساب شده با دشمن محارب و بی دین به مبارزه بی امان و بدون اتلاف وقت و جدی پردازیم تا فتنه ها از بین بروند و ظهور مهدی موفور السرور و الخیر تحقق پیدا کند و دین اسلام بر همه عقاید خرافی و ادیان تحریف شده غلبه نماید.(۴) "وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ." (۵)

باز قرآن می فرماید: "وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

ص: ۱۵۷

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ۹/۲۶۶ و کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۱۷.

۲- کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۵۶-۳۴۸.

۳- هود، ۸۶.

۴- الحر العاملی، اثبات الهداه، ص ۵۵۰.

۵- انفال، ۳۹.

الصَّالِحُونَ” (۱)؛ ما در کتاب زبور که از لحاظ رتبه بعد از قرآن قرار می گیرد، نوشتیم و مقرر نمودیم که زمین به ارث بندگان صالح می رسد که از این آیه و آیه ”قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْبِتُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ” (۲) استنباط می شود که مسئله ظهور حضرت مهدی (عج) در لسان انبیا جاری بوده و در کتب آن ها ثبت شده است. نتیجه این که صالح بودن و یاری خدا و صبر، از عوامل و شرایط تسریع ظهور آن حضرت است.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در کتاب علی (علیه السلام) یافته ایم که من و اهل بیت من کسانی هستیم که خداوند زمین را به ارث ما در آورده است و متقین ما هستیم و تمام زمین متعلق به ماست (۳).

در همین راستا و جهت خداوند می فرماید: ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.” (۴) از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: اصبروا علی أداء الفرائض و صابروا عدوكم و رابطوا امامکم المنتظر (عج) (۵)؛ بر ادای فرائض صابر باشید و در مقابل دشمن یکدیگر را به صبر سفارش کنید و با امام مورد انتظارتان ارتباط معنوی برقرار نمایید و منتظر ظهورش باشید و به خاطر رضایت آن امام همام، مجهز به تجهیزات دفاعی و فرهنگی باشید (و با تقوا باشید تا رستگار گردید).

نکته ای که باید متوجه آن بود این که هر کدام از ائمه (علیه السلام) اگر می توانستند قدرت غاصبانه خلفا را نابود می ساختند. به همین دلیل امام عصر (عج) چاره ای جز غیبت نداشت و الا کشته می شد و آثار و برکات نسل امامت نابود می گشت. امام صادق (علیه السلام) به سدید صیرفی فرمود: «اگر یاورانی به تعداد این گوسفندان می داشتم قیام می کردم». سدید می گوید: وقتی گوسفندان را شمردیم، بیش از هفده رأس نبودند. (۶)

باز در قرآن آمده است: ”وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.” (۷) امام باقر (علیه السلام)

ص: ۱۵۸

۱- - انبیاء، ۱۰۵.

۲- - اعراف، ۱۲۸.

۳- - فیض کاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ۳/۲۲۷، ۱۳۷۷.

۴- - آل عمران، ۲۰۰.

۵- - الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۳۵۹.

۶- [۳]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ح ۳۷۳.

۷- - اسراء، ۸۱.

می فرماید: إذا قام القائم ذهبت الدوله الباطل... و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب... لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكه المسؤمين... يكون جبرائيل على مقدمته و ميكائيل على ساقته(عقب او) و اسرافيل على يساره.(۱)

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ.(۲)

باید دانست وعده خلافت خدا به مؤمنین تنها به تحقق ظهور حضرت حجت(عج) است. قرآن در این زمینه می فرماید: "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ"(۳)؛

خداوند به بعضی از شما که ایمان (خالص) آورده اند و عمل (کاملاً) صالحی انجام داده اند (که منظور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیه السلام) و امام عصر(عج) یا شیعیان حقیقی اند) وعده داده است که آن ها را در زمین خلیفه قرار دهد، چنانکه کسانی را که قبل از آنان بودند خلیفه قرار داد و دین آن ها را که برایشان پسندیده است استقرار دهد و از پی ترس آن ها، ترس آن ها را تبدیل به امنیت گرداند. آن ها مرا عبادت می کنند و نسبت به من هیچ شرکی نمی ورزند و کسی که بعد از تحقق آن نوید و یا بعد از بیان آن وعده، کفران نعمت کند و به وسیله کفر یا نفاق یا سایر معاصی مهلکه، شکر خدا نگذارد او واقعاً خارج از زری عبودیت است و فاسق. شیعه ای که این همه افتخار دارد و خداوند این همه به او عنایت فرموده است اگر معصیت کند واقعاً فاسق است، یعنی او باید با عقاید عقلانی- و حیانی و اخلاق حسنه و اعمال درست و صحیح خود، زمینه ظهور را هر چه سریع تر فراهم سازد.

عیاشی به سند خود از علی بن الحسین(علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت آن آیه را تلاوت نموده فرمود: به خدا قسم شیعیان ما اهل البیت اند (البته اهل البیت بودن شیعه، ظل و فرع اهل البیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) است) که خداوند آن وعده را در مورد آنان، به دست مردی از ما، یعنی مهدی این امت(عج) به فعلیت خواهد رساند. چنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است: کل تقی و نقی آلی(۴)؛ هر شخص باتقوا و نیکویی آل من است.

ص: ۱۵۹

۱- - کامل سلیمان، يوم الخلاص، ص ۳۰۱-۲۹۹.

۲- - رعد، ۱۷.

۳- - نور، ۵۵.

۴- - بحارالانوار، ۹۱، ۲۶۲ و نک: حسن زاده، نمط ۹، ص ۱۶۰، ۱۳۹۴.

گفتنی است: دلیل این که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در روایات متعدد اسم مبارک آن حضرت را صریحاً نام نبرده است شاید به خاطر آن بوده است که دشمن در غیبت صغری به او دسترسی پیدا نکند، چنان که امام زمان(عج) در توقیعی فرموده است: *مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعِ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱)* و شاید اکنون نام بردن آن حضرت بلاشکال باشد مگر این که تعبداً باید نام او را نبریم. و الله احکم و اعلم بالثواب و الوفاق و کیفیه الحال و حقیقه المآل.

قرآن در جای دیگر بعد از اشاره به داستان فرعون که مردم را به استضعاف کشانده بود می فرماید: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۲) این آیه هر چند در مورد بنی اسرائیل و به قدرت رسیدن آنان بعد از رهائی از چنگال فرعون است ولی تعبیر «و تُرِيدُ...» اشاره به یک اراده مستمر الهی دارد و از این روی در بسیاری از روایات، بر ظهور حضرت مهدی(عج) تطبیق شده است. (۳)

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان

یکی از کنیه های حضرت مهدی(عج)، «ابا صالح» است. آن نه به معنای این است که آن حضرت فرزندی به نام «صالح» داشته باشد، زیرا آنچه از منابع معتبر به دست می آید این است که کیفیت زندگی و مأوا و مسکن او و... همانند خودش برای ما پنهان است؛

زیرا دانستن محل زندگی او خلاف حکمت غیبت است و خطری بزرگ برای وجود نازنین وی است. امام صادق می فرماید: او میان مردم تردد می کند و در بازار آن ها راه می رود و در فرش آنان قدم می گذارد ولی مردم او را نمی شناسند تا این که خداوند به او اذن معرفی خود به آنان را بدهد (۴).

یکی از نواب چهارگانه امام گوید: صاحب الزمان(محیط به عصر، خصوصاً عصر ظهور) همه ساله در موسم حج حضور می یابد (۵) (نه)

این که ظهور نماید) و نیز حتی در مسجد کوفه و سهله و کربلا- و نجف و... و بنا به نظر بعضی او همچون خضر و عیسی ازدواج هم نکرده است، برای این که با حکمت غیبت منافات دارد. او مهم را فدای اهم نموده است.

ص: ۱۶۰

۱- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۹۰.

۲- قصص، ۵.

۳- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۳۱.

۴- مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۵۴.

۵- بحار، ۵۲/۱۵۲.

گاهی کلمات «اب و ام» در کنیه‌ها به معنای «صاحب و مالک و کنه و اساس و بنیان و منبع می باشد، نه به معنای پدر و مادر، مانند ابوالفضل و ابوتراب و امّ القری و امّ الفساد و...

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرموده است: «إِذَا ضَلَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ فَنَادِ يَا صَالِحٍ أَوْ يَا أَبَا صَالِحٍ (المهدی) آرشدونا الی الطریق یرحمکم الله (۱)؛ وقتی از راه (چه در دشت و صحرا و چه در خصوص اندیشه و اخلاق و عمل در عصر غیبت) منحرف شده و جاده را گم نمودی، «صالح» یا «ابا صالح» را صدا بزن و بگو: ای صالح یا ای ابا صالح (ما را دریابید و راه را) به ما نشان دهید، (آن وقت) خداوند شما را مورد رحمت خود قرار می دهد.

افزون بر آن، در نامه معروف آن حضرت، که در سال ۴۱۰ ق به شیخ مفید ارسال داشته است، آمده است: «ما به همه اخبار شما آگاهیم و هرگز احوال و غم و شادی شما بر ما پنهان و پوشیده نیست»، بنابراین چقدر زیباست که انسان در مشکلات مادی و معنوی بگوید: «یا صاحب الزمان ادرکنی» و «یا فارس الحجاز (ای سوار کار حجاز) و یا ابا صالح المهدی اغثنی أو ادرکنی (۲)»، چون او واسطه‌ی فیض میان خالق و خلق است.

یکی از القاب آن حضرت «قائم آل محمد» است. قائم از القاب مشهور آن حضرت است و شیعیان با شنیدن آن، به احترام او و برای اعلام و اعلان آمادگی، قیام می کنند. یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم (علیه السلام) پرسید: آیا شما همان قائم هستی؟ امام فرمود: آری، اما قائم به حقی که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند پنجمین فرزند از اولاد من است (۳).

در حقیقت آن، قیام به لسان و زبان و عمل صالح دارد و این، قیام با شمشیر توأم با تدبیر.

و عبدالعظیم حسنی به امام جواد (علیه السلام) عرضه داشت: من امیدوارم که تو همان قائم از اهل بیت باشی که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده است. آن حضرت در پاسخ فرمود: هر یک از ما (امامان) قائم به امر خدا و هدایت کننده به سوی دین خدا می باشد، اما آن قائمی که خداوند به وسیله او زمین را از اهل کفر پاک می گرداند همان است که ولادتش بر مردم مخفی شده است و از نظرها غایب (۴).

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل نموده است که: «قائم ما هرگاه خروج (و ظهور) کند، ۳۱۳ نفر

ص: ۱۶۱

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۲/۲۹۸، ۱۴۱۳ ق.

۲- نک: علی هجرانی، امام زمان را ابا صالح چرا.

۳- ابوالقاسم خزاز، کفایه الاثر، ص ۲۶۵.

۴- کفایه الاثر، ص ۲۶۵.

به عدد رزمندگان غزوه بدر گرد او جمع می شوند. امام باقر می فرماید: سوگند به خدا، سیصد و اندی نفر بدون وعده پیشین گرد (امام عصر) می آیند که در میان آن ها پنجاه زن وجود دارد (۱). (روی

این حساب هنوز آن تعداد یافت نشده است تا حضرتش با آنها قیام و خروج و ظهور آشکار و بروز نماید)، پس زمانی که ظهور او فرا می رسد، شمشیر که در غلاف و در مقابلش قرار دارد، فریاد برمی آورد: قُم یا ولی الله فاقتل اعداء الله (۲).

و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: وقتی امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، ملائکه در حال ضجه و گریه به خداوند گفتند: چرا سکوت می کنی؟ و داد مظلوم نمی ستانی؟ ندا رسید: از آنان، به وسیله این قائم (حضرت مهدی)، انتقام می گیرم (۳).

او قائم بامر الله و به قسط و به حق است.

در احادیث رسول اکرم و ائمه، القاب متعددی دیگر برای امام مهدی ذکر شده است که در این میان به القابی مانند المنتظر، المهدی، الحجه، المنصور، الخلف الصالح، صاحب الزمان، بقیت الله و... می توان اشاره نمود.

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور

علائم ظهور دو دسته است: یکی مشروط و غیر حتمی و دیگری غیر مشروط و حتمی. جز نشانه هایی که صراحتاً در احادیث به حتمی بودن آن ها اشاره شده است، بقیه نشانه های ظهور همگی از امور موقوفه و غیر حتمی به شمار می روند و در آن ها ممکن است بداء حاصل شود، یعنی بنابر مشیت و اراده الهی ممکن است تغییر و تبدیل و یا تقدم و تأخر پیدا نماید.

بداء به این معناست که خداوند بنابر مصلحتی، مسئله ای را از زبان پیامبر یا ولی ای از اولیای خویش به گونه ای تبیین می نماید و سپس در مقام عمل و ظهور و بروز، غیر آن را نشان دهد. بنابر سخن پیامبر، مثل زیاد قرآن خواندن و کم عمل نمودن و کشتار زیاد میان مردم و ظاهر شدن منکر در بین آنها و... (۴).

و طبق بیان حضرت علی، مانند ربا خوردن و رشوه گرفتن و محکم ساختن ساختمان ها و زنان را طرف مشورت قرار دادن در کارهای اجتماعی و شخصی و... از جمله نشانه های ظهور غیر قطعی و حتمی اند (۵).

ص: ۱۶۲

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۲۲۳.

۲- - کفایه الاثر، ص ۱۶۰.

۳- - شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۱۶۰ و معجم احادیث الامام المهدی، زیر نظر علی کورانی، ص ۳۶۰.

۴- - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ۷/۳۹۰.

۵- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۳.

و باز در این خصوص امام صادق می فرماید: ... وقتی دیدی بدکار را ستایش کنند و او شاد و شارژ شود... و وقتی دیدی خانه کعبه تعطیل شده و به تعطیلی آن، دستور داده می شود و حلال، حرام و حرام، حلال می شود... و آن زمان که دیدی سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد ... و هنگامی که نگرستی مردم نماز را سبک می شمارند... و آن زمان که دیدی در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد... و وقتی دیدی قدرتمندان غذای عمومی مردم را احتکار می کنند و چشم و هم چشمی می شود، آن زمان، زمان آخر الزمان است(۱). و باز بنابر سخن پیامبر از جمله آن ها آرزوی کمی فرزند داشتن و مرگ ناگهانی و... است(۲).

بعضی از ذکور و اناث، مثل تعداد زیادی از غربی ها وعده قلبی از شرقی ها به لواط و مساحقه و همجنس بازی با حیوانات روی آورده اند که بسیار مسئله دردناک و تکان دهنده و از عمده علائم آخرالزمان والعصر است. امام باقر می فرماید: آن گاه که مردان به زنان تشبه کنند و زنان به مردان و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، زمان خروج قائم آل محمد است(۳).

یکی از مشکلات عصر ما، که شاید از علائم ظهور باشد تحریف است. اگر بعضی نتوانستند در قرآن تحریف لفظی ایجاد کنند تحریف معنوی به وجود آورده اند. تحریف و تغییر و تبدیل، به گیاهان و حیوانات و حتی انسان ها نیز سرایت نموده است، مثل بعضی از جوانان که بینی سالم و فابریکی خود را برای زیبایی تغییر می دهند و منحرف می کنند.

تحریف تا آن جا پیش رفته است که جنسیت را در مردم هم نشانه گرفته است. برای نمونه مذکری، مؤنث و مؤنثی مذکر می شود.

البته این مسئله مقبول و معقول نیست، زیرا آن، ناشی از مرض روانی و بیکاری و تقلید از غرب و بیشتر مربوط به پول دارها و شهوت ران ها و تحول و تنوع گراهاست، هر چند بعضی از مراجع نظیر امام خمینی به حلیت اصل تغییر جنسیت فتوا بدهند(۴).

قطعی ترین نشانه ظهور به سلامت روان برمی گردد. شیخ طوسی مهمترین و روشن ترین علامت را، قصد خوب و نیت خالص مردم دانسته است. وقتی حضرت حق، صدق و ثبات نیت ناب مردم را در یاری نمودن به امام دانست، فرج آن حضرت را نزدیک و محقق می سازد(۵).

ص: ۱۶۳

۱- - مجلسی، بحارالانوار، ۲۶۰/۵۲-۲۵۶.

۲- - اینترنت: نشانه های شگفت انگیز آخر الزمان، www.rasekhoon.net.

۳- - ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه پهلوان، ۱/۶۰۴، ۱۳۸۰.

۴- [۲]- امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۵۶۳، ۱۳۶۳.

۵- - شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۲۳۳.

و اما آنچه در روایات درباره ی علائم حتمی ظهور آمده است از این قرارند(۱):

۱. صیحه ی آسمانی. امام صادق در توضیح آن می فرماید: اول امام عصر، صدا می زند که حق با علی و شیعیان اوست. این صدا را غرب و شرق می شنوند و در آخر روز شیطان فریاد می زند که حق با عثمان است.

۲. خروج سفیانی در ماه رجب. وی با یک حمله پنج ایالت را می گیرد. او به دین مسیح رومی و دارای صلیبی در گردن است. بقای او در مدت نه ماه است که بعد از او امام زمان ظاهر می شود.

۳. ورود خراسانی ها. آن ها صاحب پرچم های سیاه یا «رایات السود»، اند که از آن جا به کوفه برای بیعت با ولی الله الاعظم وارد می شوند.

۴. خروج یمانی از یمن است که به حق دعوت می کند.

۵. فرو رفتن زمین در صحرای بیداء (زمین هموار و نرم بین مکه و مدینه که به مکه نزدیک است)(۲).

۶. کشته شدن نفس زکیه که پانزده روز بعد از آن، امام زمان قیام می کند.

۷. کسوف آفتاب در نیمه ی ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن.

۸. طلوع خورشید از مغرب.

۹. جنگ میان مکه و مدینه.

۱۰. شکاف برداشتن نهر فرات و فرو ریختن سمت غربی مسجد دمشق و خراب شدن دیوار عقب مسجد کوفه.

۱۱. حضرت قائم روز شنبه، روز عاشوار، میان رکن و مقام ایستاده است که در مقابلش جبرئیل صدا می زند: بیعت از آن خداست، پس زمین را پر از عدل می کند.

۱۲. فرود آمدن حضرت مسیح(علیه السلام). پیامبر(صلی الله علیه و آله) در این خصوص می فرماید: فیلتفت المهدی و قد نزل عیسی...؛ مهدی(عج) متوجه می شود که عیسی(علیه السلام) در قدس در نزدیکی مناره سفید فرود آمده است...، پس مهدی می گوید: جلو بایست و با مردم نماز بخوان، سپس عیسی می گوید: نماز(جماعت) برای تو اقامه شده است. پس عیسی پشت سر او نماز می خواند و با او بیعت می کند و می گوید: من به عنوان وزیر برانگیخته شده ام، نه به عنوان امیر(و امام)(۳). از عبارت «قد

ص: ۱۶۴

٢- - ياقوت، معجم البلدان، ١/٥٢٣.

٣- - احمد بن محمد هيثمي، صواعق المحرقة، ص ٩٨ و نجفي، منتخب الانوار المضيئه، ص ٤٤، ١٤٠١ ق.

نزل عیسی...» فهمیده می شود که آن حضرت، نزول دارد، نه رجعت.

برخی نوشته اند: نشانه های حتمی آن هایی اند که یا متصل به ظهور با فاصله پانزده روز یا چند ماه اند و یا متصل به ظهور نیستند و بعضی از آن ها از این قرارند: خروج دجال، ندای آسمانی، خروج سفیانی از وادی یابس، فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء، قتل نفس زکیه بین رکن و مقام، خروج سید حسنی از دیلم و قزوین، کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در پایان آن، سه ندا در ماه رجب، خروج یمانی از یمن، انقراض بنی عباس، جاری شدن نهری از فرات به غری (یکی از نام های شهر نجف) و ظاهر شدن قحطی شدید (۱).

طبق برخی از روایات، در سطح منطقه، از جمله مقدمات انقلاب حضرت مهدی (عج)، پیروزی انقلاب ایران و یمن به شمار آمده است که پیروزی مردم یمن کمتر از یک سال قبل از ظهور امام زمان خواهد بود (۲).

شیخ طوسی گوید: بعد از تحقق علائم مذکور، قیام امام حتمی است و آیات قرآن هم در این باب زیاد است (۳) که از جمله آن ها آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» (۴)

و«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (۵)

و«أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ» (۶).

امام صادق می فرماید: کذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون؛ وقت تعیین کنندگان برای ظهور، دروغ گفتند و شتاب کنندگان در آن، هلاک شدند و تنها تسلیم شوندگان به امر خدا و رسول و امام، نجات می آیند (۷).

۶. دجال و خردجال

واژه دجال، صیغه مبالغه و به معنای کسی یا چیزی که بسیار مردم را به اشتباه بیندازد و فریب دهد (۸).

ص: ۱۶۵

۱- - نک: علی سعادت پرور، ظهور نور، نشر تشیع.

۲- [۳] - www.porseman.org

۳- - شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۴۵۴-۷/۴۵۵.

۴- - نور، ۵۵.

۵- - حدید، ۱۷.

۶- - بقره، ۱۴۸.

۷- - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۶۴ و بحار، ۵۲/۱۰۳.

۸- - مجمع البحرین، دجل.

دجال در روایات اهل سنت مثل صحاح سته بیشتر آمده تا در کتب معتبر شیعه مانند «بحار الانوار» مجلسی و «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق. تکیه و تأکید شیعه، بیشتر بر سفیانی است که بیان شد، نه بر دجال که بیان می شود.

اهل سنت می گویند: هیچ پیامبری نبوده مگر این که مردم و امت خود از دجال ترسانده است. آن ها از پیامبر نقل می کنند که قیامت تحقق نمی پذیرد مگر این که حدود سی نفر دجال قیام کرده، خود را پیامبر و یا خدا معرفی نماید و عجیب این است که بسیاری به آن خدای معیوب و علیل و مریض چشم خراب ایمان می آورند، زیرا حضرت علی (علیه السلام) درباره ی او فرموده است: عینه الیمنی ممسوحه و الأخری فی جبهته تضيء کانهما کوکب الصبح (۱)؛ چشم راستش پاک و محو شده است و چشم دیگر او در پیشانی اوست که مثل کوکب و ستاره بزرگ صبح می درخشد.

به طور کلی اهل سنت چیزی به عنوان علائم الظهور و نشانه های قبل از ظهور امام زمان، جز روایات السود، ندارند. آن ها به اشراط الساعة، (فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا) (۲)،

یعنی نشانه های قبل از قیامت، مثل خروج دجال اعتقاد دارند.

محققین شیعه دجال را بیشتر نماد و نمود و سمبل و علامت و رمز تزویر و حقه و خدعه و دروغ و نیرنگ به شمار آورده اند که در طول تاریخ جریان داشته است، نه این که آن را بر فرد و شخص عینی و خارجی تطبیق نمایند.

بنابر نظر بعضی از اندیشمندان دجال هیچ ربطی به مهدویت ندارد، زیرا بعضی از روایات قاتل او را حضرت مهدی و برخی حضرت عیسی معرفی می کنند (۳).

یکی از نویسندگان درباره دجال که «آیا واقعیت است یا افسانه؟»، پس از طرح احادیثی از شیعه و اهل سنت نتیجه می گیرد که دجال نام و صفت شخص خاصی نبوده و دارای وجودی نمادین است. وی سپس با تطبیق خصوصیات و صفات دجال بر جامعه امریکا، این کشور را مصداق آن معرفی می نماید که با استفاده از انواع رسانه های تبلیغی، صدایش را به گوش شیاطین شرق و غرب می رساند و آنان را اغوا کرده، به دنبال خود می کشاند (۴).

زیرا روایتی از پیامبر وارد شده است که دجال چهارپایی دارد که طول مابین دو گوشش یک

ص: ۱۶۶

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۹۳، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه.

۲- - محمد، ۱۸.

۳- - نک: دارالحدیث، کتاب دانشنامه امام مهدی (عج).

۴- - مرجع مهدویت، پارسا، ص ۳۸، ش ۲۲۱، ۱۳۸۲.

میل و فرسخ است و در روایت دیگر آمده است او از قریه یهودیه اصفهان خروج می کند(۱)،

درحالی که با او بهشت و جهنمی و کوهی از نان همراه است و بحر و دریایی از آب با خود حمل می کند(یخرج معه جنه و نار و جبل من خبز و بحر من ماء). این تعبیرات نشان دهنده این است که دجال بر فرد انسانی حمل و تطبیق نمی شود.

یا تعبیری که امیرالمؤمنین دارد که «تحتہ حمار... خطوه حمار میل(۲)، یعنی تحت و ذیل او الاغی است... که قدمی که برمی دارد یک فرسخ است. یا در مورد سرعت آن چهارپا روایتی وجود دارد که با سرعت خورشید برابر است(۳).

الدجال لا یقی سہلاً من الارض إلا وطئه إلا مکة و المدینه(۴)؛ دجال تمام سرزمین های سهل و هموار زمین را جز مکة و مدینه قدم می گذارد و عبور و طی می نماید. و روایت شده است که خروجش بعد از ظهور حضرت مهدی(عج) است(۵).

دهخدا ذیل «خر دجال» گوید: خر متعلق به دجال است. معروف است چون دجال ظهور کند خری که بر آن سوار است خواص عجیبی دارد که از آن جمله است پشکل آن، چه مردمان ابتداء آن پشکل را نقل و نبات می انگارند ولی چون آن را به کار می برند می فهمند آن پشکل است، یعنی سرگینش به چشم، مشک می نماید و به حلق، پشک می رسد و دیگر آن که به هر موی آن طبل آویخته است. بودن این خر باعث می شود که ازدحام و هنگامه ی عجیبی در عقب آن خر و دجال راه افتد. بعید نیست با این اوصاف مابیل از مصادیق بارز خردجال باشد.

گفتنی است: نه دجال قابل تطبیق بر داعشی هاست، چراکه او فریب کار است، نه خون ریز و آن ها قتال و تروریست اند و نه سفیانی قابل تطبیق بر آنها، زیرا طبق بعضی مستندات پس از نه ماه خون ریزی او، امام زمان ظهور خواهد نمود، درحالی که داعشی ها پس از چندین سال، شکست مفتضحانه ای را متحمل شدند و امام عصر نیز ظهور ننمود و چه بسا آن ها سبب تأخیر ظهور شوند.

داعشی ها حق ندارند با ادعای مهدویت، قتل و غارت خود را مشروعیت ببخشند و رهبران خود را مهدی موعود معرفی نمایند.

ص: ۱۶۷

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۲- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۳- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۴- - فخرالدین طریحی، دجل.

۵- - همان.

۷. دوران فترت نبوت و امامت

در قرآن آمده است: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ... (۱)؛

ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فترت و تقلیل و کاهش رسولان، به سوی شما آمد، در حالی که حقایق را برای شما بیان می کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویید: «نه بشارت دهنده ای به سراغ ما آمد و نه بیم دهنده ای». (هم اکنون پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمده است و خداوند بر هر چیز تواناست.

از آیه به دست می آید که فتور و سستی و کاهش در ارسال رسل و وحی و فاصله ای نسبی، در حدود ۵۰۰ سال از زمان حضرت مسیح تا عصر حضرت رسول اتفاق افتاده است (۲).

به نظر علامه طباطبائی معنای فترت این است که مدتی نبی صاحب شریعت و کتاب مبعوث نشده است، نه این که هیچ پیامبری در فاصله زمانی حضرات عیسی و محمد نیامده باشد (۳)،

لذا فاصله زمانی نسبت به مردم است، نه این که آن، مطلق باشد.

شیخ صدوق گوید: معنای فترت این است که نبی و وصی ظاهر و مشهور نباشد، در حالی که میان نبی ما (صلی الله علیه و آله) و عیسی (علیه السلام)، انبیا و ائمه ای پنهان و خائف و دارای ترس بوده اند (۴).

که از جمله آن ها دو تن از حواریون اند که حضرت عیسی آن ها را برای مبارزه با بت پرستی به شهر انطاکیه، از قدیمی ترین شهرهای شام، فرستاد و بعد شمعون صفا را به دنبال آن ها گسیل داشت، سپس حبیب نجار به کمک آنها شتافت (۵).

و از جمله آنها خالد بن سنان عبسی (۶)، آخرین حجت الهی، پیش از بعثت، بوده است که پیامبر با دختر او ملاقات نموده است و کسی قادر نیست او را انکار نماید.

علاوه بر آن ها پیامبران دیگری در آن دوران وجود داشتند که بعضی از آن ها عبارتند از: یحیی بن زکریا و حضرت سلیمان و ارمیا و یونس و جرجیس یا همان جبرئیل و همین طور پیامبران متعدد دیگری بودند که توسط شاهان به قتل رسیدند، از جمله کیخسرو، پادشاه مجوسیان، سیصد

ص: ۱۶۸

۱- - مائده، ۱۹.

۲- - کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ۲/۳۹۸.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان...، ۱۶/۲۴۴، ۱۴۱۷ ق.

۴- - شیخ صدوق، اکمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۹.

٥- - يس، ٢٧-١٣.

٦- - تفسير صافى، ٢/٣٩٨.

بنابراین از آن رو که در فاصله میان موسی و عیسی (علیه السلام) رسولان زیادی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیامبر اسلام رسولان زیادی نیامدند، این دوران، به دوران فترت (روی کلمه فترت باید دقت نمود) معروف است. بر این اساس فترت، که به معنای سستی و کاهش است، نسبی و مقایسه ای است، نه مطلق و سبب اصلیش مردم اند، زیرا حضرت علی می فرماید: ارسله علی حین فتره من الرسل و طول هَجْعِهِ من الامم و انتقاضٍ من المبرم... (۲)؛ خداوند پیامبرش را در موقع فترت رسولان و رفتن فرق مختلف به خواب غفلت و شکستن پایه های محکم (دین توسط آن ها) فرستاد.

در تأیید دوام حجت و عصمت و نبوت و امامت، علی (علیه السلام) می فرماید: لا- تخلو الارض من قائم لله بحجه: إما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً، لئلا تَبْطَلَ حَجُّجُ الله و بَيْنَاتُهُ (۳)؛ زمین خالی نمی ماند از کسی که به حجت (حجت، معصوم است خواه صاحب کتاب و شریعت باشد یا نباشد) و دلیل، دین خدا را برپا دارد. و او یا آشکار و مشهور است (مانند یازده امام) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان). این همان ترجمان آیه قرآن است که می فرماید: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴).

شیخ صدوق گوید: روایات دلالت دارند که از آدم تا قیامت زمین از حجت خدا خالی نیست (۵).

امام صادق (علیه السلام)، دوران غیبت امام عصر (عج) را نیز دوران «فترت ائمه» نامیده می فرماید: الذی یملؤها عدلاً کما ملئت جوراً لعلی فتره من الائمه یأتی کما أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) بُعث علی فتره (۶)؛ همان کس که زمین را پر از عدل می نماید، چنان که پر از ظلم شده است، پس دوره فترت امان خواهد آمد، همان گونه که پیامبر خدا نیز پس از دوره فترت برانگیخته شد.

روایتی در خصوص غیبت صالح پیامبر از آن حضرت نقل شده است که می فرماید: الله اعدل من أن یترک الارض بلا عالم یدل علی الله عزوجل و لقد مکث القوم... (۷)؛

خدا عادل تر از آن است که زمین را بدون عالم (حجت و معصوم) واگذارد، آن عالمی که مردم

ص: ۱۶۹

۱- احتجاج، احمد طبرسی، ۲/۲۳۶.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۵۷ و نک: خطبه ۱۳۳.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹.

۴- رعد، ۷.

۵- اکمال الدین و تمام النعمه، ۱/۲۱۲.

۶- نعمانی، الغیبه، ص ۱۸۶، ح ۳۸ و بحار الانوار، ۵۱/۳۹، ح ۱۸.

۷- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ۱/۱۳۷، ۳. باب ذکر غیبه صالح النبی ع.

را به حضرت حق رهبری می نماید. آن قوم بعد از خروج صالح، تنها هفت روز (قبل از او) در حال فترت (بلا تکلیفی) به سر بردند که امامی را نمی شناختند، ولی آن ها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مَثَل قائم (آل محمد)، مَثَل صالح است.

در برخی از روایات، دوران فاصله میان از دنیا رفتن هریک از امامان تا ثابت شدن امامتِ امام پس از او، دوران فترت نامیده شده است (۱).

که این، درست، فترت نسبی را (که مربوط به خود مردم است) تأیید می نماید.

به این ترتیب آن ها که در ترجمه، فترت را به معنای خلأ و نبود و تهی بودن هر عصری و نسلی، از انبیا و رسل، معنا می کنند از فهم بلاغت کلمه ی مذکور در آیه ی مورد بحث به دور مانده اند. این اعجاز قرآن است که با انتخاب یک کلمه مناسب، شبهات مربوطه را رفع و دفع می نماید.

ص: ۱۷۰

۱- - نُعمانی، الغیبه، ص ۱۵۸، ح ۲ و بحار الانوار، ۵۲/۱۳۲، ح ۳۷.

۱. رجعت در لغت و اصطلاح

از لحاظ لغوی، رجعت از رجوع و رَجْع و به معنای عود و برگشت بعد از رفتن است. به عبارت دقیق تر رجعت مصدر مره به معنای یک بار بازگشتن و بازگردانیدن است و آن از قول خداوند ناشی می شود که می فرماید: "إِنَّهُ عَلَي رَجْعِهِ لَقَادِرٌ". (۱) منظور این که او قادر بر ارجاع میت و مرده به حیات بعد از موت و مرگ او است.

در اصطلاح متکلمان شیعه، رجعت، عود بدن انسان همراه با روح او، به دنیا بعد از مرگ او و بعد از ظهور قائم منتظر (عج) است. به بیان دیگر رجعت عبارت است از بازگشت برخی از مردگان به دنیا، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، به همان صورتی که در دنیا بوده اند. (۲).

به این معنا که اجمالاً خداوند سبحان ارواح بعضی از مخلصین را به ابدانشان بر می گرداند تا به فیض و شادی نصرت آن حضرت برسند. و همچنین است ارجاع کفار خالص به دنیا تا قدرت اسلام را مشاهده نمایند و سرافکننده و شرمسار و معذب شوند. افزون بر آن رجوع، رجوع نبی اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرین او بعد از وفات مولای ما (یا همزمان با او)، امام صاحب الزمان (عج) است. (۳)

شیعیان هرچند در اصل وقوع رجعت، با هم توافق کامل دارند، اما در تعیین مصداق آن، اختلاف رأی و نظر دارند. گروه اندکی از شیعیان متقدم، رجعت را بازگشت دولت و قدرت آل محمد (علیه السلام) تعیین نموده اند، نه رجوع و بازگشت اعیان و اشخاص ائمه (علیه السلام)، ولی عقیده رایج آن ها این است که خداوند متعال در موقع ظهور امام مهدی (عج)، گروهی از شیعیان آن حضرت که قبلاً از دنیا رفته اند را، به دنیا بازگرداند تا به ثواب مساعدت و یاری وی و مشاهده دولت آن حضرت

ص: ۱۷۱

۱- - طارق، ۸.

۲- - نک: شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷۷، ۱۴۱۴.

۳- - حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۳۷۶.

واصل گردند و شاد و مسرور شوند و به تکامل و تعالی بیشتری برسند و همچنین گروهی از دشمنان آن حضرت مثل کفار و منافقان به دنیا بازگردانده شوند تا از آنها انتقام گرفته شود و به کیفر پاره ای از اعمال ننگین خویش در دنیا برسند(۱).

۲. ماهیت و دلیل رجعت

ثبوت رجعت از جمله عقاید است که ایمان به آن متوقف و متکی بر ادله سمعی از کتاب و سنت است و آن، از ضروریات نزد شیعه است، نه از ضروریات نزد فِرَقِ نوظهور بعد از موت نبی(صلی الله علیه و آله)؛ یعنی اهل سنت. اجمالاً منکر آن، خارج از ربه و ریسمان ایمان و تشیع است.

گویی آن ها قرآن نمی خوانند و وقتی هم بخوانند نمی فهمند؛ زیرا بر قلوب آن ها قفل زده شده است. آن ها فراموش کرده اند که اول کسی که از رجعت سخن به میان آورد، عمر، خلیفه دوم بود که وقتی از غرفه ای که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در آن از دار دنیا رفته بود و بر او جامه کشیده بودند خارج گشت گفت: پیامبر(صلی الله علیه و آله) نمرده است. او به سوی پروردگارش رفته است، چنان که موسی بن عمران به سوی پروردگارش رفت، لذا از قوم خود چهل شبانه روز غایب گشت، سپس بعد از این که گفته شد مرده است برگشت. به خدا قسم رسول خدا حتماً بر می گردد، پس دستان رجال و پاهای آن ها را که گمان می کنند رسول خدا مرده است قطع می کنم.(۲)

وقتی ابوحنیفه به مؤمن طاق که از خواص امام جعفر صادق(علیه السلام) بود گفت: اگر رجعت حق است مبلغی اشرفی به من قرض بده تا در آن زمان به تو رد نمایم. او گفت: ضمانت بده که به صورت خوگ نباشی تا من تو را شناخته آن را از تو بگیرم. مقصود ابوحنیفه از آن سخن استهزا و سُخریه بود ولی خدا او را استهزا می کند.(۳)

علامه طباطبائی در این خصوص می فرماید: روایات در خصوص رجعت، در یک معنای مشترک اند و آن این که سیر نظام دنیوی متوجه روزی است که در آن، آیات خدا به طور کامل ظاهر می شود، پس در آن روز خدای سبحان معصیت نمی شود، بلکه خالصانه عبادت می شود و هوای نفس و اغوای شیطان وجود ندارد(منظور این که فضا، فضای الهی است و این منافات با ارتکاب فردی و در خلوت ندارد).

ص: ۱۷۲

۱- مجله/ پاسدار اسلام/ شماره ۳۱۵ و ۳۱۶، فلسفه رجعت در نظام شیعه.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲، حوادث سنه ۱۱ هـ و الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج ۲، ص ۳۲۳، حوادث سنه ۱۱ هـ.

۳- [۲]- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۴، ۱۳۳۹.

در آن روز بعضی از اموات از جمله اولیاء الله و اعداء الله به دنیا بر می گردند و حق از باطل جدا می شود و این رجعت از مراتب رجعت روز قیامت است، هر چند ظهورش دون و پائین تر از ظهور قیامت است، چرا که در روز رجعت اجمالاً امکان شرّ و فساد وجود دارد، در حالیکه روز قیامت این گونه نیست. (۱)

به این ترتیب جواز رجعت در مورد غیر معصومین عقلانی است و اما رجعت ائمه (علیه السلام) نیز از جمله اموری است که دلیل عقلی بر وجوب آن، دلالت می کند و آن این که زمین از حضرت حجت (عج)، بعد از فرض عدم تجاوز از تعداد دوزاده امام، خالی است، زیرا او نیز شهید می شود، چون امام حسن (علیه السلام) می فرماید: ما منا إلا مقتول او مسموم (۲)؛ ما فقط کشته می شویم و یا مسموم، لذا باید ائمه (علیه السلام) برگردند تا طبق لطف حضرت حق تعالی زمین از معصوم خالی نباشد.

ماحصل نوشتار این است که رجعت هم دلیل سمعی دارد، چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «من لم یقل برجعنا فلیس منا»؛ (۳)

کسی که قائل به رجعت ما نیست، از ما (پیروان شیعه) نیست و قال ایضا: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحلّ مُتَعَنَّا»؛ (۴)

کسی که به رجعت ما ایمان نیاورد و متعه و ازدواج موقتی را (که ما طبق دستور قرآن کریم (۵) حلال دانسته ایم) حلال نداند از ما نیست و هم دلیل عقلی دارد که بیانش گذشت.

ماحصل این که شیعه، برخلاف اهل سنت، معتقد است به این که رجعت، معاد اصغر و آن هم برای گروهی محدود است و آن از مراتب یا مقدمات معاد اکبر و آن هم تنها برای مردم است.

رجعت بیشتر با معاد جسمانی همخوانی دارد و آن یکی از «ایام الله» است. امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است: ایام الله سه یوم و روز است: روزی که قائم آل محمد قیام کند و روزی که کزّت و رجعت رخ می نماید و روز قیامت. (۶)

اساساً رجعت منحصر برای سه گروه و صنف از مردم است: گروه اول رجعت برای مؤمنان محض و خالص است که بعضی از آن ها در عهد مولای ما، قائم مهدی رجعت می کنند و برخی از

ص: ۱۷۳

۱- علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲- علی بن محمد، کفایه الاثر، ص ۲۲۶.

۳- نک: الشیخ المفید، المسائل السّرویه، ص ۳۰، ۱۴۱۴هـ.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ح ۹۲.

۵- نساء، ۲۴.

۶- حمّود، الفوائد البهیة...، ج ۲، ص ۳۹۶.

آن‌ها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او، بعد از وفات امام عصر (عج) (مرگ طبیعی آن حضرت طبق نظر شیخ مفید است) (۱)،

نه شیخ صدوق (۲) و گروه دوم رجعت کفار محض و معاند و مقصر - نه قاصر - است و گروه سوم رجعت اصحاب قصاص است. (۳)

منظور کسانی اند که قصاص به آن‌ها تعلق دارد، چه قاتل باشند و چه مقتول. آن وقت مقتول، قاتل را قصاص می‌کند. طبرسی گوید: در عصر ظهور مؤمنان محض و ست - مگران خالص (کافر) زن - ده می‌شوند، در نتیجه مؤمن از کافر انتقام می‌گیرد. (۴)

عده ای رجعت را مانند تناسخ می‌دانند (۵) که صحیح نیست، زیرا رجعت بازگشت روح به بدن اولی آن است، ولی در تناسخ روح پس از نوعی از تکامل، بازگشت به بدن دیگری دارد که خود، روح دارد، در نتیجه یک بدن دو روح پیدا می‌کند و آن، وحدت کثیر و کثرت واحد است و اگر آن بدن، نفس نداشته باشد، نفس و روحی که به تجرد و فعلیت رسیده است محال است به بدن دیگری که مادی و بالقوه است تعلق گیرد. اساساً حرکت در نظام عالم از قوه به فعل است، نه از فعل به قوه و به یک حالت قهقراپی و واپس‌گرایی و ارتجاعی.

۳. رجعت در قرآن و روایات

از صریح‌ترین دلایل سمعی در مورد رجعت، کلام خداوند است که می‌فرماید: "وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَمَّا يُوقِنُونَ * وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا" (۶)؛ چون عذاب برای مشرکین و کفار (در آستانه رستاخیز) واجب شود، برای آنان جنبنده ای (که منظور از جنبنده علی (علیه السلام) است که در زمان قیام قائم آل محمد رجعت می‌کند) از زمین بیرون آوریم تا با آن‌ها تکلم کند که مردم به آیات ما، که همان نشانه های وجود و صفات خداوند است یقین نمی‌کردند و ایمان نمی‌آوردند و در آن روز از هر قومی، دسته ای را که آیات ما را تکذیب می‌کنند، محشور می‌کنیم.

چون مشرکین و کفار ایمان به آیات خدا و پیامبر و معاد نمی‌آوردند و استعدادشان در این

ص: ۱۷۴

۱- شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۲.

۲- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۲/۵۸۵، ح ۱۳۹۲.

۳- حمود، الفوائد البهیة، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴- طبرسی، جوامع الجامع، ذیل آیه ۸۳ سوره نمل.

۵- احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۲۷، بی تا.

۶- نمل، ۸۲ و ۸۳.

خصوص به کلی باطل گشته بود، در این هنگام وقت آن می رسد که امور خارق العاده، که خداوند وعده داده است که از جمله آن ها رجعت است، تحقق پیدا کند و آن امور خارق العاده به آن ها نشان داده شود تا جبراً ایمان بیاورند (لذا توبه آن ها مقبول نمی افتد) و شخصی نیز به آنان بگوید: چرا قبلاً ایمان نمی آوردید، پس اکنون باید اعتراف کنید که در اشتباه بودید (۱) و مؤمنین نیز در این روز خوشحال می شوند از این که به ندای اسلام پاسخ مثبت داده بودند و اکّـنون سعادت‌مندند.

بعد از ظهور مهدی (عج) و در آستانه رستاخیز گروهی از مؤمنان خالص و کفار و منافقان و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند. گروه اول که در مسیر معنوی با موانعی، در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آن ها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکاملی خود ادامه می دهند و شاهد حکومت جهانی حق و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت سهم می شوند.

گروه دوم علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات هایی مانند مجازات های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود خواهند دید.

اولیاء الله که در راه خدا کشته می شوند باید در روز رجعت به مرگ طبیعی بمیرند تا استعداد های نهفته ی آن ها شکوفا گردد و اولیاء الله ای که با مرگ طبیعی می میرند باید در رکاب حضرت حجّت و یا در روز رجعت و... به شهادت برسند تا از فیض آن، محروم نمانند.

امام محمد باقر (علیه السلام) در خصوص آیه ی «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (۲) به جابر فرموده است: ای جابر آیا می دانی «سَبِيلِ اللَّهِ» چیست؟ گفت: به خدا قسم نمی دانم جز این که از شما بشنوم. فرمود: قتل در راه علی (علیه السلام) و ذریه ی اوست، پس کسی که در راه ولایتش کشته شود، در «سَبِيلِ اللَّهِ» کشته شده است و احدی به آن آیه ایمان نمی آورد جز این که برای او یک قتل (شهادت) و یک مرگ (در راه خدا) وجود دارد: کسی که کشته شود، زنده می شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و کسی که می میرد زنده می شود تا کشته ی در راه خدا شود؛... إنه من قُتِلَ يُنْشَرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مِنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ. (۳)

شیخ طوسی می نویسد: کلمه «من» در آیه یعنی «من کل امه فوجاً» به معنای تبعیض (و بعضی) است، پس منظور آیه، رجعت است، نه قیامت، در حالیکه در جای دیگر در مورد قیامت

ص: ۱۷۵

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ۱۵/۴۳۱.

۲- آل عمران، ۱۵۷.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۰، ح ۸.

آمده است: (۱) «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۲) همه را جمع می کنیم و احدی را فروگذار نمی کنیم.

روایات در زمینه رجعت زیاد (و مختلف) است (مجلسی در بحار یک بابی به آن به نام «باب الرجعه» اختصاص داده است که ۱۶۲ روایت دارد) (۳) که شیخ به بعضی از آن ها اشاره نموده می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام)، در زمان مهدی (عج) با جماعتی از امت های سابق و لاحق، برای ابراز و آشکار نمودن دولت حق و احقاق حقشان برمی گردند... پس اعتقاد به آن واجب است، چون دلیل رجعت، سمعی؛ یعنی قرآنی و روایی است و باید تعبداً به آن اعتقاد داشت. (۴)

(قبلاً بیان شد رجعت دلیل عقلی نیز دارد) و در زیارت اربعین می خوانیم: و اشهد انی بکم مؤمن و بایابکم موقن. (۵)

از بعضی روایات استفاده می شود اسماعیل پسر حزقیل که خداوند او را در قرآن اسماعیل صادق الوعد نام برده (۶) در هنگام رجعت حسینی به دنیا رجعت خواهد نمود، زیرا چون خداوند او را به پیامبری قومش فرستاد او را تکذیب کرده پوست سر و روی او را کردند، پس خداوند «سظاطئیل» ملک عذاب را به نزد او فرستاد تا قوم او را عذاب کند. آن حضرت راضی نشد و از پروردگار خواست او را در عصر رجعت امام حسین (علیه السلام)، رجعت دهد تا همچون آن امام از قومش انتقام گیرد. (۷)

روایت شده است: عمر الدنيا مائة الف سنة والعشرون منها سائر الناس والباقى مده دوله آل محمد (صلی الله علیه و آله) (۸)؛ عمر دنیا صد هزار سال است که بیست هزار سال از آن، عمر سایر مردم است و باقی، مدت دولت آل محمد (و خود محمد)، در عصر و دوران رجعت است.

از این روایت استنباط می شود که دولت حق و با بهترین کیفیت در همین دنیا است، چون قرآن

ص: ۱۷۶

۱- - شیخ طوسی، التبیان، ۸/۱۲۰-۱۱۹.

۲- - کهف، ۴۷.

۳- - بحار الانوار، ج ۵۳، باب الرجعه.

۴- - شیخ طوسی، «رساله العقائد الجعفریه» مطبوع در «جواهر الفقه»، ص ۲۵۰.

۵- - قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۸۷۵، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۶- [۷]- مریم، ۵۴.

۷- [۸]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۸- - ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۶/۳۳۹.

و در قیامت کبری که پس از رجعت است، اهل حق زندگی جاوید و سراسر با لذت و آرامش خواهند داشت. ضمناً از روایت فوق الذکر می شود استنباط نمود که سیزده هزار سال دیگر ظهور تحقق می یابد، زیرا از زمان آدم تا به حال، هفت هزار سال طول کشیده است.

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر (عج) نماز می خواند

آیه دیگری که دلیل بر رجعت است، آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (۲)؛ و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می آورد و روز قیامت آن حضرت بر آن ها گواه خواهد بود.

علی بن ابراهیم از شهر بن حوشب روایت کرده است که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر آیه ای در قرآن است که (فهمش) مرا عاجز نموده است. پرسیدم: کدام آیه؟ گفت: آیه ی «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا...». به خدا سوگند هر یهودی و نصرانی را که امر می کنم گردنش را بزنند نمی بینم دو لبش (برای ایمان آوردن) حرکت کند تا بمیرد. گفتم: این تأویل صحیح نیست. پرسید پس تأویلش چیست؟

گفتم: عیسی (علیه السلام) قبل از قیامت به دنیا می آید، لذا هیچ اهل ملت اعم از یهودی و غیریهودی باقی نمی ماند مگر این که قبل از مرگش به عیسی ایمان می آورد (که او نه خداست و نه فرزند او یا نه سومی از سه تایی آب و ابن و روح القدس) و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می گزارد. گفت: وای بر تو! این تأویل از کجا برایت ثابت شده است و آن را از کجا آورده ای؟ گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام). گفت: آن را از سرچشمه ای صاف گرفته ای.

به عبارت روشن تر تمام اهل کتاب، پیش از رحلت مسیح (علیه السلام)، در عصر رجعت، به او ایمان می آورند و کسانی که پیش از بازگشت او به زمین بمیرند، در هنگام مرگ و کنار رفتن پرده های جهان ماده، حقیقت را می فهمند؛ آن ها که منکر نبوت او بودند، به او ایمان می آورند و آن ها که او را خدا می دانستند، به اشتباه خود پی می برند- البته این ایمان اضطراری فایده ای ندارد؛

اما کسانی که زمان بازگشت او را به زمین درک کنند، به حقانیت او ایمان می آورند و اگر در آن زمان هم، به فرض، ایمان نیاورند، در هنگام مرگ خود به اجبار ایمان خواهند آورد.

خداوند با این آیه بیان می کند که مسیح زنده است (چنان که اشاعره به بقا و حیات چهار پیامبر قائل اند و آن ها، چنان که بیان شد، عبارتند از: عیسی و الیاس و ادریس و خضر(۱)). آنچه از آیات و روایات به دست می آید این که چهار تن از پیامبران احتمال زنده بودنشان وجود دارد که عبارتند از حضرت الیاس، دوست حضرت خضر، که مأموریتش در خشکی و یا در بیابان هاست و حضرت ادریس، جد پدری حضرت نوح و حضرت خضر که مأموریتش در جزایر و دریاهاست و حضرت مسیح(۲)

و مرگ او پس از ایمان آوردن تمام اهل کتاب به وی، خواهد بود و بدین وسیله، مصلوب شدن و به قتل رسیدن او را رد می کنند.(۳)

قمی باز در مورد آیه روایت کرده است که وقتی حضرت خیر البشر(صلی الله علیه و آله) رجعت می کند تمام مردم به او ایمان می آورند.(۴) بعضی بر این باورند که آخرین معصوم، بعد از ظهور قائم و رجعت حسینی و رجعت قائم و دو رجعت علوی و رجعت سایر معصومین(علیه السلام)، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله) خواهد بود.(۵)

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام)

در احادیث وارد شده است نصرت در آیه ی ”وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... وَ لَتَنْصُرُنَّهُ...“ (۶) در رجعت خواهد بود، چنان که امام صادق(علیه السلام) فرموده است: به خدا سوگند! هر پیامبری را که خدا مبعوث گردانیده است از آدم(علیه السلام) و هر که بعد از اوست، تمام آن ها را به دنیا بر می گرداند تا قتال و جدال در پیش روی حضرت امیر(علیه السلام) کنند.(۷)

از بعضی از روایات فهمیده می شود که جن ها نیز رجعت دارند. حتی شیطان (ابلیس) که از جنس جن است با تمام ذریه و اتباعش در عصر ظهور و به قول قرآن: ”إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ“ (۸) رجعت می کنند و ابلیس به دست امام عصر کشته می شود.(۹)

ص: ۱۷۸

۱- حمود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- www.jam news.com/ Tex

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ۵/۱۳۶.

۴- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ذیل آیه ۱۵۹ سوره نساء.

۵- [۲]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۶- آل عمران، ۸۱.

۷- محمد باقر مجلسی، رجعت، ص ۲۰، ۱۳۷۹.

۸- حجر، ۳۸.

۹- علی سعادت پرور، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ص ۱۶۷، ۱۴۱۶ق.

سرانجام خود آن حضرت نیز به دست زنی به نام «سعیده ی ریش دار» شهید می شود (چنان که قبلاً بیان شد شهادت او اختلافی است) و امام حسین (علیه السلام) او را کفن و دفن می کند و سپس سلطنت آن حضرت شروع می شود، که این زمان را رجعت حسینی نامند. (۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که حضرت علی (علیه السلام) رجعتی مکرر دارد: *إن لعليّ في الارض كزّه مع الحسين ابنه (علیه السلام) يقبل برايته حتى ينتقم له من بني اميه و معاويه و آل معاويه و من شهد حربيه... ثم كره اخري مع رسول الله (صلى الله عليه و آله)، حتى يكون خليفته في الارض و تكون الائمة (علیه السلام) عماله (۲)؛* علی رجعتی در زمین با فرزندش حسین خواهد داشت که با رایت و علم خود اقبال و رجعت می کند و از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر کسی که با امام حسین (علیه السلام) جنگیده است انتقام می گیرد... سپس یک کزّه و برگشت دیگری با رسول خدا (صلى الله عليه و آله) خواهد داشت تا این که خلیفه زمین (بعد از رسول خدا) خواهد شد و ائمه (علیه السلام) عمال و کارگزاران او خواهند شد. (این، با آنچه قبلاً گفته شد، که در رجعت، پیامبر آخرین معصوم است، تعارض دارد). گفتنی است: وقتی حکومت حضرت رسول و آل او در رجعت صغری به آخر رسید، در صور اول دمیده شده، رجعت کبری و قیامت آغاز می شود (۳). منظور از این قیامت، قیامت کبری است که قیامت صغری همان عالم قبر و برزخ است.

خلاصه این که رجعت بر پایه قرآن و روایات، آن هم در حد تواتر، یعنی روایات زیاد، و اجماع است.

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی

در این بخش بیان شد که یکی از مسائل مورد قبول مذهب تشیع، رجعت است و رجعت در لغت به معنای یک دفعه و یک بار برگشتن است و در اصطلاح عبارت است از بازگشت بعضی از مؤمنان خالص و برخی از کفار محض و منافقان فاجر به این جهان، پیش از قیام قیامت و بعد از ظهور امام العصر و الزمان.

و نوشته شد: همه شیعیان امامیه در این مورد اجماع نموده اند و اخبار آن را تأیید نموده اند و آن ها را در حد تواتر دانسته اند، لذا هرگز جای تأویل در رجعت نیست. برای نمونه در فرازی از

ص: ۱۷۹

۱- [۷]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۶.

۲- علی سعادت پرور، الشمس المضيئه فی الغيبه و الظهور و الرجعه، ص ۲۰۹.

۳- [۱]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۵.

زیارت جامعه کبیره که بلیغ ترین زیارات ائمه است آمده است: «مؤمن بایابکم، مصدق بر جعتکم، منتظر لامرکم، مرتقب لدولتکم...» (۱)؛

ایمان به بازگشت شما دارم و رجعت شما را تصدیق می نمایم و انتظار فرمان و دولت شما را دارم.

حال سؤال این است که چگونه می توان رجعت را که به ظاهر، خروج از فعل به قوه است و حالت قهقرایی و واپس گرایی و ارتجاع دارد با حرکت جوهری که عبارت است از خروج تدریجی از قوه به فعل، که دارای حالت تکاملی است، تطبیق داد؟

در پاسخ می توان نوشت: نفوس و ارواح اولیای الهی که به این جهان برمی گردند، جامعیت و احاطه به مُلک و ملکوت و جبروت دارند. آن ها خلیفه خدا و متصف به جلوات صفات الهی اند و مَثَل و نمونه «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها» (۲)؛ حقیقتی که مثل معصومان بسیط است، تمام کمالات اشیا را، چه مادی و چه غیرمادی دربردارد، هستند.

آن ها با این که روی به عالم غیب دارند توجهی نیز به عالم دنیا و طبیعت و ماده دارند و این تجلی و ظهور را (برای دیگران) تمثیل گویند و دیگر نیازی به قوا و مشاعر بدن ندارند تا سیر قهقرایی لازم بیاید. آن، نظیر تمثیل روح القدس در لباس بشریت است (۳).

قرآن می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا (مریم) رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۴).

می توان گفت: بدن آن ها بدن مثالی است، نه بدن مادی و حتی کفار خالص نیز بدن مثالی دارند، چنان که شیطان نیز به صورت انسان تمثیل پیدا می کند. کما این که قریش هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت، از حمله ی طایفه بنی کنانه بیمناک بود، زیرا با هم خصومت داشتند. در این موقع، ابلیس در چهره ی «سُیراقه بن مالک»، از سرشناسان آن طایفه، به سراغ آن ها آمد و به آن ها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگ هستم و کسی بر شما پیروز نمی گردد. وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ (۵).

بعضی بازگشت ارواح را به بدن های برزخی، نه ابدان مادی دنیوی، می دانند ولی در این معنائی که به تفصیل شده و رجعت به ابدان عنصری را، با توجه به اقتدار ارواح اولیا، با استمداد از اثر

ص: ۱۸۰

۱- کلیات مفاتیح الجنان، ص ۹۲۱، با تصحیح سجاد، ۱۳۸۴.

۲- ملاصدرا، اسفار، ۶/۱۱۰.

۳- میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ص ۱۸، ۱۳۶۷.

۴- مریم، ۱۷.

۵- انفال، ۴۸.

و هوا ممکن می شمارند و رجعت ارواح ضعفا و نفوس کفار و اشقیاء را نیز با استمداد ارواح آنان از نفوس قدسی اولیا امکان پذیر می دانند^(۱).

که نظر اولی بر این نظر، به دلیل ابهام عبارت و نقص دلیل، ترجیح دارد.

البته این بدان معنا نیست که آن ها چون بدن مادی ندارند، پس نمی شود آن ها را به همان نحوی که در دنیا دیده و شناخته می شدند، دید و شناخت، بلکه به این نحو است که وقتی توسط افرادی دیده می شوند می گویند: آن ها همان هایی هستند که در دنیا دیده و شناخته می شدند و این منافات با بدن مثالی آن ها ندارد، زیرا اساس شناخت ابدان، شکل است، نه ماده.

برخی در تبیین مسئله ی پیش گفته اظهار داشته اند: آنچه مسلم است اصل رجعت است و این ضروری مذهب است و همین اندازه برای آن دلیل داریم (که ارایه شد)، اما مازاد بر این که آیا ابدان (مثالی) خلق می شوند و یا ابدان اولی (مادی) را آورده و ارواح پاک رجعت کنندگان، در آن ها داخل می شوند، دلیل بر آن نداریم، فلذا ممکن است قضیه رجعت به نحو تمثیل مثالی، و لو در عالم ملک و ماده، صورت بگیرد و رجعت حسینی نیز ممکن است به این نحو باشد، زیرا ما بر اصل رجعت دلیل داریم (و قبول آن، ضروری مذهب است)، نه بر کیفیت آن که ضروری مذهب ما نیست^(۲).

ص: ۱۸۱

۱- - رفیعی قزوینی، مجموعه رسایل و مقالات، ص ۳۶.

۲- - عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ۳/۱۹۴، ۱۳۸۱.

مردم مخصوصاً جوانان این کشور باید نسبت به ولایت فقیه، آگاهی کامل داشته باشند تا قدر و منزلت آن را به خوبی درک نمایند و برای شکرگزاری آن نعمت عظمی و پاسداری اش سعی وافر داشته باشند.

ولایت فقیه، ریشه در مرجعیت و مرجعیت، ریشه در نبوت و امامت و به طور کلی قرآن و روایت و اسلام دارد. آن، به عنوان اکمال دین و تمامیت نعمت الهی، مرضی خداوند است. به عبارت دقیق تر آن، جلوه و رقیقه و رشحه ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا" (۱) است و عامل اصلی استقلال و هماهنگی و وحدت و قدرت و امنیت و اطمینان، آن امنیت و اطمینانی که طبق آیه ی "وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ"، سبب رشد اقتصادی و فراوانی نعمت می گردند (۲).

و حفظ تمامیت ارضی کشور است.

امروزه آمریکا و هم پیمانانش در هر کجای دنیا اراده کنند خرابکاری نمایند و امنیت آن را به طور کلی به هم بزنند قادرند جز ایران. امنیت و ثبات این مرز و بوم، در جهان، زبان زد و مورد توجه عام و خاص است. همه این افتخارات، پاداش و جزای خیر خداوند به این ملت همیشه سرافراز شیعه و مُحب اهل بیت (علیه السلام) است که اگر در قبال آن، ناسپاسی کنند، آن، از آن ها گرفته خواهد شد و به جای آن، به عذاب تشّت و ذلت و فقر و وحشت از ابرقدرت ها و جنگ و خون ریزی و اغتشاشات و تجزیه کشور و... دچار خواهند گشت. "لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ" (۳) و "فَكَفَرْتَ بِالنِّعْمِ الَّتِي فَادَّا قَهَا اللَّهُ لِنَاسٍ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا

ص: ۱۸۲

۱- - مائده، ۳.

۲- [۲]- نحل، ۱۱۲.

۳- - ابراهیم، ۷.

ای کاش جوانان و دانشجویان به اندازه قدرتمندان زورگوی جهان پی به ارزش و آثار مثبت و برکات ولایت فقیه، چه از نظر داخلی و خارجی و چه از نظر تاریخی و فرهنگی، می بردند. ابرقدرت ها نیک می دانند تا در این کشور ولی فقیه جامع الشرایط و مورد حمایت همگانی، حاکم باشد محال است بتوانند در آن نفوذ پیدا کنند و یا سلطه خود را در آن گسترش دهند تا چه رسد که قصد حمله نظامی کنند(۲).

علت اصلی این که این نظام به عنوان یک الگوی کامل در س_طرح جهان مطرح و معتبر است این است که تمام دستگاه های اجرائی مملکت مطلقاً تحت رهبری یک مرجع و فقیه عالی قدر و عادل و عارف و مدبر و عالم به وضع روز و آگاه از مسائل سیاسی جهان و بصیر نسبت به امور آن، اداره می شود. همگان دانند تنها نظام مردمی که اسوه و مقتدای مقاومت دائمی در برابر تهاجم دشمن داخلی و خارجی است سیستم ولایی ایران است.

از افتخارات این نظام همین بس که در صدد است حکومت حکیمانه ی بر مبنای ولی مطلق فقیه خود را به جهان اسلام صادر کند و بر این اساس می توان امیدوار بود که مردم این خطه، زمینه ساز ظهور منجی عالم، امام زمان باشند.

مشروعیت دینی نظام، به بیعت با رهبری دینی و اطاعت مطلق از آن است و همین، تنها عامل پشتیبانی تمام مردم متدین و وطن دوست است.

اگر نظام حکومتی این سرزمین، جمهوری دموکراتیک اسلامی منهای ولایت مطلقه فقیه می بود، کافی بود با آمدن یک رئیس جمهور خائن و طرف دار غرب، حکومت و نظامش به رژیم و حکومت استبدادی، حتی بدتر از قبل، بدل شود. نظام حکومتی صرفاً مبتنی بر آرای مردم، لازم و غیرکافی است و وقتی لازم و کافی است که علامه بر رأی مردم، در رأس همه امور، مرجعیت دینی و ولایت فقیه باشد. مردم ایران به خصوص جوانان فرهیخته به این دلیل از نظام اسلامی با جان و مال و از روی عشق حمایت می کنند که آن را شرعی و عرفی و معقول و حکیمانه بدانند. به ویژه وقتی بدانند تمام پست های کلیدی به دست ولی فقیه و مشروعیت رئیس جمهور به تنفیذ حکم اوست.

کشورهای اروپائی و آمریکائی و مشرق زمین که ادعا دارند حکومتشان دموکراسی است،

ص: ۱۸۳

۱- - نجل، ۱۱۲.

۲- - نک: فتح، ۲۳ و ۲۲.

ظاهری و صوری است و در واقع همان حکومت سرمایه داران است که بدتر از حکومت استبدادی است. تمام قتل و غارت های جهانی و ترورها و جنگ افروزی ها و سوق به شهوت رانی و اهلاک حرث و نسل (۱) و...، به وسیله همین حاکمان بر مبنای حکومت دمکراتیک است.

قبل از امام زمان (عج) هر امامی که شهید می شد، امام بعدی وجود داشت، لذا خطر جدی جهان شیعه را تهدید نمی کرد ولی چون بعد از آن حضرت، دیگر امامی نیست، غایب شد و دستوراتی هم در زمینه حکومت اسلامی به شیعیان داده است که بیان خواهد شد.

بعد از رحلت نبی مکرم خلافت انتخابی مطرح گشت که نه تنها انتخاب رخ نداد، بلکه انتصاب از جانب معدودی از دنیاپرستان کافر و فاسق بود. انتصاب رحمانی به انتصاب شیطانی مبدل گشت.

ولایت فقیه در عمل و ظاهر نیاز به بیعت مردم و رأی آن ها دارد و در مشروعیت و باطن، ریشه در رضایت خدا، یعنی اسلام دارد. در حقیقت در آن، انتصاب و انتخاب هر دو وجود دارد. بلکه در واقعیت امر، ولایتی ها، انتصاب مشروع را برگزیدند.

حضرت حق به جای این که مردم را که سبب خانه نشینی و حصر و یا مسمومیت و شهادت ائمه هدی شدند عذاب کند، براساس لطف مضاعفش به رهبری عام و غیر معصوم، در عصر غیبت، یعنی ولی فقیه و عادل راضی گردید و اذن داد.

معنای ولایت مطلقه فقیه

واژه ولایت در معنای دوستی و نصرت و متابعت و رهبری به کار رفته است. (۲)

برخی محققان، وجود معنای دوستی و یاری را برای ولایت انکار کرده و آن را تنها به معنای رهبری و زمامداری دانسته اند. (۳)

اصل معنای ولایت به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است. بی آن که فاصله ای میان آن دو باشد. (۴) هنگامی که واژه ولایت درباره فقیه به کار می رود به معنای زمامداری است.

به راستی چقدر جالب است که در قرآن از رهبران الهی به ولی تعبیر می شود. “إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

ص: ۱۸۴

۱- - بقره، ۲۰۵.

۲- - مجد الدین فیروزآبادی، القاموس المحيط، ص ۱۷۳۲.

۳- - نک: مهدی هادوی، ولایت فقیه، ص ۶۷، پاورقی شماره ۲.

۴- - مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه ولی.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (۱) نه تعبیر به مثلاً سلطان و یا مسلط و یا ملک و یا غالب و... که آن، نشان دهنده قرابت و نزدیکی ولی به مردم است و این نیست جز این که هدف، رشد مولی علیه است، نه این که رابطه میان آن دو، زورمداری و زرمحوری و قلدری باشد، لذا اگر صرف قدرت، منظور باشد، سخن «لرد اکتون» درست در می آید که می گوید:

«(۲) Power corrupts but absolute power corrupts absolutely»؛ یعنی قدرت و سلطه گری، مطلقاً فساد می آورد. عده ای به غرض و مرض و غلط، آن سخن را تعمیم داده و هر قادر به حق و حقیقی را این گونه می دانند، که این صحیح نیست.

ولایت فقیه ناشی از نیاز و ضرورت اجتماعی بر مبنای دین است. امیرالمؤمنان به طور کلی می فرماید: وانه لا بد للناس من امیرٍ بَرٍّ او فاجرٍ؛ (۳) و حال آن که ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار باشد یا بدکار. و در غیر این صورت هرج و مرج به وجود می آید.

اسلام برای زمامدار شرایط فراوانی بر شمرده است که چون مهمترین آن ها فقاقت است، از آن تعبیر به ولایت فقیه می شود. بنابراین ولایت فقیه تنها از سنخ ولایت بر محجوران، یعنی آن ها که به سبب بی خردی و ابله‌ی و سفاهت و صغارت از تصرف در اموال خویش ممنوع اند و ناتوان ها نیست، بلکه آن، ولایت مدیریتی بر خردمندان و امت اسلامی است که برای اجرای احکام دینی و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه ی اسلامی و تحقق ارزش های دین و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و تقویت خردمندی و دینداری و کمال یابی صورت می گیرد. (۴)

این گونه ولایت، به دلیل قصور جامعه ی اسلامی و انسانی نیست که برخی بر آن پافشاری می کنند تا ولایت فقیه را در ردیف ولایت بر میت و صغیر و سفیه قرار داده و با آن مقایسه کنند. (۵)

امام خمینی در خصوص ولایت مطلقه فقیه می فرماید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم و ائمه (علیه السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است.» (۶)

ص: ۱۸۵

۱- - مائده، ۵۵.

۲- POPKIN..., PHILOSOPHY MADE SIMPLE , page ۵۳

۳- - نهج البلاغه، خطبه ۴۰، فیض الاسلام.

۴- - نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۲۹-۱۲۲.

۵- - نک: مهدی حائری، حکمت و حکومت، ص ۱۷۷.

۶- - امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.

به این ترتیب نظریه ولایت مطلقه ی فقیه بیانگر آن است که ولی امر مسلمی_ن می تواند برای رعایت مصلحت های والائتری که بقای نظام اسلامی در گرو آن هاست، برخی فروعات فقهی را نادیده بگیرد، چنان که قبلاً بیان شد. باز وی در این خصوص می فرماید: حکومت (بر مبنای ولایت فقیه) می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.

امام خمینی حکومت اسلامی را شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و از احکام اولیه ی اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه می داند. وی معتقد است: حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند و نیز می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل نماید و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع (ضرار) بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت نیز می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند. (۱)

به این ترتیب می توان نوشت: فقیه جامع الشرایط، تمام اختیارات حکومتی معصومان را دارد. معصومین در بسیاری از مواقع خود را مقتید در چارچوب احکام فرعی نمی کردند و برای مصلحت، گاهی مرزهای آن احکام را می شکستند که نمونه های آن را می توانیم در احکامی چون: تحریم گوشت الاغ در جنگ خبیر از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) (۲)

و قرار دادن زکات بر اسبان از سوی حضرت علی (علیه السلام) (۳)

و واج_ب کردن خمس در ط_لا و نقره در سال ۲۲۰ ق از سوی ام_ام جواد (علیه السلام) (۴) پیدا کنیم.

از طرف دیگر ولایت مطلقه فقیه منافات با این ندارد که گفته آید: تفاوتی میان معصوم و غیر معصوم از جهت مطاع بودن وجود ندارد جز در مواردی از جمله این که بنا بر شأن نبوت و عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره ازدواج دو نفر به نام های دَلْفا و جویبر که آنان را به ازدواج امر فرمود و مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان واجب است (۵)

و نماز جمعه که در عصر

ص: ۱۸۶

۱- امام خمینی، صحیفه امام، ۲/۴۵۲.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۳- وسایل الشیعه، ۱۶/۵۱، ح ۱ و ۲.

۴- وسایل الشیعه، ۱۶/۳۹۴، ح ۵.

۵- جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰، ۱۳۸۴.

حضور رسمی و ظهور آن حضرت و جوبش متعین خواهد شد و جهاد ابتدائی که اختصاص به معصوم دارد. به بیان دیگر همه مردم باید مطلقاً تابع ولی فقیه باشند، چنان که باید تابع معصومان، باشند، هر چند میان پیامبر و اولی الامر و نایبان عام و به حق آن ها از ثری تا ثریا تفاوت باشد.

برای این که ائمه علاوه بر ولایت تشریحی که نمونه هایی از آن ذکر شد، ولایت تکوینی نیز دارند. ولایت تکوینی به معنای تصرف در پدیده های طبیعی و غیرطبیعی است که معجزه یا کرامت نامیده می شود، چنان که هارون مکی با شنیدن این فرمان امام صادق (علیه السلام) که: «اجلس فی التَّوَر»، بی درنگ به درون آتش رفت! (۱)

و نهایت اطاعت خود را از امام به امام نشان داد و آتش به فرمان آن حضرت او را نسوزاند.

آنچه درباره فقهای عادل مورد تأکید است، دستیابی به ولایت تشریحی است، هر چند راه رسیدن به مرتبه ای از مراتب ولایت تکوینی به روی هیچ کس مخصوصاً ولی فقیه جامع الشرایط بسته نیست. حافظ چه خوب سروده است:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

تاریخچه ی ولایت فقیه

مسلمانان از همان صدر اسلام با دو مسئله اساسی روبه رو بوده اند: غیبت پیامبر در بسیاری از شهرها و دیگر، نیاز مبرم به دستورات اجتماعی و فردی. چنین شرایطی اقتضا می کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی را آموزش دهد و در شهرهای مختلف، متصدی امور مردم گرداند.

دستور پیامبر مبنی بر این که آنچه از من برای شما مسلمانان نقل می گردد، اگر با قرآن موافق بود، آن را بپذیرید و اگر مخالف بود آن را دور بیندازید، (۲)

مبدأ نوعی استنباط، به صورتی ساده و ابتدائی شده به حساب می آید، بنابراین قدمت تفقه و اجتهاد و فتوا به همان روزهای آغازین می رسد. (۳)

بلکه اجتهاد به معنای فهم حکم موردی و جزئی از عمومات و مطلقات و انضمام احادیث به یکدیگر و بحث از نسخ و تخصیص و تقیید و استنباط از ظواهر نصوص کتاب و سنت، از آن زمان وجود داشت. هم در میان کسانی که به پیامبر دسترسی داشتند و هم آن ها که دور بودند. (۴)

ص: ۱۸۷

۲- - فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۳۱۲.

۳- - نك: كتاب نقد، ش ۸، ص ۱۵۳-۱۵۲ و اندیشه اسلامي ۲، شماره ۱۷، ص ۲۱۵.

۴- - نك: آغا بزرگ تهراني، تاريخ حصر الاجتهاد، ص ۷۶.

پیامبر براساس دستوراتی که از جانب خداوند بر او نازل شده بود، ولایت فقیه را نظراً و عملاً پایه گذاری نمود. زیرا گروهی از بنی عامر، پیش از هجرت، با حضرت ملاقات کردند و عرض نمودند: ما در صورتی به تو ایمان می آوریم که پس از خود، خلافت را به ما واگذار نمایی، حضرت فرمود: الامر الی الله یضعه حیث یشاء. (۱)

ب_ از آن حضرت می فرماید: کسی که عهده دار مسئولیتی در جامعه ی مسلمین گردد، در صورتی که بداند کسی داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر در آن جامعه وجود دارد، به خدا و رسول و همه ی مسلمانان خیانت کرده است. (۲)

ممکن است در یک جامعه ای افقه و فقیه تر از ولی فقیه وجود داشته باشد ولی با توجه به سن زیاد و عدم قدرت شخص افقه و عدم تمایل او در انتخاب شدن و یا رأی نیاوردن او توسط مجلس خبرگان و توان و مدیریت والای ولی فقیه و تیزی او به مسایل سیاسی داخلی و خارجی و عدالت و قسط به تمام معنا و تقوای زیاد او، عملاً همو برای رهبری جامعه انتخاب گردد که این بلاشکال است. علاوه بر آن که اگر مجموعه اوصاف ولی فقیه ملاحظه گردد و مقبولیت عامه پیدا نماید، مطابق سخن پیامبر می شود. افزون بر آن که میان مراجع و ولی فقیه هماهنگی و حمایت و هدایت وجود دارد و تعارضی وجود ندارد. آن ها در طول اند، نه در عرض.

علاوه بر آن به نظر می آید که سخن پیامبر در مورد معصومین (علیه السلام) باشد که با وجود آن ها، نوبت به دیگری نمی رسد و اساساً روایات تنها فقاهت را ملاک ولایت و سرپرستی نمی داند، بنابراین روایات در زمینه امامت معصوم و فقها دو دسته اند.

لذا برخی که به غلط می پندارند که موضوع «ولایت فقیه» اندیشه نوظهور است و در سال های اخیر پدید آمده است، باید بدانند این مسئله از مسلمانات فقه شیعه است. (۳) و حتی قبل از آن مثل زمان حضرت موسی (علیه السلام) و بعد از آن مطرح و مورد توجه بوده است. (۴)

صاحب جواهر (م. ۱۲۶۶ق) معتقد است کسانی که ولایت فقیه را خدشه دار می کنند، هیچ طمعی از فقه نچشیدند. عین عبارت وی در این زمینه چنین است: فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً. (۵)

ص: ۱۸۸

۱- - عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ۱/۴۲۴.

۲- - عبدالحسین امینی، الغدیر، ۸/۲۹۱.

۳- - محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۵.

۴- - نک: مائده، ۴۴.

۵- - محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۹۶.

شیخ مفید (م. ۱۴۱۳ ق) در این زمینه چنین می فرماید: اگر برای ولایت در آنچه (اجرای حدود) ذکر کردم، سلطان عادل (امام معصوم) وجود نداشت باید فقهای عادل و اهل حق و صاحب نظر و خردمند و با فضیلت، ولایت آنچه را به عهده سلطان عادل است بر عهده گیرند. (۱)

اندیشمندان شیعه در ابواب گوناگون فقه، وظایفی را برای «حاکم» اسلامی مقرر داشته اند و گاه در این باره تعبیری چون «سلطان» و «ناظر بر امور مسلمین» را به کار گرفته اند. این عناوین در درجه نخست به ائمه (علیه السلام) اشاره دارد و در مرحله بعد به مجتهد عادل، چنان که محقق کرکی می نویسد: مقصود از حاکم، امام معصوم یا نایب خاص او و در زمان غیبت (کبری)، بیانگر نایب عام (او) است، یعنی کسی که می تواند به صدور فتوا و حکم پردازد... هرگاه تعبیر حاکم به کار رود و قرینه ای همراه آن نباشد، کسی جز فقیه جامع الشرایط مورد نظر نیست. (۲)

در هر حال، برپاداشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است، زیرا نیابت از امام معصوم (علیه السلام) در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، تفاوتی میان امام (علیه السلام) و فقیه نیست... اگر فقها از ائمه (علیه السلام) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه معطل می ماند... (۳)

آیه الله حسین بروجردی با بهره گیری از مقدمات عقلی و نقلی و با نگاهی کلی به شریعت اسلامی نتیجه می گیرد که با توجه به روح حاکم بر این مکتب چاره ای جز پذیرش ولایت فقیهان نیست... معصومان، حتی در زمان حضور خود، کسانی را برای رسیدگی به امور اجتماعی مردم منصوب می نمودند. این گروه همان فقیهان اسلام شناس اند که در زمان غیبت امام معصوم نیز تا آنجا که بتوانند مسئولیت رهبری سیاسی مسلمانان را بر عهده می گیرند. (۴)

امام خمینی (ره) در روزگار ما عملاً نظریه ی ولایت فقیه را جامه ی عمل پوشاند و حکومتی براساس ولایت فقیه بنیان نهاد. وی در تعبیری می فرماید: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کردیم و در دسترسی آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... و الا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند. (۵)

ص: ۱۸۹

۱- شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۷۵.

۲- محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۳- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۷۹.

۴- [۳]- حسین بروجردی، البدر الزاهر فی صلات الجمعة و المسافر، ص ۵۲ - ۵۷.

۵- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۳.

همچنین وی در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر اکرم و ائمه هدی در اداره حکومت داشتند. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه ای یکسان بر دوش آن هاست. همچنین ولایت در صورت عدم امکان، از عهده ی فقیه ساقط نمی شود. او باید با تلاش پیگیر خود «عدم امکان» را به «امکان» تبدیل نماید و هر آنچه می تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده ی قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی نمود، زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است. (۱)

از مجموعه ی آنچه بیان شد می توان نتیجه گرفت که حفظ حکومت اسلامی - شیعی از اوجب واجبات است. می توان ادعا نمود: *إن استقرت استقرت ماسواها و إن زالت زالت ماسواها*.

ولایت فقیه در اهل تسنن

برخی از اهل سنت در بحث امامت و حکومت، شرایطی نزدیک به «شرایط شیعه برای ولی فقیه» برای سلطان و حاکم آورده اند که از جمله آن ها ابوالحسن ماوردی است. وی می نویسد: و اما اهل الامامه فالشروط المعتره فیهم سبعة: احدها العدالة... (۲)؛ و اما شروط معتبر در امامت هفت قسم است که عبارتند از:

۱. عدالت در همه امور ۲. علمی که منتهی به اجتهاد در احکام حوادث می شود ۳. سلامتی حواس از جمله سمع و بصر و نطق ۴. صحت بدن ۵. صاحب رأی و اندیشه ای که منتهی به سیاست گذاری برای اصلاح امور مردم و تدبیر مصالح آن ها بشود. ۶. نجدت و شجاعتی که سبب حفظ کیان اسلام و جهاد با دشمن بشود ۷. نسب و آن قریشی بودن به سبب نص و اجماع است.

و همچنین در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه در این خصوص، مختصراً، چنین آمده است: انهم اتفقوا علی أن الامام یشرط فیه أن یکون مسلماً مکلفاً حراً ذکراً قرشياً عدلاً مجتهداً شجاعاً ذا رأی صائب، سلیم البصر و النطق (۳)؛

آن ها (شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی) بر این اتفاق نمودند که شرایط امامت و حکومت و سلطنت عبارت اند از این که مسلم و مکلف (بالغ) و آزاد و مرد و قرشی و عادل و مجتهد و شجاع

ص: ۱۹۰

۱- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲-۳۴.

۲- ابوالحسن ماوردی، احکام السلطانیه، ص ۶.

۳- الشیخ عبدالرحمن الجزری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۶، ۲۰۰۳ م.

و دارای رأی صائب و رشید و سلیم البصر و النطق باشد.

نظیر آن شرایط را برای حاکم اسلامی، سعدالدین تفتازانی، متکلم معروف اهل سنت (۱)

و قاضی باقلانی (۲) و امام نووی (۳)

و... در کتب خود نوشته اند که می توان مراجعه نمود.

اساساً منشأ ولایت مطلقه فقیه، آیه ی «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۴) است که بعد از مشورت، تصمیم گیری را تنها به پیامبر داده است.

بنابراین مسئله امامت و حکومت ولی فقیه عادل، اختصاص به شیعه ندارد تا جائی که عده ای از فقهای امامیه بر آن، ادعای اجماع (میان عامه و خاصه) نموده اند (۵).

هرچند معروف است که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند.

چنان که در ایران شیعی، ولایت فقیه، محور و حاکم است، در بعضی از جاهای دیگر مثل آمریکا، دیوان عالی کشور، اساس و پایه است. داستان اختلاف بوش و آل گور بر سر آرای ریاست جمهوری، معروف است که سرانجام، قضات آن دیوان به نفع بوش رأی داده و دیگری آن را پذیرفت که آن سبب رفع خصومت و اغتشاش گردید.

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری

شیخ انصاری در چند جای مکاسب (۶)، از جمله در کتاب بیع، به درخواست شاگردان درباره حکومت و مسایل مربوط به آن فحص و بحث نموده است. وی در مکاسب، در باب ولایت عامه و مطلقه فقیه تردید نموده، محدودیت قایل شده است و فقط مقام افتاء و قضاوت را برای ولی فقیه قطعی می داند و در باب حکومت تردید دارد، مثل جهاد ابتدایی (که این نیز به جهاد ثانوی، یعنی دفاع منتهی می شود، زیرا پیامبر و امام می دانند که دشمن قصد جنگ افروزی و شیخون دارد، لذا دفع و دفاع می کند ولی مردم آن را جهاد ابتدایی می دانند، چون خیال می کنند معصوم جنگ را آغاز نموده است) و اجرای حدود و... ولی معتقد و مدعن است که در باب حوادثی که واقع می شوند باید به او مراجعه نمود.

ص: ۱۹۱

۱- سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/۲۴۳، ۱۳۷۱.

۲- ابوبکر باقلانی، محمد بن طیب، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۳/۴۷۱، ۱۴۱۴ق.

۳- نووی، المنهاج، ص ۵۱۸، دارالفکر، بیروت.

۴- آل عمران، ۱۵۹.

۵- حسینی عاملی نجفی، مفتاح الکرامه، ۱۰/۲۱ و حسینی مراغی، عناوین، ص ۳۵۲ و جواهر الکلام، ۱۵/۴۲۱.

۶- - شیخ انصاری، مکاسب، ص ۶۰ و ۵۶، چاپ تبریز.

جای تعجب این جاست که یوسف در حکومت شرک، به منظور شرک زدایی مردم و نجات آن ها از قحطی وارد می شود و خداوند مقدمات آن را مثل رؤیای صادقه ی آن حضرت به وجود می آورد و در عین حال شیخ در مسایل حکومت اسلامی ولی فقیه شک و تردید روا می دارد.

در عین حال شیخ به شهرت ولایت مطلقه فقیه در کتاب های زکات و خمس و صوم و نجات العباد اعتراف دارد. عین عبارت وی چنین است: **لكن المسأله لا تخلو عن اشكال و إن كان الحكم به مشهوراً^(۱)**؛ مسئله ولایت عامه فقیه بی اشکال نیست، هر چند اعتراف و حکم به آن مشهور و معروف باشد.

و در جای دیگر می نویسد: ... **كما اعترف به جمال المحققين في باب الخمس بعد الاعتراف بأن المعروف بين الاصحاب كون الفقهاء نواب الامام^(۲)**؛ همان طور که جمال المحققین، آقا جمال خوانساری، در باب خمس، به آن (مشهوریت ولایت عامه)، اعتراف و اذعان نموده (و گفته است): در میان فقها معروف و مشهور این است که خود آن ها، نواب (عام) امام (علیه السلام) می باشند.

شیخ در مکاسب، پس از آن که در مواردی ولایت را برای فقیه اثبات می کند، یعنی به ولایت مشروطه و محدوده فقیه اعتراف می نماید می نویسد: **فلا يثبت من تلك الأدله مشروعيتها للفقیه، بل لابد للفقیه من استنباط مشروعيتها من دليل آخر^(۳)**؛ از آن ادله (که فقهای مثل آقا جمال خوانساری بهره می برند)، مشروعیت ولایت عامه مطلقه اثبات نمی شود، بلکه فقیه باید از دلایلی دیگر مشروعیت آن را ثابت نماید. به بیان دیگر دلایلی که فقها برای ولایت مطلقه می آورند ضعیف و علیل اند و باید به سراغ دلایل دیگر رفت، نه این که آن، مشروعیت ندارد.

سرانجام شیخ در کتاب های زکات و خمس و صوم و نجات العباد فی یوم المعاد همان دیدگاه صاحب جواهر را می پذیرد و معتقد و معترف و مدعن به ولایت مطلقه فقیه می شود. به ویژه این که می گوید: اگر کسی در حکومت جور و ظلم، به قصد خدمت داخل شود (چنان که امام رضا وارد شد) طبق ادله اربع جایز خواهد بود^(۴).

پس آن ها که از نظریات شیخ سوء استفاده کرده و ولایت فقیه را جدید و نوظهور می دانند و اصل آن را انکار کرده و خطرناک و زیان بار می دانند^(۵)،

سخت در اشتباه اند، زیرا آن ها همه

ص: ۱۹۲

۱- - مکاسب، ص ۱۵۴.

۲- - مکاسب، ص ۵۵.

۳- [۴]- شیخ انصاری، کتاب المكاسب، ص ۵۵.

۴- - مکاسب، ص ۵۶.

نوشته های وی را مطالعه ننموده اند.

مگر هر امر نوظهوری، باطل است. پس روی این حساب نهضت آزادی هم که نوظهور و جدید است، زیان بار و باطل و بی ریشه و اساس است. اساساً هر امر جدیدی باطل نیست و هر امر قدیمی صحیح نیست.

سروش، ولایت فقیه را استبدادی و غیرمشروع و غیرمقبول عامه ایرانیان دانسته، از تمام مردم این مرز و بوم خواسته است آن را براندازند. وی به جای بیان جملات اخباری در این خصوص به جملات انشایی و امر و نهی روی آورده، خود را رئیس اطاق جنگ علیه نظام اسلامی - شیعی ایران جا می زند.

از کسی که مدافع زنا و لواط است و به عنوان یک مرتد شناخته می شود و اغتشاشات را حمایت و هدایت می کند (۱) و...، انتظاری جز این نیست و در اینجا فقط می توان به آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۲) متمسک و پناهنده شد.

اگر ولایت مطلقه در این مملکت حاکم نمی بود و برای نمونه فرماندهی کل قوا در دست رهبری فقیه نمی بود معلوم نبود سرنوشت این امت چه می شد. ای کاش امور اقتصادی، مخصوصاً بانک ها و امور اشتغال را نیز بلاواسطه در دست ولی فقیه می بود و مستقیماً نظارت می کرد تا مشکل اقتصادی و بیکاری، که دو عامل مهم اغتشاش اند، نداشتیم. نعم ما قال الله تعالی: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ (۳).

انتصاب و انتخاب

حاکمیت ولی فقیه از یک سو انتصابی و از نوع برهان لمی است (چنان حاکمیت ائمه هدی، طبق دعای در عصر غیبت: «اللهم عرفنی نفسک فانک إن لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک...» (۴)،

چنین است)، یعنی صفاتی را که قرآن و روایات برای زمامدار جامعه دینی برشمرده اند باید در او وجود داشته باشد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، منصوب عام از جانب خداست.

ص: ۱۹۳

۱- www.Farsnews.Com/newstex

۲- حشر، ۱۹.

۳- یوسف، ۵۵.

۴- کلینی، اصول کافی، ۱/۳۳۷.

اما از سوی دیگر، حاکمیت ولی فقیه انتخابی و بر مبنای برهان ائنی است، چـرا که قرآن می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^(۱) و افزون بر آن، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که: «إِنَّ النَّاسَ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^(۲)،

یعنی مردم بر اموالشان سلطه دارند و براساس اولویت باید پذیرفت هرکسی بر جان خود نیز تسلط دارد، زیرا تسلط بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. و اصولاً، حکومت، هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است.

این دو مطلب چگونه با هم جمع پذیر است که از یک سو مردم آزاداند و بر جان و مال خود سلطه دارند و از دیگر سوی آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر مال و جان خود را محدود می کند و یا از آن ها می ستاند.

در جواب گفته می شود: کسانی مثل رهبر و حاکم می توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه مردم باشد، بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیت و ولایتی را با اختیار بپذیرند، چون می دانند انتخاب آن حق، سعادت فرد و جامعه آن ها را تضمین می نماید و سبب می شود ولی فقیه بر جان و مال آن ها مسلط شود. لذا حاکمیت ولی فقیه از جانب خداوند انتصابی است، ولی در مقام فعلیت و استقرار، انتخابی. به عبارت دیگر افزون بر برخورداری از مشروعیت الهی ولایت فقیه، آن، مستلزم مقبولیت مردمی نیز هست تا فعلیت و مصداق پیدا کند. عصاره و لب کلام این که مردم، آن انتصاب را انتخاب می نمایند. به همین دلیل از امیرمؤمنان نقل شده است: «لا رأی لمن لا یطاع»^(۳).

براساس مبانی کلامی و عقلی، سکوت ائمه هدی و به ویژه امام غایب (عج) و بی تفاوتی او نسبت به آینده شیعه، جایز نبوده و بر آنان لازم است همچون دیگر احکام و فروع فقهی مورد نیاز مردم، تکلیف امور سیاسی و رهبری و هدایت جامعه را مشخص کنند.

بنـابرایـن به صورت خلاصـه میـتـوان چنیـن استدلال نمود که: ریاسـت و سرپرستی جامعه ضروری است و گریزی از آن نیست و گرنه هرج و مرج و کشت و کشتار به وجود می آید و از سوی دیگر واگذاری این امر به خود مردم روا نیست؛ زیرا اولاً منشأ نزاع و اختلاف و منجر به

ص: ۱۹۴

۱- - کشف، ۲۹.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ح ۲۷۲.

۳- - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

هرج و مرج می گردد و ثانیاً اتصاف جانشین عام به صفاتی، که نوعاً مردم از آن بی اطلاع اند، لازم است، بنابراین بر امام غایب است که برای مردم والیانی را که مورد تأیید اوست به شیعه معرفی کند تا آن ها در دوران غیبت سرگردان نمانند و اجرای حدود معطل نشود.

ویژگی های ولی فقیه

مقصود از فقیه، در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است. فقیه جامع الشرایط افزون بر شرایط عمومی مثل عقل و ایمان و پاک زادی و... بای ویژگی هایی از قرار ذیل داشته باشد:

۱. اجتهاد مطلق است، یعنی بتواند همه مسائل را از منابع دینی استنباط نماید و قدرت اجتهاد او منحصر در مسائل و موضوعات خاصی نباشد که از این به اجتهاد متجزی یاد می شود. (۱)

۲. عدالت مطلق است: فقیه جامع الشرایط کسی است که افزون بر عقل نظری، در ناحیه عقل عملی به مقدار ممکن کامل باشد. او باید در اخلاق و عمل در نهایت اعتدال باشد و شایسته است مطلقاً مطیع تمایلات و هواهای نفسانی نباشد. کسی که می خواهد نیروهای اجتماع را برای رسیدن به تعالی اخلاقی هماهنگ کند، باید خود دارای فضایل اخلاقی باشد. طبیعی است حکومتی که دغدغه اجرای عدالت دارد باید در قبضه کسی باشد که توانسته است عدالت را در خود استقرار بخشد.

قرآن در زمینه ظلم ستیزی و عدالت پروری چنین می فرماید: "وَلَا تَزْكُورُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ" (۲)؛ و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما می رسد و اصابت می کند. آن کتاب، مأموریت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این چنین بیان می دارد: "وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ" (۳)

امام خمینی شبهه و اشکال انحصاری شدن قدرت و دیکتاتوری و استبداد را (در دست یک حاکم) با شرط عدالت منتفی می داند و معتقد است عدالت رهبر هم به عنوان مکانیسمی درونی برای کنترل (از قدرت طلبی) و هم برای جلوگیری از فساد قدرت و خودکامگی است. (۴)

۳. قدرت مدیریت و رهبری است. فقیه جامع الشرایط باید دارای بینش صحیح سیاسی و

ص: ۱۹۵

۱- نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۲۹-۱۲۲.

۲- هود، ۱۱۳.

۳- شوری، ۱۵.

۴- صحیفه نور، ۱۱/۱۱۳.

اجتماعی و تسلط بر ساز و کارهای اجرایی و آگاهی از خواست‌ها و نیازمندی‌های عصر خویش و اطلاع از شرایط زمان خود و شجاعت و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم‌گیری و هنر و استعداد مدیریت، که زمینه استحقاق حاکمیت و حکومت او را فراهم می‌کند، باشد که در روایات هم از آن به «حسن الولاية» تعبیر شده است.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: ایها الناس إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فيه. (۱) و این عبارت اخراج آیه قرآن است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (۲) از همه حساس‌تر این که زمامدار مسلمین باید مظهر تحقق و فعلیت آیه قرآن: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۳) باشد و نباید کفار را از اسرار درونی کشور مطلع سازد، زیرا قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَهُ مِّنْ دُونِكُمْ» (۴).

دلایل روانی ولایت فقیه

قبلاً بیان شد که رهبری و ولایت، مقام نیست، بلکه یک وظیفه است که به وسیله آن، عدالت و قسط، حاکم و حدود الهی، اجرا می‌شود و از جور و ظلم و تجاوز، جلوگیری می‌گردد. علی (علیه السلام) می‌فرماید: و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة (۵)؛ به خدا قسم! مرا نه به خلافت رغبتی است و نه به حکومت حاجتی. حال مناسب است مهمترین روایاتی را که مؤید ولایت فقیه و ویژگی‌های اویند از نظر گذراننده شوند که از این قرارند:

۱. توقیع و نامه شریف ولی عصر (عج) به محمد بن عثمان است که: أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم (۶)؛ در رویدادهایی که پیش می‌آید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت و دلیل من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان. پس حجت مطرح است، نه عصمت.

۲. پیامبر بزرگ اسلام فرمود: اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرّات)، قيل يا رسول الله و من

ص: ۱۹۶

۱- نهج البلاغه (دشتی)، خطبه ۱۷۳.

۲- [۶]- بقره، ۲۴۷.

۳- نساء، ۱۴۱.

۴- آل عمران، ۱۱۸.

۵- نهج البلاغه (دشتی)، خطبه ۲۰۵.

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹.

خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون حديثى و سنتى (۱)؛ (سه دفعه فرمود): خدايا جانشينان مرا مورد رحمت خویش قرار ده. از آن حضرت پرسيدند جانشينان شما چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حديث و سنت (و سيرت) مرا روايت می کنند.

راوى حدیث کسى است که قدرت تعلیم و تفسیر و استنباط داشته باشد. معلوم است که هیچ کس با صرف ناقل بودن، صلاحیت جانشینی پیامبر را نمی تواند داشته باشد، لذا در برخی نقل ها (۲) به دنبال راوى حديث و سنت، جمله «فيعلمونها الناس من بعدى» آمده است.

با توجه به این که آن حضرت، راویان حديث و سنت را به صورت مطلق، جانشین خود معرفی کرده است، عالمان دینی در تمام مناصب «تفسیر و تبلیغ آیات الهی و قضاوت و رفع خصومت و زمامداری و تدبیر جامعه» خلیفه ی آن حضرت خواهند بود.

۳. مقبوله ی عمر بن حنظله است که او از امام صادق (علیه السلام) پرسید: اگر در منازعات پیش قاضی یا سلطان باطل برویم، آیا صحیح است یا نه؟ آن حضرت فرمود: اگر به حق هم قضاوت کند باطل است، چون آن، رفتن نزد طاغوت است. «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (۳).

سپس آن حضرت فرمود: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَد رَوَى حَدِيثَنَا...؛ باید (آن دو نفر متخاصم و طرف دعوا) در پی کسی باشند که احادیث ما را روايت می کند و حلال و حرام الهی را بررسی کرده و در احکام اسلامی صاحب نظر گشته است. آن گاه باید داوری چنین کسی را بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام. در ادامه مقبوله آمده است: فاذا حکم بحکمنا فلم يُقْبَلْ منه فانما استخفَّ بحکم الله و علينا رُدُّ. و الزَّادُ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ و هو عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ (۴).

۴. امام محمد باقر (علیه السلام) به اباین تغلب فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، به راستی که من دوست دارم مانن دت و را در می ان شیعی ان خود بینم (۵).

۵. امام حسین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: مجاری الامور و الاحکام على أيدي العلماء بالله،

ص: ۱۹۷

۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۹۱۹.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، باب ۳۱، حدیث ۳۹۴.

۳- نساء، ۶۰.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۵- موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱/۱۴۴.

جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.

۶. در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) درباره ی مرجعیت دینی در عصر و زمان غیبت آمده است: فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام أن يقلدوه؛(۲) آن کس از فقها که خویشتن را (از لغزش ها) نگهدارد و از دین خود پاسداری نماید و با خواهش های نفسانی خود مخالفت ورزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او پیروی کنند.

باید دانست هر دستوری از پیامبر و ائمه، در هر مورد، مخصوصاً ولایت مطلقه فقیه که به ما رسیده است باید مطلقاً امتثال نمود و آن، طبق آیات قرآن است: "وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (۳) و "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ" (۴) و "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (۵).

ص: ۱۹۸

۱- - حسن حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲- - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص ۳۰۰.

۳- [۵]- حشر، ۷.

۴- - احزاب، ۳۶.

۵- - نساء، ۵۹.

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، بی تا.

ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۴ و ۴۶ و ۴۵.

ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، بی تا.

ابن سینا، المبدأ و المعاد، ۱۳۶۳.

ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۱.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بی تا.

ابن فهد، عدہ الداعی، بی تا.

ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰، بی تا.

ابن ماجه القزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۶.

ابن منظور، لسان العرب، ج ۷ و ۸، بی تا.

اثبات الهداه، شیخ حر عاملی، ج ۵، بی تا.

احسائی، عوالی اللالی، ج ۴، بی تا.

احمدی، احمد علی، اسلام و عقاید، ۱۳۳۹.

اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ۱۳۸۱.

اردبیلی، مقدس، حدیقه الشیعه، ج ۲، ۱۳۷۸.

اصفهانى، راغب، تفصیل النشأتین، ۱۳۸۰.

امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ۱۳۶۳.

امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲ و ۲۱، بی تا.

امام خمینی، وصیت نامه سیاسی - الهی، صحیفه امام، ج ۲۱.

امام خمینی، ولایت فقیه، بی تا.

امین، احمد، ضحی الاسلام، ج ۳، بی تا.

امین، احمد، فجر الاسلام، بی تا.

امینیان، مختار، از اسلام تا ارتداد، بی تا.

انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری، ۱۳۶۲.

اندیشه اسلامی ۲، شماره ۱۷، ۱۳۸۵.

انوار العلویة، جعفر بن محمد نقدی، بی تا.

آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۲۲، بی تا.

آمدی، فهرست غررالحکم و دررالحکم.

باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی.

بازرگان، مهری، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه.

بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار، بی تا.

بخاری، محمد، صحیح بخاری، کتاب الحدود، بی تا.

برنابا، ترجمه: فهیم کرمانی، بی تا.

بروجردی، جامع احادیث شیعه، ج ۲۶، بی تا.

بروجردی، حسین، البدر الزاهر فی صلوات الجمعة و المسافر، بی تا.

البلدان، معجم، یاقوت، ج ۱، بی تا.

بن ابراهیم قمی، علی، تفسیر القمی، ج ۱ و ۲، بی تا.

بن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، بی تا.

بن حسن طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۲ و ۱ و ۷، ۱۴۰۸ ق.

بن حنبل، احمد، المسند، ج ۴، ۱، بی تا.

بن شاذان، فضل، الايضاح، بی تا.

بن شعبه، حسن، تحف العقول، ج ۲ و ۱، مترجم جعفری، ۱۳۷۷.

بن طیب، محمد، تمهید الاوائل فی تلخیص الدلائل، باقلانی، ج ۳، ۱۴۱۴ ق.

بن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۶، بی تا.

بن عیسی، مسعود، مجموعه ورام، ج ۲، بی تا.

بن فضل طبرسی، حسن، اعلام الوری، بی تا.

بن فضل طبرسی، حسن، مکارم الاخلاق، ۱۳۷۰.

بن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۳.

بن محمد (ابن حجر) هیتمی، احمد، صواعق المحرقه، بی تا.

بن محمد مسکویه، احمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، بی تا.

بن محمد، محمد، المواعظ العديده، بی تا.

بن نعمان مفید، محمد، مصنفات الشیخ المفید، ج ۵: تصحیح الاعتقادی، بی تا.

بن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، بی تا.

بهشتی، احمد، غایات و مبادی، ۱۳۸۲.

بیضاوی، عبدالله، تفسیر البیضاوی، ج ۱، بی تا.

بیهقی، ابوبکر، شعب الایمان، بی تا.

تاریخ حصر الاجتهاد، آغا بزرگ تهران، بی تا.

تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲ و ۳، بی تا.

تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه روحانی، ج ۲، بی تا.

ترمذی، محمد، صحیح الترمذی، ج ۲، ۱۳۴۲.

تصنیف غررالحکم و دررالکلم لآمدی، به کوشش و تحقیق مصطفی درایتی، ۱۳۷۴.

تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ۱۳۷۱.

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، بی تا.

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، ۱۳۸۵.

جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۱۱، بی تا.

جامع المقدمات، آداب المتعلمین، بی تا.

جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون، بخش ۵، در معنای عشق صادقان و صدق عاشقان.

الجزیری، الشیخ عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ۲۰۰۳م.

جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، ج ۲، پاییز ۱۳۷۷.

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، بی تا.

جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جلال و جمال، بی تا.

جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۳۸۴.

حائری، مهدی، حکمت و حکومت، بی تا.

حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۹، ۱۳۹۴.

حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ۱۳۸۱.

حسن زاده آملی، اتحاد عاقل به معقول، ۱۳۷۵.

حسن زاده، حسن، شرح فصیح حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه، ۱۳۷۹.

حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ۱۳۷۵.

حسن زاده، نمط ۳، ۱۳۹۴.

حسن زاده، هزار و یک نکته، ۱۳۶۵.

حسینی طهرانی، توضیح المراد، ۱۳۶۵.

حسینی عاملی نجفی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰ بی تا.

ص: ۱۹۹

حسینی مراغی، عناوین.

الحسینی، السید کاظم، اصول الدین، ۱۳۸۵.

الحسینی، محسن، مصباح الهدی، بی تا.

حق شناس، علی، اینترنت، ذکر حیوانات.

حکمت الهی عام و خاص، الهی قمشه ای، ج ۲، بی تا.

حمود، محمد جمیل، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱ و ۲، بی تا.

حنفی، حسن، من العقیده الی الثوره، ج ۴، بی تا.

حوض کوثر، اینترنت، ویک پرسش و دانشنامه رشد.

خرمشاهی، بهاء الدین، انصاری، مسعود، پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ۱۳۷۶.

دائرة المعارف طهور، بی تا.

درایتی، مصطفی، معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ۱۴۱۳.

الدعوات للراوندی، بی تا.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، بی تا.

دیلمی، حسن، ارشاد القلوب، ترجمه طباطبائی، ج ۱ و ۲، ۱۴۱۲ ق.

دیوان حافظ، بی تا.

رازی، امام فخر، تفسیر کبیر، ج ۴، بی تا.

رحمه الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری به زبان فارسی، جزء دوم، باب پنجم، سنگسار کردن محسن، بی تا.

رخشاد، محمد حسین، کتاب در محضر آیت الله بهجت، بی تا.

رفیعی قزوینی، میرزا ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ۱۳۶۷.

الزمانی، صاحب، روح بشر، بی تا.

زیلعی، عبدالله، تخریج الاحادیث.

سبحانی، جعفر، الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

سبحانی، جعفر، الهیات، ج ۲، بی تا.

سبحانی، جعفر، پیشوایی از نظر اسلام، بی تا.

سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ۱۳۶۷.

سبزواری، ملاحادی، اسرار الحکم، ۱۳۸۰ ق و ۱۳۶۱ ش.

سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، حکمت، ۱۳۶۹.

سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، منطق، به کوشش حسن زاده، ۱۳۶۹.

سجاد، حسین، مفاتیح الجنان.

سروش و نماز به فارسی، اینترنت، بی تا.

سروش، عبدالکریم، مقاله فقه در ترازو، مجله کیان، شماره ۴۶.

سعادت پرور، علی، ظهور نور، نشر تشیع، بی تا.

سعادت پرور، علی، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ۱۴۱۶ق.

سعدی، گلستان، چاپ دوم، ۱۳۵۵، بی تا.

سلیمان، کامل، یوم الخلاص، بی تا.

سمرقندی عیاشی، محمد، تفسیر العیاشی، ج ۲، بی تا.

سمرقندی، محمد، تفسیر عیاشی، ج ۲.

سمرقندی، محمد، سندبادنامه

سهروردی، فی حقیقه العشق.

سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، بی تا.

سید بن طاوس، اقبال الاعمال، بی تا.

سید رضی، خصائص الائمہ، بی تا.

سید شرف الدین، النص و الاجتهاد، بی تا.

السیوری، المقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، بی تا.

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶، بی تا.

شاه آبادی، محمدعلی، رشحات البحار، بی تا.

شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳ و ۴، بی تا.

شرح منظومه، منطق، به کوشش حسن زاده، ۱۳۶۹.

شریعتی، رحمت الله، حکمت احکم، ۱۳۹۳.

شریعتی، علی، امت و امامت، ۱۳۵۷.

شریعتی، علی، زیر بنای توحید، بی تا.

شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، بی تا.

الشریف، محمد باقر، الجامع الشواهد، ج ۲، بی تا.

شعبانی، اسد الله، اسد الغابہ،

شعیری، محمد، جامع الأخبار، ج ۱، بی تا.

شہید دستغیب، گناہان کبیرہ، ج ۱، بی تا.

شہید مطہری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱ و ۲، بی تا.

شہید مطہری، ختم نبوت، بی تا.

شہید مطہری، شرح مبسوط منظومه، ج ۲.

شہید مطہری، مجموعہ آثار، ج ۳.

شیخ اشراف، یزدان شناخت.

الشیخ المفید، المسائل السرویة، ۱۴۱۴هـ.ق.

شیخ انصاری، کتاب المکاسب، چاپ تبریز، بی تا.

شیخ بهائی، الکشکول، جزء اول، بی تا.

شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، بی تا.

شیخ صدوق کمال الدین و تمام النعمه ابن بابویه، مترجم: پهلوان، ج ۱، ۱۳۸۰.

شیخ صدوق، اعتقادات الصدوق، اعتقادات در کمیت قرآن، بی تا.

شیخ صدوق، امالی، بی تا.

شیخ صدوق، خصال ج ۱، بی تا.

شیخ صدوق، خصال، اصول الدین، بی تا.

شیخ صدوق، علل الشرائع.

شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، بی تا.

شیخ صدوق، معانی الاخبار، بی تا.

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری، ج ۱ و ۲، ۱۴۱۳ ق.

شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، بی تا.

شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷ و ۹، بی تا.

شیخ طوسی، الرسائل العشر، ۱۴۱۴ ق.

شیخ طوسی، رساله العقائد الجعفریه، مطبوع در «جواهر الفقه»، بی تا.

شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ج ۲۸۰، ۱۴۰۸ ق.

شیخ مفید، المقنعه، بی تا.

شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، القول فی تألیف القرآن و...، به کوشش شیخ الاسلام زنجانی، بی تا.

شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، بی تا.

شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوالع الاسرار، بی تا.

شیرازی، مکارم، پیام قرآن، ج ۸، بی تا.

صانعی، صفدر، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، بی تا.

صحیفه مبین، ش ۲۴.

صحیفه نور، ج ۱۱، بی تا.

طبرسی، احمد، احتجاج، ج ۲.

طبرسی، جوامع الجامع، بی تا.

الطبسی، الشیعه و الرجعه، بی تا.

الطریحی، الشیخ فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ش ۲۳، ۱۳۸۹.

طیب، سید عبدالحسین، اطبیب البیان، ج ۳، ۱۳۸۶.

عبدعلی العروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، بی تا.

العسکری، أبو هلال، الفروق اللغویه، بی تا.

عطائی، علی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲ و ۱، ۱۳۸۳.

علامه امینی، الغدیر، ج ۸ و ۱، بی تا.

علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، به کوشش حسن زاده آملی، ۱۴۱۵ ق.

علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶ و ۱۴ و ۸ و ۱۰ و ۳ و ۵، بی تا.

علی بن محمد، ابوالقاسم، کفایه الاثر، بی تا.

غررالحکم و دررالکلم آمدی ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۷.

فضل طبرسی، حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰ و ۹ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۴ و ۳، بی تا.

فقیهی رضایی، محمد، قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ۱۳۸۴.

فلسفه رجعت در نظام شیعه، مجله/ پاسدار اسلام/ ش ۳۱۵ و ۳۱۶.

فلسفی، محمدتقی، بزرگسالان و جوان، ج ۱ و ۲، بی تا.

فلسفی، محمدتقی، کودک، ج ۲، بی تا.

الفناری، مصباح الانس، ۱۳۷۴.

الفناری، مصباح الانس، ۱۳۷۴.

الفیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة و غیرها، ج ۱، بی تا.

فیروزآبادی، مجد الدین، القاموس المحيط، بی تا.

فیض کاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۳ و ۲، ۱۳۷۷.

فیض کاشانی، محجه البیضاء، ج ۵ و ۴، بی تا.

قائمی، علی، خانواده و مسائل جوانان و نوجوانان، بی تا.

قشیری، ابوالقاسم، الرسالة القشیریة، ۱۳۷۴.

قضایی، محمد قاضی، شرح فارسی شهاب الأخبار، بی تا.

قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۸، بی تا.

قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، با تصحیح سجاد، ۱۳۸۴.

کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین، ج ۵.

مسلم، صحيح، كتاب الرضاع، بی تا.

المشهدی، محمد، المزار الكبير، ۱۴۱۹ ق.

مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقه، منسوب به امام صادق (عليه السلام)، ترجمه عباس عزيزی، ۱۳۸۱.

مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، ۱۳۷۹.

مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، بی تا.

مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت، بی تا.

مطهری، مرتضی، جهاد، بی تا.

مطهری، مرتضی، سیره ی نبوی، ۱۳۸۵.

مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، بی تا.

مظاهری، حسین، اخلاق و جوان، ج ۲، ۱۳۸۷.

معادی خوا، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب، ج ۴، ۱۳۸۴.

معجم احادیث الامام المهدي، زیر نظر علی کورانی، ج ۸.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۰.

المفردات فی غریب القرآن للراغب الاصفهانی.

مقدسی شافعی، یوسف، عقد الدرر، بی تا.

ملاصدرا، الاسفار، ج ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، بی تا.

ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، بی تا.

ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۳، بی تا.

ملاصدرا، کتاب العرشیه، بی تا.

ملاصدرا، کتاب العرشیه.

ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ۱۳۶۳.

منتظري، حسين علي، رساله استفتائات، ج ۲، بی تا.

منتظري، حسين علي، رساله توضيح المسائل، بی تا.

المنجد، معلوف.

المنهاج شرح امام نُووی بر صحيح مسلم، دارالفکر، بی تا.

موسوی خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱، بی تا.

ناسخ التواريخ، حالات رسول (صلى الله عليه و آله)، سپهر، بی تا.

نائینی، محمدحسین، تنبيه الامه و تنزيه المله، بی تا.

نجفی، عبدالکریم، منتخب الانوار المضيئه في ذكر القائم الحجئه، ۱۴۰۱ ق.

نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۱ و ۲۲، بی تا.

نعمانی، محمد، الغیبه، بی تا.

النوادر للراوندى.

نقدی، جعفر بن محمد، انوار علویه

نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۲ و ۱ و ۲ و ۱۵، بی تا.

نهج الفصاحه، به کوشش مرتضی فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

نیشابوری، مسلم، صحيح مسلم، كتاب الرضاع، ج ۴ و ۶، بی تا.

نیلی پور، مهدی، فرهنگ جوان، تابستان ۱۳۸۶.

ورام، مسعود، تنبيه الخواطر و نزهه النواظر، ج ۲ و ۱، بی تا.

هادوی، مهدی، ولایت فقیه، بی تا.

هاشمی، جواهر البلاغه، بی تا.

هجرائى، على، امام زمان را ابصالح چرا، بى تا.

هداىه فى تنظيم غرر الحكم، ۱۳۷۱.

هندى، على، كنز العمال، ج ۱۵۸، بى تا.

هوردن، ويليام، راهنماى الهيات پروتستان، ترجمه ميكائيليان، ۱۳۶۸.

هيشمى، على، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸.

يزدى، مصباح، آموزش عقايد (سه جلدى)، ۱۳۷۷.

يوسفيان، حسن، كلام جديد، ۱۳۸۹.

يوسفيان، حسن، مبانى اندیشه اسلامى ۲، بى تا.

www.jamaran.ghasam.Ir

www.Farsnews.Com/newstex

www.hawzah.net

www.jamnews.com/Tex

www.porseman.org

www.welayatnet.com

ص: ۲۰۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

